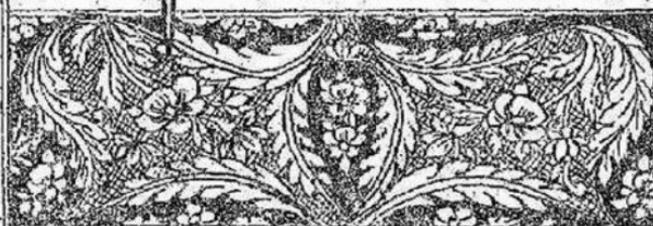
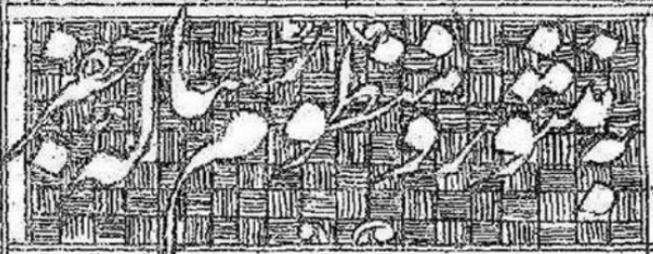


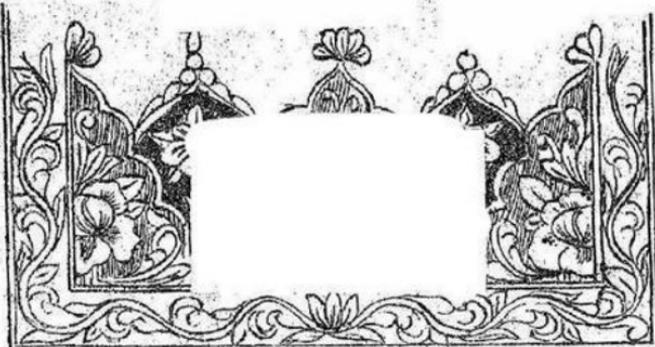
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

این دو نایاب گوهر بینائی است ای هر دو چشم را نماند نظر از چشم



تصنیف لطیف فرید روزگار ابو محمد شیم دهر از اجانبی جعفر نمانی

در طبع می نویسد کشتی در کوه پارس را نماند نظر از چشم



بسم الله الرحمن الرحيم

اول علم باطن خالق است بدانکه حرفت سعیده را خلق الحروف گویند سعیده است که
بینات آن نیز نورانی باشد مثل سحاب و اقال در او نور و اذال و لام و و آو و پ و این هشت حرف
هر جا که در بیوت چهار تیره مساوت نمایند مثل آنکه حاکم عدو او هشت است با حاکم صفر شش شود و در
ثانی او و بیوت حاصل او جانند شد و تصیف آن نیز که سعیده باشد پس مطلق است و بیوت کند
مطلق باشد فقط مساوت دارد اگر بیوت طالع آا باشد جزو هشت و صغری اول سطر اول و
خانه اول پس استخراج از خانه اول که بیوت طالع حرفت بعد از ماضی است بیوت تا نند بعد
از آن نیز از هر سه گزیده است بیوت سطر مقصود حاصل آید اگر اینها کشند تا آخر جزو رسانند و بیوت
از این علم بر آنکه حرفت خلق الحروف است پس که بعد خوردان نظر باشد مثل آن که بعد آن حرفت
و که بعد آن حرفت است بعضی بر آنکه قبل خوردان نظر باشد علی هذا القیاس تا قول اول صحر است
صحت دارد و الله اعلم و در علم به آنکه نقطه درستی مطلق است که گمان است غیب بود و بیوت
قدسی از اسرار غیبی پیدا و نقش الحسن حرفت بدانکه نقطه محل سکون تدرج وجود است بعد ظهور و حلا
حروف مظهر حرفت این اشارت با طلاق است و تمثیل طلاق دارد و هر من فهم الف سه نقطه
است اول اشارت الی مطلق لیسره و ثانی تعیین شیوه نیت و تحقیق نیت و ثالثه اکتفاء و اتم

و مبنی فون و ن و مبنی سین عین می ان و مبنی فا و مبنی صاد و مبنی قاف اف و مبنی را ا و از
 شین می ان و از ت ا و از ش ا و از خ ا و از ذ ال ا و از ض ا و از مین ط ا و از مین نین می
 ان بست و و م علم حنی که طبع آتشی دارد و در مرتبه اعداد و افر اوید را با شد آن حروف معدن
 نسبت او تعلق شمس دارد و حروفی که طبع بادی دارد و در مرتبه اول باشد از مرتبه ثانی استخراج آن
 بحروف اول آبی و خاکی کنند آن متنزه طبع شود مثل نقره و جست و فربق و حروفی که طبع آبی دارد
 متنزه چنانک باشد حروف بادی در آن و به حروف استخراج یابد آن حروف غلطیات آید را بود
 ابل تجسیم حروف محل را معدن طلا گویند و حروف نور را معدن نقره گویند و حروف جزوه را و در مین
 است از و جست مس متنزه شده آنچه بهم آیند آنرا پتیل نامند و حروف سلطان را معدن قلعی گویند و
 اسد را استخراج حروف محل کنند و تولد آنچه شود معدن طلا است حروف سفید را معدن سیاه گویند
 و حروف مین را معدن آهن گویند و حروف عقرب را معدن زریخ و سم الفار گویند و حروف نوس را
 معدن جسام است که در زمانه در حروف جدی را و دو گویند را استاده یافته اند لیست سیوم علم
 حروف حیوانیه از حروف طبع غریبه و پیچیده هم است یعنی حرف غریبه و پیچیده که با دست طرف مرتبه چهار
 که خاک است بدانید که قوت طبع حیوانی از با و خاک است پس حروف بی و می ان ص ش ل ع
 ش ح استخراج از حروف حیوانی است و لهذا اهل غریب چون حیوان و فذ و شود استخراج سیوم حروف را با هم

رنگ او کنند و جهت میدیا تجزیه بر سیه است نسبت او چهارم علم متحرکه
 ساخته بد آنکه حروف متحرکه آتشی و بادی و سبب است حروف خاکی ساکن چون
 سکون محل قامت دارد و حروف خاکی ساکن سکون گشته نوت تخم شک و
 قوت طلب طبیعت باشما را طبع است این حروف مجزومه اگر در استخراج
 جفر آید این اب جزم یکسر بدل کنند و بنظر یک کسر و بنظر یک دو حرم است و کسر
 چون آبی است استخراج با خاک صحیح است مثل و ح ل ع جزو هم و صفحه ۸
 سطر ۱۳ و خانه ۱۶ این حروف را مجزوم الاصل نامند و فو ع عمل نمایند اول غریزی کنند هر ط

علم است و موم

علم است و موم

علم است و موم

ا	ب	ج	د
هـ	و	ز	ح
ط	ی	ک	ل
م	ن	س	ع
ف	ص	ق	ر
ش	ث	ث	خ
ذ	ض	ظ	ع

مذکور شد ای که باید چه نماید که در ضمن این مقصد باشد فرضاً بحسب عدل
 و سلطنتی سفیر استام سلطانه به این نحو اندر بحسب معنی لغوی بحسب شقاوت
 اسم الشافی و نقل علی بن ابراهیم از امام خراسانی که فرمود که در اول عدل است
 در توجیه اولی و ثانیه نامی مجموع الاصول و آنکه فاکه عبارت است که جمیع نمودن
 عدل و اول با عدل و دوم یعنی اصولی باشد که او از این معنی گرفته است و اینست
 خراسانی در اول عدل است با عدل و سیوم و همیون باشد و فاکه عبارت است جمع
 کردن عدل و دوم و همیون و سیوم و همیون باشد و فاکه عبارت است او فرمود
 او در توجیه ثانیه عبارت است از جمیع نمودن فاکه با خاکه توجیه ثانیه عبارت
 از فرمود آوردن او در سطح با خاکه و مجموع الاصول عبارت است از آنچه در
 عدل است و لغت است که این را اصولی گویند گفتند اندر چنانچه در بدایت عمل
 آن خروج مشهور شده و فاکه آنست که چون این مجموع عمل آورده باشند چنانچه
 ذکر شد گذشت عدل دیگر که اینها را در اصل او که ضرب سیاه کرده و عدل اصل
 الفرب که نام یکی نامی است و سرب نامی شایسته سیمی است من حدیث است
 اما من مشتق الاجمال عدل و فاکه را با نقل او که است نام است که سرب نامی الا که شامل
 در نام و دیگر است چنانچه در اصل الفرب عدل و همین در عدل او که است من حدیث است
 یکی این اسمی غیر اسمی نوشته است که بیان نموده شد این ستاره که اسمی است
 از آن شامل در نام دیگر است او که عطا نام دارد در عدل فاکه او که است

فاکه عبارت است از عدل و اول با عدل و سیوم و همیون باشد و فاکه عبارت است جمع
 کردن عدل و دوم و همیون و سیوم و همیون باشد و فاکه عبارت است او فرمود
 او در توجیه ثانیه عبارت است از جمیع نمودن فاکه با خاکه توجیه ثانیه عبارت
 از فرمود آوردن او در سطح با خاکه و مجموع الاصول عبارت است از آنچه در
 عدل است و لغت است که این را اصولی گویند گفتند اندر چنانچه در بدایت عمل
 آن خروج مشهور شده و فاکه آنست که چون این مجموع عمل آورده باشند چنانچه
 ذکر شد گذشت عدل دیگر که اینها را در اصل او که ضرب سیاه کرده و عدل اصل
 الفرب که نام یکی نامی است و سرب نامی شایسته سیمی است من حدیث است
 اما من مشتق الاجمال عدل و فاکه را با نقل او که است نام است که سرب نامی الا که شامل
 در نام و دیگر است چنانچه در اصل الفرب عدل و همین در عدل او که است من حدیث است
 یکی این اسمی غیر اسمی نوشته است که بیان نموده شد این ستاره که اسمی است
 از آن شامل در نام دیگر است او که عطا نام دارد در عدل فاکه او که است

عدل در اصل او که ضرب سیاه کرده و عدل اصل الفرب که نام یکی نامی است و سرب نامی شایسته سیمی است من حدیث است اما من مشتق الاجمال عدل و فاکه را با نقل او که است نام است که سرب نامی الا که شامل در نام و دیگر است چنانچه در اصل الفرب عدل و همین در عدل او که است من حدیث است یکی این اسمی غیر اسمی نوشته است که بیان نموده شد این ستاره که اسمی است از آن شامل در نام دیگر است او که عطا نام دارد در عدل فاکه او که است



**THIS EBOOK IS DOWNLOADED FROM
SHAAHISHAYARI.COM**

**LARGEST COLLECTION OF URDU
SHERS, GHAZALS, NAZMS AND EBOOKS.**

باید از افاضات و لطیف خدای تعالی در این
و عیالی و غیر اینها که در این کتاب
و سایر کتب که در این کتاب است

حروف دیدیم در بر آشتی هفت و خانی هفت هجوه ای باقیه شد و در
بینانی آشتی ۲۱ و هجوه ای ۴ و خانی ۳ و هجوه ای ۱ و در بر مع اینانی آشتی ۲
و هجوه ای ۱ و خانی ۱۱ و هجوه ای ۱ و در هجوه ای زیری دیدیم که چنانکه قاعده استخراج
روحانیات مذکور شد باید هر کدام روحانیات استخراج نمایند و غیرت سازند
محل کنند و بقی که مکتوبه کنند بران عمل نمایند و نوع و وجه هر یک هم ال
ال مع من ال روح می بینا تیه بلا تکرار ۲۱۴ بی ۴ و جمله ۲۴ و هجوه ای
نقاط ۲۶ و تابلای اعداد ۲۴ جمیع اعداد ۹۲۴ هم روح بقدر شرف انور
۹۲۴ هم ملک نجف امیل شهابیل ۴۷۱ هم خان داغوان کجوان ۵۸۹
هم جزر لوسی ۵۲۳ هم چنانکه در عمل و هند العنکبوت بقاعده مقرر

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱۱	۲۲	۳۳	۴۴	۵۵	۶۶
۲۲	۳۳	۴۴	۵۵	۶۶	۷۷
۳۳	۴۴	۵۵	۶۶	۷۷	۸۸
۴۴	۵۵	۶۶	۷۷	۸۸	۹۹
۵۵	۶۶	۷۷	۸۸	۹۹	۱۰۰

این اوجیت منظره و مشهور که در نقش نهصد و بیست هفت است با روح سماوات
که اندام من از جنیم است در بیوت مربع مسطوره است این مجال خود انور است
که از این انور و جاست استخراج هم آراء روحانیات می باید نمود و چون که جلی با آنکه
گفته شد داشته باشد زیر آنکه هر یکی قاعده دارد و هر یک قاعده میستند

از آن اول در این کتاب است
باید از افاضات و لطیف خدای تعالی در این
و عیالی و غیر اینها که در این کتاب
و سایر کتب که در این کتاب است
باید از افاضات و لطیف خدای تعالی در این
و عیالی و غیر اینها که در این کتاب
و سایر کتب که در این کتاب است
باید از افاضات و لطیف خدای تعالی در این
و عیالی و غیر اینها که در این کتاب
و سایر کتب که در این کتاب است

کلمات بر این صورت است
 فاعل در این کلمات
 حاصل است با افعال
 بی بود این نظر حاصل است
 یا با افعال بود
 که در این کلمات
 حاصل است با افعال
 بی بود این نظر حاصل است

آنچه در سخن گوش درار
 بر تو سخنم که معرفت
 با زبانم بر من شکوف
 هست سرخا ز کنایه ایلم
 هست چهل حرف مگر تمام
 فاوگر داد که در اصل کار
 باقی آن چنان چهل آید بر حرف
 در الف و نون بناید عنان
 اسم چهل آید پیش از صدین
 فوز و ده آمدن بر این کلام
 چهل ماسط شود از وی علم
 سی و یک بود که در اصل چار
 گشته مگر بنظام صد
 بر چهل اسم احدا شکار
 اسم الله آید از آن بهتر
 ز آنکه در دو چهل اسم چهل
 چهل آید بودش پس

که نویسی و نه همه را کار
 گوش کن از تو که معانی صفت
 بسطه او صفت در اسراف
 بسهم الله الرحمن الرحیم
 در بر و بیله این کلام
 یکصد حرف است از این بر کنار
 از پیش از صد شود این در حرف
 است در از تمام زبان همان
 این دو باصل ده آید قرین
 فوزه و ده بود از این تمام
 فوزه از فاش نویسد حکم
 است چهل حرف وین بسطه
 حرف بلون هفتده این عدد
 هست مگر الف اینجا شکار
 نامش و دوزخش در شکر
 میم بود نه عدد که جمیع
 داری کی واحدش است و یک

است که در این کلمات
 حاصل است با افعال
 بی بود این نظر حاصل است
 یا با افعال بود
 که در این کلمات
 حاصل است با افعال
 بی بود این نظر حاصل است

کلمات بر این صورت است
 فاعل در این کلمات
 حاصل است با افعال
 بی بود این نظر حاصل است
 یا با افعال بود
 که در این کلمات
 حاصل است با افعال
 بی بود این نظر حاصل است

این کتاب را در روز جمعه در ماه رجب سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در کتبخانه کهنه کلاسیک
 در حضور آقایان ...
 در روز ...
 در شهر ...

ب	۳	۱۳
۲	۳	۱۳
۴	۳	۱۳
۵	۳	۱۳
۶	۳	۱۳
۷	۳	۱۳
۸	۳	۱۳
۹	۳	۱۳
۱۰	۳	۱۳
۱۱	۳	۱۳
۱۲	۳	۱۳
۱۳	۳	۱۳
۱۴	۳	۱۳
۱۵	۳	۱۳
۱۶	۳	۱۳
۱۷	۳	۱۳
۱۸	۳	۱۳
۱۹	۳	۱۳
۲۰	۳	۱۳

شرح قریب
 این کتاب را در روز ...
 در شهر ...
 در حضور ...

و با در نظر گرفتن چه شرح کلیه اش بعد از تسبیح و فاتحه مذکور و در
 سه شنبه شود و در شامل صاحب قریب مخفی نخواهد بود

است الف جاوده و چاره چون الف در سیم کلمه الف تمام نون چه شود یا در این هر دو حرف یا چو این ضم شود ایمان بکار لام چو آید بدل یا چسب چون بالف یا شود نون و سین	کلمه سیم است و بتکار در آید از آن ضابطه حرف امام حرف امامان نماید شکرت چه در کلمات چه چو امامان بکار راست شود صورت امامان صورت افسان نماید چمن
---	---

شرح قریب
 این کتاب را در روز ...
 در شهر ...
 در حضور ...

این کتاب را در روز ...
 در شهر ...
 در حضور ...

حرف نظیر است که گویم هر روز
 از سه شنبه و دو فواید ایشان
 اول از حرف نظیر است که
 یا فخر باشد و خوشنویس
 پس حرفت هم که هر روز گشت
 این که یک است تب که بعد
 باز نظیر سه همان حرفت است
 نون نظیر هم که جارم است
 ز اهل روایات نقل صحیح
 کما فی سینه مستحان و کتاب
 است قماش که شنبه
 سطر چهارم نقش است
 در سینه این که شنبه
 در پس این بود و طلب
 شنبه آن یافت و این بیان
 آنچه در شنبه مراد شده
 بود و در صف سیدام

از سه بجا بگری اگر هم بسیار
 حرفت نظیر است که فکر آن
 جیم بود و نظیر آنش را
 و آنکه اسم آید از اظهار
 است سه یک گوش چهار و
 چاره و اگر نیست هم در صد
 پس و دشمن بدین رسم حرفت
 و صف طلب کن که درین حال
 گوش من شنبه می ثانی صحیح
 سانه مرقوم پنج صواب
 و بجای و آینه و است
 ضابطه اش است بیان
 پنج نمی یافت که علم
 تا که بر طلب بر ستمی تمهید
 واضح و شروع در آن شریکان
 رویه آن همه تمهید شده
 کج گره بود که بجهت

نظیر از آنجا نظیر
 از سه شنبه و دو فواید ایشان
 اول از حرف نظیر است که
 یا فخر باشد و خوشنویس
 پس حرفت هم که هر روز گشت
 این که یک است تب که بعد
 باز نظیر سه همان حرفت است
 نون نظیر هم که جارم است
 ز اهل روایات نقل صحیح
 کما فی سینه مستحان و کتاب
 است قماش که شنبه
 سطر چهارم نقش است
 در سینه این که شنبه
 در پس این بود و طلب
 شنبه آن یافت و این بیان
 آنچه در شنبه مراد شده
 بود و در صف سیدام

از سه شنبه و دو فواید ایشان
 اول از حرف نظیر است که
 یا فخر باشد و خوشنویس
 پس حرفت هم که هر روز گشت
 این که یک است تب که بعد
 باز نظیر سه همان حرفت است
 نون نظیر هم که جارم است
 ز اهل روایات نقل صحیح
 کما فی سینه مستحان و کتاب
 است قماش که شنبه
 سطر چهارم نقش است
 در سینه این که شنبه
 در پس این بود و طلب
 شنبه آن یافت و این بیان
 آنچه در شنبه مراد شده
 بود و در صف سیدام

از سه شنبه و دو فواید ایشان
 اول از حرف نظیر است که
 یا فخر باشد و خوشنویس
 پس حرفت هم که هر روز گشت
 این که یک است تب که بعد
 باز نظیر سه همان حرفت است
 نون نظیر هم که جارم است
 ز اهل روایات نقل صحیح
 کما فی سینه مستحان و کتاب
 است قماش که شنبه
 سطر چهارم نقش است
 در سینه این که شنبه
 در پس این بود و طلب
 شنبه آن یافت و این بیان
 آنچه در شنبه مراد شده
 بود و در صف سیدام

توضیح

پس از حرف الف و ز و د و م و ج با غالب اند و از حروف با ط و ح ز و م و ج با غالب اند
چنانچه در جدول نموده شد از آن قیاس آورند نسبت و ششم علم حروف سعیده و نجسیده بلکه در
سعیده روح الاعداد اند که نصف نصف تقیض ندارد مثل این حروف با د و ح که م س ف
ق ر ت خ ض غ و نجسیده اعداد الاعداد اند اما بقول علماء حروف سعیده حروف نورانی اند که ک ج و ر
س ص ط ع ک ل م ه و و ه ل ک ا فی نجسیده اند ب تنبیه خ و ش ض ط ع ق ن ی و در حروف
سعیده هر حرف که مبیات است و است دارد احد است و حقی که در مبیات فو ا ط ق دارد در سیدت نقصان
است اما از نجسیده سیدت غالب است و حرفی که نجس است اگر در مبیات فو ا ط ق دارد نجس است مثلاً
ش و س ح ف بین ازش در نجس است و باقی حروف فو ا ط ق که به لفظ واحد اند از حروف
و در لفظ نجس است کم دارند اگر در بیت طالع بعضی حروف سعیده شود مثل ا و و یا چار و ال و یا چار
و و یا چار ه و یا چار ط و یا چار سعیده اند در استخراج آن بسعادات و حصول مطالب است
و اگر در بیت طالع بعضی حروف با چار ش و یا چار ش با چار ش آید نجس است اما تقیض مطالب کند
اگر این عمل بعضی نکشت نیز تقیض دارد مثل ش رات بگیرد و ش رات خ عزیز نجس است نه اهل سخن
در اینجا فکر را سخ مانند مطالب درست استخراج نماید بنده و کرم نسبت و ششم علم حروف متوجه
که عبارت است از نجسین بطالع هم ط و ف آن را که مبیات آن نیز محرق اند و با ط ل ا ق
س ه ف ا ت ن ج ب ط ل و دیگر ندارد م ش و ا ت ن ج ب ط ل و دیگر دارد الف را اغلب استخراج حرف بیت
و حروف هم ش را استخراج بحرف بادی و حروف و ال استخراج بحرف خالی است بلکه بادی قوی است
پس هر حرف در حرف بادی است قوت آتش کمال دارد مثل هم ط و ف هم ش بن پنج حرف متوجه
اگر در بیت طالع خط آید بکنند ط و ف م یا م م ط و ف یا م ف ط م یا ف هم ط م یا ف
ط م یا م هم ف ط و ف که این چهار حرف به طرف که آید محرق نبات اند ضمیر آن حرفی است که در ط
بود از حیوانات و فحاشا باشد بلکه طلا و معدن است هر م ش بود اگر در سئل است در عرض و تخلف از
نوع و اراض شهابی شمیر در دو و اعمال این پنج حرف را بر شان سنگ یوانه و یا اگر و یا آدمی که

توضیح

این بر تعلیم صفات از خدا است
 که در حق توفیق آن نام است
 که در این بودیون از آن لا
 که صفات نیز سید
 که ذات حق تعالی است
 بیان این صفات
 معنی

ما نشو و بنده گم از راه درست
 بنده در اوصاف خدا گم گریه
 دانش اسما است با هم زین حق
 گره رساندی بر سل خیر نیل
 کس چه خبر یافتی از ذات حق
 حامد و اوصاف به ثنا در سرا
 از کرم او نفسی حق ز زند

این بر تعلیم صفات از خدا است
 که در حق توفیق آن نام است
 که در این بودیون از آن لا
 که صفات نیز سید
 که ذات حق تعالی است
 بیان این صفات
 معنی

مشا جیات

هر چه جان به بدعا محو است
 ذات ترا هم تو نشانی و بس
 بر همه این باب تو بکشوده
 هم تو نشانی خوان صفات خودی
 ورنه گنج ما تو کجا این سنق
 شمع ره ناتو بر افروختی
 ذلت ما از سر ایام بخش
 و ز کرمست خاطر او شد و کن
 فیض معانیش به بگمیل ده

ای بیفایه کرم از دسته
 هیچ کنیت ز سره نم گس
 این همه تقسیم تو فرموده
 هم تو نشانی نه ذات خودی
 ما ز تو داریم ستایش سبق
 چون تو جانی این سبق آموختی
 از کرمت محصیت ما بخش
 جان عیانی ز به از اند کن
 بر سرش از معرفت کلید ده

ان نظیر صفت از خدا است
 که در حق توفیق آن نام است
 که در این بودیون از آن لا
 که صفات نیز سید
 که ذات حق تعالی است
 بیان این صفات
 معنی

این بر تعلیم صفات از خدا است
 که در حق توفیق آن نام است
 که در این بودیون از آن لا
 که صفات نیز سید
 که ذات حق تعالی است
 بیان این صفات
 معنی

این بر تعلیم صفات از خدا است
 که در حق توفیق آن نام است
 که در این بودیون از آن لا
 که صفات نیز سید
 که ذات حق تعالی است
 بیان این صفات
 معنی

او را بر کشیده باشند و فتنه جایی و فتن کند در آن خانه که نشین همیشه باشد و این آن خانه که بگفتند
 گردن تخت مجرب است و حروف بی وی ان صفت من این حروفین متمیز نیست و باقی
 حروف متمیزه اند و حروف آبی ج کرک متمیز باشد از حروف ذوال متمیز نقش و حال است حروف
 خاکلی و ج ل ع ر ج ع شش حروف متمیز باشد از حروف ع متمیز باوست اگر در اعمال حروف
 نوشته می شود کتاب علاحده شود در رساله کشف خفایق حروف نوشته شده است اگر در بیت
 طالع بی وی ان آینه مسائل فتح رسیدن و از غیب چیزی خوش آمدن دارد و استخراج و ۲۸
 بیوت دارد اگر طالع حروف آبی است آن بیت مجرب است با سوره طوبیه مع برودت اگر در طالع حروف خاک
 است مجرب است از عجزت و زمین داری و اسقاط او را آتشی و آبی و باوی بست و مهم علم حروف
 ظاهره و باطنه با کمال علم حروف ظاهره است از تیر و مینات باطن او ستاین قول اول کسیرت
 اما قول علماء حروف است که باطن حروف عدد او است بست مهم علم حروف شرفیه غلبت است
 بقول شائین حکما پنج حرف ا ح م ن باشد از آن پنج حرف باقی حروف متولد اند اما قول حکما
 ا شرفیه است که حروف شرفیه حروف بیت طالع بفرست که جمیع بیت تحتی را با خاطر است مجرب است
 و حیثی می ام علم حروف محرقه آتشی است اما حروف که بیات هم حروف آتشی دارند آن سخت
 محرقه است چنانچه بالا در متمیز بیان کرده شد که محرقه است هر طرف سی و یکم علم بطون حروف
 اسرار بطون حروف عبارتست از اعداد بر و مینه حروف از یک حرف ۲۸ بطون بنیادهای شش
 کتابت پنج حروف یکیند بطون اول الف عدده احد تحقیق می و تخلفه اب و و بطون دوم این
 ج می و بیع مینه و س است تخلفه دن می و تخلفه ج هم که مقوم از بطون عددی اول ۱۲
 تخلفه می و تخلفه ج و او و حساب طه و مقوم بطون ثانی ۱۵ تخلفه و بیان و س تخلفه ج و ج
 هم که بطون سیوم و س مع مینه چون قی است تخلفه هتق و تخلفه ج ک ام س بطون چهارم
 کمال مقوم است از الفاعه تا آخر ال کبیده پنج مین شود حروف تخلفه او و حق و کمال تخلفه هر که ۱۲
 در ۱۳ ضرب کرده ۱۶۹ حاصل است حروف تخلفه آن ط س قی و این ۲۸ بطون را انشاء الله تعالی

در این کتاب
 در بیان
 در حروف
 در علم
 در کمال
 در کمال

و حضرت می فرمودند که این کلام
و از آنجا که با علی بن ابی طالب است
الان انما نزلت و انما نزلت
از آنست که می بیند که در آن
روسی الا ان الله لا یستعجل
وقت خراج می آید و در
وقت نشانی است که در وقت
وقت است

و حضرت می فرمودند که این کلام
و از آنجا که با علی بن ابی طالب است
الان انما نزلت و انما نزلت
از آنست که می بیند که در آن
روسی الا ان الله لا یستعجل
وقت خراج می آید و در
وقت نشانی است که در وقت
وقت است

تکلم با ظاهر و حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب به تفسیری که در وقت
العلم و علی با هم از سر باطن شریعت آن حضرت که ولایت است بیان فرمودند
سر این نیز بود که آنرا می خوانند می خوانند با بعد از آنکه می خوانند حضرت را

تکلم با ظاهر و حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب به تفسیری که در وقت
العلم و علی با هم از سر باطن شریعت آن حضرت که ولایت است بیان فرمودند
سر این نیز بود که آنرا می خوانند می خوانند با بعد از آنکه می خوانند حضرت را

تفسیر

<p>منظور فخر احدی آنها است او است معنی و بصورت تمام او است که در آنست جمال خداست صورت او معنیش نور حق است ظاهر او بنظر نور جمعی است بود در قبض از سه و در شهود آیینه ظاهر او بر سبب آیینه باطن نورش در جمع رسول که علم امر شدند لیک بقیه تصویر سرور زمان آنچنین قول محقق گواید است</p>	<p>نور وجودش احد سر است هست با کون و مکان نظام آیینه او است که معنی نه است طلعت او نور ظهور حق است باطن او نور ظهور علی است ظاهرش از باطن خود نور بود باطن فیض علی و سه ظاهر او بود یعنی منقصر نور نبوت ز نبی داشته شد بود علی با همه نشان بهم عیان آن خبر گفتند مع الانبیا است</p>
--	---

تکلم با ظاهر و حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب به تفسیری که در وقت
العلم و علی با هم از سر باطن شریعت آن حضرت که ولایت است بیان فرمودند
سر این نیز بود که آنرا می خوانند می خوانند با بعد از آنکه می خوانند حضرت را

تفسیر

تکلم با ظاهر و حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب به تفسیری که در وقت
العلم و علی با هم از سر باطن شریعت آن حضرت که ولایت است بیان فرمودند
سر این نیز بود که آنرا می خوانند می خوانند با بعد از آنکه می خوانند حضرت را

تکلم با ظاهر و حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب به تفسیری که در وقت
العلم و علی با هم از سر باطن شریعت آن حضرت که ولایت است بیان فرمودند
سر این نیز بود که آنرا می خوانند می خوانند با بعد از آنکه می خوانند حضرت را

این کتاب از زبان شیخ ابوالحسن
 کاتبی است که در سنه ۸۰۰
 در شهر اصفهان نوشته شد
 و در کتابخانه سلطنتی
 محفوظ است

توضیح: این کتاب در
 شهر اصفهان در
 کتابخانه سلطنتی
 محفوظ است

تعمیر

سخن سخا سرور اهل بصیرت
 گفت که یک نقطه بود در علم
 که همه با خاطرش آنگاه بود
 یا خست و یا خست از این نوا
 حرف ز فرموده اول گفته اند
 کما نچ بود سر خدا در کلام
 در ج در احمد بود بیگمان
 در قسم بسمله باشد خسته
 در رقم با بود آن در قیود
 است در آن نقطه که در حقیقت
 واقعم و خاطر غیب و شهود

شاه جغت با وی درین بین
 مسدود علم و کفر محسوم
 عارف علم آن نقطه شاه بود
 هر که شد از نقطه بچون آشنا
 ناورد هر خان که در می غنایند
 گفته ذکر آن منزه عالی مقام
 جمله بقرآن بود و جمع دان
 و آنچه در احمد بود و حقیقت
 و آنچه بود بسمله را در وجود
 جمله آن نیز که در بانهاست
 و این نام آن نقطه که از هست بود

توضیح: این کتاب در
 شهر اصفهان در
 کتابخانه سلطنتی
 محفوظ است

معرفت

اگر چه بسیاری از عرفان و اهل تحقیق در باب معانی این کلام
 در نظام بیانها فرموده اند و بر ما اشاره کرده اند تا آنچه از روز معنی
 در آن معنی است که اشاره با هم سالی و نام می بخش است ذکر

توضیح: این کتاب در
 شهر اصفهان در
 کتابخانه سلطنتی
 محفوظ است

توضیح: این کتاب در
 شهر اصفهان در
 کتابخانه سلطنتی
 محفوظ است

تفصیل خواهد بیان نمود سی و دوم علم حروف جامده حروف مجامده و چهار نسبت از حروف تقیید میروند
تقیید بقول علماء این علم که در سوره فاتحه نیست این هفت حرف است ح ز ف ش ش ض ط ذ زین
هفت حروف آنچه شمس تربت شش است بقول علماء سلف جامده است که در نام سده حرفی است
حرف توالی خاکی این جهت آنکه حرف مجزوم از خواندن خالی اند و علماء دیگر میگویند که در طالع وح
ل ر ع آ ی شعر است مطلب بتدیاری دیگر باشد مطلق دیگر باشند که در ضمن مسائل تفصیل لغوی
از مطالب که مجزومان جزو صحیح محمل شود و آنرا جزو صحیح گویند که جامده واروسی و سیوم علم حروف
حروف الاعضا و اخبار است از حروف که بر وجود آدم منسوب سلف داشته اند برین وضع یعنی الف
که نسبتانی بلس فوقانی است خصیتین آن است ش ج ح حلقوم خ ناف و و ا و نین ر بار و
که است ز بازوی چپ شش صدر ص ض کتفین ط است انگ است و ط است انگ چپ س ع
ش ه و و ش ه ق ا ب ر و ه و و یک بالاک بالای گلو یا میان گلو متصل آن کاسه سر قلب
می باشد گاه سی و چهارم علم حروف عرشیه حروف ناری است و ص است که ظاهر طام باشد
این حروف فوقیت نا جمیع حروف دارد اعراب این ترفطیعی دارد بعضی آنکه حروف عرشیه حروف
مقطعات قرآنی را گویند این قول نیز در اول جزو است حروف مقطعات اینست الم الراء الهمص طه
طس سین ص هم معقوق ح حروف غیره که این حروف نیست ال ص رک هی ع ص طس
ح ق ن هم ا ر ب این حروف الم الهمص طس مخفی است هر که بخورد ۱۴ و ۱۴
کنند بعد سلطان کرد و در حرف پر کند و با خود دارد قاضی شود هر که در حرف زهره پر کند محبوب و بسیار
خاص عام باشد و هر که در حرف فر کند زندق او فرزند گدوسی و شوم علم که حروف مقبوطه خاکی است
ح خ هر دو حرف که مقبوطه از حروف خاکی است آن که سیه باشد سی و پنجم علم حروف منازل یعنی
با یکدیگر حرف مقابل باشد بسعدیت و نحسیته با یکدیگر حرف آشی و حروف منازل دارند و این منازل را
هر حرفت پس هر گاه در اول بیت طالع حرف آشی باشد حرف ثانی و ثالث و رابع آن آبی باشد حرف
حروف اول که آشی است از منازل طبع نازل کنند چنانچه در جزو اول و دوم و سوم و وسط منظم و خانه نیست سیوم

حرفی است

حرفی است

حرفی است

حرفی است

فقط اشارت به جهت است
از خود بگذرد که در این وقت
از آن نوشته و در این وقت
الف تشریح شده و در این وقت
اول و در این وقت
علاوه بر این که در این وقت
تکرار در این وقت اول
نقطه بود در وقت خطه بیان
در این وقت
پس از آنکه در این وقت

معرفت

بعضی از عرفا و متفکرین بحسب تغییر تعینات مراتب و در اصطلاح بیان تحقیق
نقطه را بوحده حرف اشاره کرده اند و میگویند که باالف نسبت داده اند که
از سه نقطه در طریقه است و گفته اند که بشماره الفی احدیه و احدیه است بحسب تعین
فرموده اند که باالف ظاهر الوحدت ازین مرتبه در طریقه است و غوات و مرکبات
کثرت بحسب تجزیه و حکامات مرتبه است و البته اگر بعضی دیگر نقطه را بوحده
دو وضع منسوب کرده اند از دو وضع آن خواسته اند که قابل اشاره حسی باشد
با آنکه بعضی حکما نقطه را قابل اشاره عقلی و وحدت را قابل اشاره حسی دانسته اند
بیان نقطه اشاره بوحده است از قول بعضی از عرفا

طایفه از عرفا گفته اند مرز بیانی که عیان کرده اند کامی که بقول غیر و صفت و آنچه بحسب سوس بیان شود آنکه بوحده و بیازوی نشان نقطه از خود بود و بخود جلوه گر وحدت اوئی اثری غیر بود جلوه اثر از خفایت حق جمال	در صفت نقطه نمود بیان وحدت نمود و صبح بیان کرده اند نقطه بود و در صفت معرفت وحدت از آن در حق عین شود گویم ازین نقطه مرز نهان در خودی خویش نمود شته خود نمود از بهر خویش سیر بود بود صبح سجالات و جمال
---	--

فقط اشارت به جهت است
از خود بگذرد که در این وقت
از آن نوشته و در این وقت
الف تشریح شده و در این وقت
اول و در این وقت
علاوه بر این که در این وقت
تکرار در این وقت اول
نقطه بود در وقت خطه بیان
در این وقت
پس از آنکه در این وقت

بعضی از عرفا و متفکرین بحسب تغییر تعینات مراتب و در اصطلاح بیان تحقیق
نقطه را بوحده حرف اشاره کرده اند و میگویند که باالف نسبت داده اند که
از سه نقطه در طریقه است و گفته اند که بشماره الفی احدیه و احدیه است بحسب تعین
فرموده اند که باالف ظاهر الوحدت ازین مرتبه در طریقه است و غوات و مرکبات
کثرت بحسب تجزیه و حکامات مرتبه است و البته اگر بعضی دیگر نقطه را بوحده
دو وضع منسوب کرده اند از دو وضع آن خواسته اند که قابل اشاره حسی باشد
با آنکه بعضی حکما نقطه را قابل اشاره عقلی و وحدت را قابل اشاره حسی دانسته اند
بیان نقطه اشاره بوحده است از قول بعضی از عرفا

اینست خدای تعالی که در کتب خود صفات و احوال را در این حروف بیان کرده است و در این حروف اول کلمات است که در این حروف بیان شده است و در این حروف اول کلمات است که در این حروف بیان شده است

چهارشنبه اینجا نقطه از جمع فرق
چهره باگشت از اینجا عیان
پین الف بی زره اعتبار
شش خبر از زره داد داد
دور یکی با دور و بست قرار
هفت خود چرا بعد باگشت
کشت ازین پرده چو آمد عیان
راست شد تا نقطه وسط رقم
حرف چو از نقطه پدید آید
دوستش گمان نرفته اند
هست ویرن و صفت سخن مختصر
اینست مثالی که بیان کرده اند
از پی تعظیم خود این نشان
ز آنکه میولاست عدم در هوو

فرقی بی بود سه در جمع منوق
داد ز نهنگا که کثرت نشان
جمع شش و فرق یکی شده بجار
بعد ماحدر تبه واحد نهاد
راست شد از بهر ظهور چهار
ساخت عیان نقطه بست قرار
پرده بر افتاد از گنج نشان
گشت نمایان ز دکاپ طلسم
دائرة حرف بر کار شد
بهمچو هویله و صورت گفته اند
نقطه هویله و حروفش صورت
بی صفت عین عیان کرده اند
فکرها ط آمده اینجا محال
هست که خبر از صورت آورده اند

صفات حرف اول

منفرد آمد الف و متصل خود نبود از هستی خود جلوه ساز	حرف دیگر نیست با و متصل وز هر حرفی بصفت بی نیاز
---	--

صفت حرف الف
حرف الف از این است که در کتب خود صفات و احوال را در این حروف بیان کرده است و در این حروف اول کلمات است که در این حروف بیان شده است و در این حروف اول کلمات است که در این حروف بیان شده است

حرف

اینست خدای تعالی که در کتب خود صفات و احوال را در این حروف بیان کرده است و در این حروف اول کلمات است که در این حروف بیان شده است و در این حروف اول کلمات است که در این حروف بیان شده است

جان تو نیست عجب بیان
بشار آن که تو را در این
پیشتر از این نور است
بست الف که بود از این
تقطیر که از این است
و بر کاف که از این است
است عجب بیان

عین همین عجم کون و با وجود این نسبت و اعتنا بر وحدت و یکسانی
نمود است از سبب تطویل کلام اینجا مختصر نموده اند

تقریب

ای که ترا عین و عیان روشن است
جلوه این سر و نسب ز همین
فرض کن که از این مثل آداب وید
باشی برین دل که جهان سرسبز
دینت از این صفتش گفته ام
گر چه ازین پیش بیان گشته ام
کما چه در اول بتعین شده
یکدوسه حرفی و در کارم بجای
منظور ستر احمدی احمد است
فاحشه بر منظر منظر همین

بل بترت دیده جهان روشن است
تا شود و وصف شجری یقین
ز آنکه شما نیست یقین رفیع
مست طفیل بره خیر البشر
در گرانمایه این سفته ام
صورت و شایان گشته ام
نور و می از آن متعین شده
تا بقویا سب زره اعتبار
نور سوزش همه جا واحد است
و از الف آتاریکی بین یقین

تقریب

شد نور و وحدت احدیت یقین
صورت متغییل درین طور نور
نمایه اولی که همین بود

نمایه آن ذات محمد همین
همچو الف دان زلف و نظیر
ماست که شایسته یقین بود

عین همین عجم کون و با وجود این نسبت و اعتنا بر وحدت و یکسانی
نمود است از سبب تطویل کلام اینجا مختصر نموده اند

عین همین عجم کون و با وجود این نسبت و اعتنا بر وحدت و یکسانی
نمود است از سبب تطویل کلام اینجا مختصر نموده اند

عین همین عجم کون و با وجود این نسبت و اعتنا بر وحدت و یکسانی
نمود است از سبب تطویل کلام اینجا مختصر نموده اند

نقشه بودا...
مجلس...
نقشه بودا...
مجلس...
نقشه بودا...
مجلس...

از لفظ پنج بود الف الف زین قبل از جنس حروف لفظ صورت و معنی جهان انتظام لیک بر جمعی از اهل وقوف چون حرف پنج بود ا ب م ن ا ب م ن است هویدا بر اهل وقوف بایدش این شرح کتابی دیگر طبع من از فهم سخن می کند	نمود به همان وجهت خود تصفت کثرت لایمحصر آید بخط نزد رقم است و سه لفظ بالتمام پنج بود اصل بنای حروف هشت درین پنج روزات فن ص م ن خاصیت این عدد این حروف بایدش این قول درین گفته راه درین شرح لغت می کند
--	---

معرفت

حرف الف بود در ابر زبان جلوه او چون بظا هر سید یافت چون ترتیب حروف انتظام خواند زبانهای قلوب سلیم چهل جمله که نمار در شمال هر چه درین عرصه بودیش است بود وجود او اثر این دو نام	باز روم بر سر توصیف آن شکل حسه دفاتر شد بدین بسی حد و بجهت بیان شد کلام بسم الله الرحمن الرحیم عسم نوا که نمار در شمال دانش درین دایره بودیش است یافته نایافته این انتظام
---	---

اول انداخته...
تا بنجامین...
مجلس...
حروف حاصله...
چهارم...
پنجم...
ششم...
هفتم...
هشتم...
نهم...
دهم...

جمع الحروف

جمع الحروف...
حروف حاصله...
چهارم...
پنجم...
ششم...
هفتم...
هشتم...
نهم...
دهم...

نقشه بودا...
مجلس...
نقشه بودا...
مجلس...
نقشه بودا...
مجلس...

این باشد چرت سعدیت الف را این معرف نائل کند علی بن اقیاس و اگر در طالع طبعیت حوت
اول شمس باشد و معرف پایا ان شتی سعد باشد نحوست این را بسوزاند روز اول گردانند بصورت
شت اهرط کند و خاک را باوی مکرر بنویسد که باوی معوی ان شتی است و شتی مری باوی و خاک است
آبی است و آبی مری خاک است سی و نهم علم در بروج با آنکه بروج روز مثل و جزوا اشد و نیز آن
دقوش و دقوش و بروج شب نور و سلطان و سنبل و عقرب و جدی و حوت و بروج این است
حمل ام و ثور بان و جوزاج حص و سرطان و نع فنی اهد و فص و سنبله و حص
فص و میزان زرق و طالع و حوس ح ش و جدی می شیع و دو ک شوع
و حوش خ غ ا باب بروج حیح جمل زهره به نور عطارد و جوزا و سرطان شمس با سد و سنبله
زهره بمیزان مریخ بعقرب شستری بقوس جدی بزحل حوت بشتری و دانستن آفتاب پس از ان
ماه بدانکه تاریخ ۱۲ شهر ذی قعدة ۳۱۴ هجری نو استیم که آفتاب را بدانم که در کدام برج است
از ۳۹ هجری طالع کریم باقی ماند ۹ این را با یازده ضرب کریم ۹۹۰ شایخ دیگر از بروج
۹۹ گفت این عمل اولی نگاه داشته بعد از ان از محرم تا روض حساب بشمارند یکماه ۲۹
و یکماه ۳۰ پس از محرم تا تاریخ ۱۴ ذی قعدة ۳۰۹ شد جمع اولی ازین افزونست و دو روز
که ۳۳ باشد برج شامانی اسحاق نمود ۳۰۹ شد یا جمع اولی مقابل که کریم باقی ماند ۳۰۹ و ۳۳
جمل داویم باقی ماند ۱۸ این نور رسید معلوم شد که آفتاب در شهر دوم درجه نور باشد یازده روز و
چهار روزه کرده که حساب تقویم برست آید ۲۹ درجه شد پس معلوم شد که آفتاب در ۲۹ روز
شد دانستن ماه چندان است ۳۴ ایتم ضرب کرده ۸۲ شد ۳۴ دیگر افزودیم ۱۹۵ آفتاب
۳۴ عدد و بروج داده آفتاب در ثور بود شش ۹ ابرج رسید باقی ماند ۷۷ او در شهر دانستند که
از آفتاب نهم برج است که عقرب باشد یازدهم درجه و دانستن منزل ماه که گجا است از ابتدا و کیشی
که نگاه شمار کند زلفت عدد برین افزاید هر چه جمع باشد سه گان طرح کند اگر یک ماند ماه و آرب بود
بزرگ را در جنگ خط است و اگر دو ماند روزین است عدد هم با او با و از اول را خط است و اگر

در روز
اول

شش حرفی بود که در کتب
بسیار از این قبیل است
منه اینها حال بود
در کتب معتبره
در کتب معتبره
در کتب معتبره

مشابه است و گفته اند که چندی در مرتبه بیست و ششم است
مرتبه بیست و ششم است و اسم جامع که در صفت مرتبه بیست و ششم است
بوده و اعتبار است یکی قطعه نظر از اسما و صفات و ذوات متعلق است بدان
و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جسمین اسما و صفات

تفصیل

پروژه زوابع احدیت رسید	جسوهی هجرون تغییر رسید
رو لمعان پرتو نور وجود	جسوه و احدی چو پروده نمود
هست تبدیل نه پیش و نه کم	بجمل این هر دو مطابق بهم
هر که تامل نتواند نمود	یا بد از اسما و حرف وجود
پرتو جامع بنمایر عیان	بیشک و پیشا لب و بیگیان
بسط کتم فاش و نمایم تمام	چشم کشا از اثر اهتمام
هست خروفتش ده و دو پیشال	و او در گیم و در او و ال
بمحل واجب بود این را بیاب	این ده و دو حرف پنج صواب
هست صد و چهارده ای پاک خود	لیک عدد های حرف وجود
قیمه و عدد است همین و وقف نام	ایل حقیقت بود این تمام
نام حق از پیش آید صحیح	حورت این را چو گری صریح
چار و دو یک است تعیین شده و	حورت این عدد به شکل نمود

مشابه است و گفته اند که چندی در مرتبه بیست و ششم است
مرتبه بیست و ششم است و اسم جامع که در صفت مرتبه بیست و ششم است
بوده و اعتبار است یکی قطعه نظر از اسما و صفات و ذوات متعلق است بدان
و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جسمین اسما و صفات
تفصیل
پروژه زوابع احدیت رسید
رو لمعان پرتو نور وجود
هست تبدیل نه پیش و نه کم
هر که تامل نتواند نمود
پرتو جامع بنمایر عیان
بسط کتم فاش و نمایم تمام
هست خروفتش ده و دو پیشال
بمحل واجب بود این را بیاب
هست صد و چهارده ای پاک خود
قیمه و عدد است همین و وقف نام
نام حق از پیش آید صحیح
چار و دو یک است تعیین شده و
مشابه است و گفته اند که چندی در مرتبه بیست و ششم است
مرتبه بیست و ششم است و اسم جامع که در صفت مرتبه بیست و ششم است
بوده و اعتبار است یکی قطعه نظر از اسما و صفات و ذوات متعلق است بدان
و دیگری نظر باعتبار جامع است قبولیت جسمین اسما و صفات
تفصیل
پروژه زوابع احدیت رسید
رو لمعان پرتو نور وجود
هست تبدیل نه پیش و نه کم
هر که تامل نتواند نمود
پرتو جامع بنمایر عیان
بسط کتم فاش و نمایم تمام
هست خروفتش ده و دو پیشال
بمحل واجب بود این را بیاب
هست صد و چهارده ای پاک خود
قیمه و عدد است همین و وقف نام
نام حق از پیش آید صحیح
چار و دو یک است تعیین شده و

نقطه حرکت از نقطه اول است
جمله که در بعضی کلمات
حرف اول از نقطه حرکت
فعل حرکت از اول است
باز شکر از اول است
و حرکت از اول است
باز شکر از اول است
و حرکت از اول است

دوستی او بسیار بلند است فما یخوسنن کلام خدا آن اثر پر توبت و دود داود ام این شرح اگر چه پیش باطن و ظواهر بنیادیم بکار کج گهر چسبیت خفه و بجله	دوست او دوست خاص است شاه عدل است بر روز جزا اوست مرسله جهان وجود تا زده کفر باز که پیش است پیش کج گهر را کج گهر است شکار پر تو انداز بنی دوسله
--	---

رب محمد علی
۶۲ ۱۱۰
باطن و ظواهر گرامی دیده در
تا بر سر راه کج گهر

معروف

بیان ارباب تحقیق نیست که نقطه و حرف که کلمات از ان که کلمات
مفتاح اسمای الیه اند و اصل الف از سر نقطه است که من حیث الاشارة
بنقطه و آیه و صفاتی و افعالیه قر است و الف ابتدا حروف است
در عالم کتبت و اول مغز است در عالم حرف و حرکت است بقوله حضرت
قیوم است و در حقیقت انسانیه او که در عالم اعیان ثانیه و ثانیه در عالم
ارواح مجروره و ثانیه در عالم اشباع تجلی فرمود و حروف است که منتهی بنقطه
ملفوظ مسعودی در این طالع است اسم آیه است و هر اسم از اسمای الهیه
این تو هم اسم ذات است باصنعت از صفات تعبدیه و باطنی است

دوستی او دوست خاص است
شاه عدل است بر روز جزا
اوست مرسله جهان وجود
تا زده کفر باز که پیش است پیش
کج گهر را کج گهر است شکار
پر تو انداز بنی دوسله
دوستی او دوست خاص است
شاه عدل است بر روز جزا
اوست مرسله جهان وجود
تا زده کفر باز که پیش است پیش
کج گهر را کج گهر است شکار
پر تو انداز بنی دوسله
دوستی او دوست خاص است
شاه عدل است بر روز جزا
اوست مرسله جهان وجود
تا زده کفر باز که پیش است پیش
کج گهر را کج گهر است شکار
پر تو انداز بنی دوسله

نقطه حرکت از نقطه اول است
جمله که در بعضی کلمات
حرف اول از نقطه حرکت
فعل حرکت از اول است
باز شکر از اول است
و حرکت از اول است
باز شکر از اول است
و حرکت از اول است

این صورت از خارج تعلیمش نیز
 معنی و علم بود عین ذات
 تربیت از جلوه او در صورت
 ظهور ظهور است که نور وجود
 نقطه صفت آمده از عین ذات
 نقطه مطلق که صفات آمده
 از در مطلق بقید عبور
 نقطه بیک نقطه نقطه است
 شسته نهان تا نماید عیان
 جلوه گنان بالف آمد بساز
 در اول نقطه که نهفته است
 هست عین عدوش چیل پنج
 مکره و عوف است منور سیر
 اینک با عداد نه پیش و کم است
 دان بصف اول اشکال دان
 رخسارش که بشمار آورده
 با رنگین فهم و بدان چیست آن

است به هنگام ظهور از بیرون
 غیر بود کامل فضا هر صفات
 میرسد از نور گشته داوگر
 آمده در سر نقاب شهود
 ظاهر از عین نموده صفات
 ظاهر در سر غفاف آمده
 تا که در مظهر متعبد مظهر
 ترا که بجا بهیت او مغمم است
 در گهر ناظره وقت بیان
 پرده براندازه ازین جاوه باز
 آمده سر الف و دال فرسیم
 هر عددی مختص طلسم است و کج
 مسمی و پدازند محله آن خبر
 اول تشکیل سبب آدم است
 تا صدی صورت اعمال دان
 یا نژده را بعبار آورده
 حل مسمای کن و نیک دان

صورت از خارج تعلیمش نیز
 معنی و علم بود عین ذات
 تربیت از جلوه او در صورت
 ظهور ظهور است که نور وجود
 نقطه صفت آمده از عین ذات
 نقطه مطلق که صفات آمده
 از در مطلق بقید عبور
 نقطه بیک نقطه نقطه است
 شسته نهان تا نماید عیان
 جلوه گنان بالف آمد بساز
 در اول نقطه که نهفته است
 هست عین عدوش چیل پنج
 مکره و عوف است منور سیر
 اینک با عداد نه پیش و کم است
 دان بصف اول اشکال دان
 رخسارش که بشمار آورده
 با رنگین فهم و بدان چیست آن

این صورت از خارج تعلیمش نیز
 معنی و علم بود عین ذات
 تربیت از جلوه او در صورت
 ظهور ظهور است که نور وجود
 نقطه صفت آمده از عین ذات
 نقطه مطلق که صفات آمده
 از در مطلق بقید عبور
 نقطه بیک نقطه نقطه است
 شسته نهان تا نماید عیان
 جلوه گنان بالف آمد بساز
 در اول نقطه که نهفته است
 هست عین عدوش چیل پنج
 مکره و عوف است منور سیر
 اینک با عداد نه پیش و کم است
 دان بصف اول اشکال دان
 رخسارش که بشمار آورده
 با رنگین فهم و بدان چیست آن

این صورت از خارج تعلیمش نیز
 معنی و علم بود عین ذات
 تربیت از جلوه او در صورت
 ظهور ظهور است که نور وجود
 نقطه صفت آمده از عین ذات
 نقطه مطلق که صفات آمده
 از در مطلق بقید عبور
 نقطه بیک نقطه نقطه است
 شسته نهان تا نماید عیان
 جلوه گنان بالف آمد بساز
 در اول نقطه که نهفته است
 هست عین عدوش چیل پنج
 مکره و عوف است منور سیر
 اینک با عداد نه پیش و کم است
 دان بصف اول اشکال دان
 رخسارش که بشمار آورده
 با رنگین فهم و بدان چیست آن

بسیار از این نوع است که در کتب طب نوشته شده است و بعضی از آنها را در این کتاب نیز ذکر کرده‌ام
در صورتی که در این کتاب ذکر شده است که در کتب طب نوشته شده است و بعضی از آنها را در این کتاب نیز ذکر کرده‌ام
بسیار از این نوع است که در کتب طب نوشته شده است و بعضی از آنها را در این کتاب نیز ذکر کرده‌ام

این است که در کتب طب نوشته شده است و بعضی از آنها را در این کتاب نیز ذکر کرده‌ام
ضمیمه کنی آمیزد می پس شکوف
عده مجرب همین است و بس
فردش و از خلق کردی بای یقین

لا اله الا الله چاره و فاش نیاید
بجمله این عقده چو باچاره
گر چه هست بیوت دست بر سر
نمود بود این معده ای با زمین

در صورتی که در این کتاب ذکر شده است که در کتب طب نوشته شده است و بعضی از آنها را در این کتاب نیز ذکر کرده‌ام
بسیار از این نوع است که در کتب طب نوشته شده است و بعضی از آنها را در این کتاب نیز ذکر کرده‌ام

رموز عقده های مذکور

هر دو بهم گیر و وزن بر تپک
وزن ته این قشر برون آر مغز
جلوه الیه بدین زمین دو گنج
و دیده ام این گنج نهار زمین
چهره جانانه تماشا کن
خون جگر خورده ام این شفقت
رخت بمنزل گره و لب گشته

عقده اول لبته نام است حک
شصت و شش از هر دو برت آفر
بچه عیانی که شده نمکنه سنج
سن به نظر کجای دل تو چم جان
گر تو چو من دیده دل و گشته
حاصل این واقعه در گفت نیست
خون جگر نیز تو گره بر گشته

بسیار از این نوع است که در کتب طب نوشته شده است و بعضی از آنها را در این کتاب نیز ذکر کرده‌ام
بسیار از این نوع است که در کتب طب نوشته شده است و بعضی از آنها را در این کتاب نیز ذکر کرده‌ام

سپاسات

گمشتگان را چه تویی ز نهما
کار من از لطف خدا ساز کن
چو هر کس را معنی نیم بشن
تا صفت از صاف دل آید بکر

یارب از لطاف مراره نما
بر رخم از فیض دمی باز کن
فیض عیانی به نهانیم کش
صاف کن آینه ام از دود فکر

بسیار از این نوع است که در کتب طب نوشته شده است و بعضی از آنها را در این کتاب نیز ذکر کرده‌ام
بسیار از این نوع است که در کتب طب نوشته شده است و بعضی از آنها را در این کتاب نیز ذکر کرده‌ام

از اثر فیض خداوند
بانت با نمانده و صاف
فیض کنی بود این تغییر
چون عمل کنی به این سرود
بسیار از این نوع است که در کتب طب نوشته شده است و بعضی از آنها را در این کتاب نیز ذکر کرده‌ام

باز در هر شخص و بقدر او
بیش و کم اینجا نیز موصله است
در دل هر فردی اثر خود است
گر بنگاشتی دل ذرات را
فیض بقدر سعادت حوصله
فیض باید متفاوت از دولت
و لائق نسبت باید که مع بود
حضرت و سستی ز همین ماجرا
و آنچه در حوصله پیدا کنی
که چه بظاهر بود این دولت
در ازل آنرا که در این دولت
هم در حد اینجا اثری میدهم
آه که این را گذر حیرت است
آوردم الفاظ بزرگان پیش
هر گم آنظرفم شوم سرخ
بجو عیاشی بطرفین رموز

باوه فرستند ز خود با سو
مکان هم عیب و منر حمله است
است ضمنی بهر طو صفات
فاش به بینی اثر ذات را
سر ز ند از نزلت حوصله
حوصله بشکست تفاوت اوست
حوصله باید که موسع بود
سفته وری سیکتم آرا ادا
و ز پی این لقمه دهن دانید
یکس معنی نیندیر و تغییر
چهره ز خون مسگر افروختند
بل جدار اینجا خبری میدهم
گرچه اثر در سیر عزت است
بر اثر راستی قول خویش
قفل طلسمات کشایم ز گنج
پرده کشایم ز رموز کتوز

مطالقات

باز در هر شخص و بقدر او
بیش و کم اینجا نیز موصله است
در دل هر فردی اثر خود است
گر بنگاشتی دل ذرات را
فیض بقدر سعادت حوصله
فیض باید متفاوت از دولت
و لائق نسبت باید که مع بود
حضرت و سستی ز همین ماجرا
و آنچه در حوصله پیدا کنی
که چه بظاهر بود این دولت
در ازل آنرا که در این دولت
هم در حد اینجا اثری میدهم
آه که این را گذر حیرت است
آوردم الفاظ بزرگان پیش
هر گم آنظرفم شوم سرخ
بجو عیاشی بطرفین رموز

باز در هر شخص و بقدر او
بیش و کم اینجا نیز موصله است
در دل هر فردی اثر خود است
گر بنگاشتی دل ذرات را
فیض بقدر سعادت حوصله
فیض باید متفاوت از دولت
و لائق نسبت باید که مع بود
حضرت و سستی ز همین ماجرا
و آنچه در حوصله پیدا کنی
که چه بظاهر بود این دولت
در ازل آنرا که در این دولت
هم در حد اینجا اثری میدهم
آه که این را گذر حیرت است
آوردم الفاظ بزرگان پیش
هر گم آنظرفم شوم سرخ
بجو عیاشی بطرفین رموز

سه مانند در آسمان است اسپان و اشتران و مرکب دیگر را نظر است این غل در روز پنجگم بکار آید
 سسی و سیم علم طوابع با کما طوابع عبارت از نشاء تحمل و از اول ثور و از اول حوال سائل
 از اول بیت جفر جامع که آنرا بیت الطالع گویند که مشرق باشد پنج بیوت سعیدیت و نحیبت و
 آنرا بیت مشرق نیز گویند و اعمال آنها بد که پوسند اگر در طالع مزین طوابع آید بکند اسپان پس
 بدانکه قوت زحل در طالع سائل هر چند خواهد بود آنچه داده است در ضبط او است اگر زحل نحس است اما
 در بین محل او هر طوفت عمل بهیتمی آرد و اگر در طالع هم و زوح آید بد آنکه شری را حکم است که
 قاضی افلاک است این طالع سعید است و اگر در طالع حامی که ل آید بیس که است اگر چه حرف
 صواب است دارد و اگر در طالع هم ن س ع باشد سعید است نفی از سلطان زمان بیاید و اگر
 طالع ف ص ق ر باشد با شتر ج دل کار می شود و در مری از روم که هر چه طبع باشد شود و اگر
 طالع شش ت شخ آید کاری که دارد بسوی سستی کشد که نحس که است و اگر در طالع و ض
 طبع آید نیز نحس است و قبول این حکم این است مهم سائل را مع و همه ستان از ان دوازده طبع
 کند آنچه باقی ماند طالع است اما قبول بل نجیم طالع است که اعلی محل بسا و لو ک ف
 و جوزال ص سرطان هفت سنبه که ت ر طایران ج ض ز ط و تحقرب و ف و قوس
 خ ع جری که شش ث دلو و جوت هر اسم که این باشد طالع بخند بکار کند اما طالع و کو بو است
 آوردن بسیار خوب است که تمامی حقایق از ان معلوم توان کرد سسی و سیم علم حروف ظهور یافته
 ز بر حروف سر و دست که ظهور حروف عبارت از ذات حروف باشد که از بر باشد در کتاب بیست
 حروف در تحریر است و در تقریر آید چنانچه ان الذین امنوا پس یخ حروف مع بینا از جمع حروف
 در تقریر و تحریر نیست هر گاه حروف فوراً بخوانند بینات و تقریر بیانی آید چنانچه در تقریر ظاهر
 است پس ز بر ظهور حروف است که در تحریر بینات نمی آید و در طالع بینات آید و تقریر حروف
 از بر او است چنانچه اول تکسیر اول محاسبه در اعداد حروف بعد از بیست و شش و اعداد او بینات را
 بطول گویند چنانچه در بطول الف خواهد آمد هر علم حروف و اول بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش

رساله

رساله

رساله

ان حروفی اندازین است

د	و	ف	ن	و	ن	ا	ل	ب	ی	ج	ن	ج	ص	س	م	ی	پ	م	و	ا	ل	ق	ح	ی	م
م	و	ی	ن	و	ن	ق	و	ل	ن	ا	ا	و	ک	م	پ	ب	ی	ی	ج	م	ج	ع	ش	ص	ص
ص	ح	ش	و	ج	ی	م	ن	ج	ن	ز	ی	ن	ی	ق	ب	د	ب	ل	م	ن	ا	و	ا	ا	ا
ا	ص	د	و	ا	ش	ک	د	ن	ج	م	ی	ل	م	ب	ف	د	ج	ب	د	ق	ی	ی	ی	ز	ی
ق	ا	ی	ی	ی	و	ق	م	و	ا	ب	ش	ج	ک	و	و	ن	ن	ب	ج	م	م	ل	ی	ی	ی
ی	ز	ل	ا	م	ی	ی	ی	ی	ی	ب	و	ن	ق	ن	م	د	و	و	ا	ل	پ	ی	ج	ش	ش
ش	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
و	ش	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ل	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ج	ل	ا	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ن	ن	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
د	ن	م	ج	ص	ی	ک	ل	ن	م	ز	ا	پ	م	ش	ی	و	د	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ج	و	ب	ن	ا	م	ق	ج	و	ص	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ا	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
م	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
پ	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ب	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
د	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی

تکبیر حروف بلاگرا که نودم شده این است

ق	ن	ز	و	ا	ک	ب	ی	ج	ص	ش	ح	م	ل	ق	ی
ف	ن	ل	د	م	ز	م	و	ن	ش	ا	ص	ک	ج	ب	س
ی	ق	ب	و	ج	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
و	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
ن	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی	ی
و	ن	ز	و	ل	ک	ب	ی	ج	ص	ش	ح	م	ل	ق	ی

بشنو به سخن من که در حق تو است
 و در راه تو ای جوان ای دلجو

و در هر روز از این است
 در سر آمدن غم از این است

بشنو به سخن من که در حق تو است
 و در راه تو ای جوان ای دلجو

یا بود آن خوش که جویست
 یا که ترا زود از هر دو نفس
 طالع واه فال چه باشد در آن
 یافته بشد رقم که سر نیز
 داند و مستخرج اسمها شود
 فکر زنده غوطه میان طلسم
 یعنی از آن اسم که در مدر
 تا بکند حال طلسمات زود
 گنج چو آرد بکفت آسوده حال
 و مشک که مرف خو سه براز
 تا متامل و بطبع یق عمل

یا بود آن غیر که برزاش نیست
 جمله اینهاش چه باشد نفس
 کیفیت سود و مریایان
 با عدد و ورق زر و سه نیز
 تا ز طلسمات دری ه شود
 پس بکفت از کفر گنج اسم
 فضل طلسمش تو اندک نشاد
 در حوت آن اسم تو بود نمود
 گوهر نخبش نماید جمال
 باز نمایم در سحر فی بساز
 جان بهر کار کنده در محل

در کتب اهل تخمین بیان کرده اند که سبده سیاره را که با سبکلی اندر
 اموات دینی و دنیوی از امر زود متعال یا یکدیگر مزاری نمی باشد زیرا که
 چو هر بسط اندک یا یکدیگر صداقت و عدالت و از دو سبب صداقت
 عدالت ایشان حسب بیوت باشد و نظرات اما بیوت چنان است
 که وقت با یک بیت است که بر چه سده باشد همچنین نیز با یک بیت سطر
 و بعضی از کتب گفته چو ریگی را دو دست بود وینا که نعل جدی و لو را

تقابل و این
 اسرار و این
 شاد عدالت و این
 چنانچه در این
 نیز از این است
 جوهر پس میان عدالت و این

و این که در کتب
 بسیار از کتب
 در کتب و این
 و این که در کتب
 و این که در کتب
 و این که در کتب

و این که در کتب
 و این که در کتب
 و این که در کتب
 و این که در کتب
 و این که در کتب
 و این که در کتب

این است تقدیر اگر سخته
 طالع هر شخص که موجود است
 طالع طالب چه مطلوب او
 صاحبین هر دو صواب و
 آن کنی فکر که این شغل خاص
 هر چه تو بینی پوشش و جسد
 بلکه بهر کار و بهر اختیار
 خاصه در اسما که بهر طاعتی
 حرف شست تن که در اینها بود
 راست چون رش طالع بهر
 صاحب طالع پوشش بر خیزد
 نیست چون این ضابطه و مال
 برین که بهین پس گنم اینجا سخن
 نو که گشتم لازم که این علوم

یک سبب دوستی دوستی
 صاحبین که که به سوداوست
 دوست بود حال بود پس گو
 طالب طلب موافق بود
 بین المزمین و در این خواص
 طالع و صاحبی از تنیک و بد
 طالع و وقتیش بیاید بکار
 جلوه آسمی پوشش طاعتی
 راست بران طالع بها بود
 صاحبین چه و کیش شکرت
 ساعت خاص همه ملوک شام
 مخفی پوشیده برابرای حال
 زیرا که بود لازم کتمان فن
 خاصیتی چندر فلکس نجوم

مهرفت

قوت طبعی است که نمایی آفرینش آوری با مهرفت قوت است
 قوتی که از شیء که اول قوت طبعی قوت سر سوب است دوم قوت

این است تقدیر اگر سخته
 طالع هر شخص که موجود است
 طالع طالب چه مطلوب او
 صاحبین هر دو صواب و
 آن کنی فکر که این شغل خاص
 هر چه تو بینی پوشش و جسد
 بلکه بهر کار و بهر اختیار
 خاصه در اسما که بهر طاعتی
 حرف شست تن که در اینها بود
 راست چون رش طالع بهر
 صاحب طالع پوشش بر خیزد
 نیست چون این ضابطه و مال
 برین که بهین پس گنم اینجا سخن
 نو که گشتم لازم که این علوم

یک سبب دوستی دوستی
 صاحبین که که به سوداوست
 دوست بود حال بود پس گو
 طالب طلب موافق بود
 بین المزمین و در این خواص
 طالع و صاحبی از تنیک و بد
 طالع و وقتیش بیاید بکار
 جلوه آسمی پوشش طاعتی
 راست بران طالع بها بود
 صاحبین چه و کیش شکرت
 ساعت خاص همه ملوک شام
 مخفی پوشیده برابرای حال
 زیرا که بود لازم کتمان فن
 خاصیتی چندر فلکس نجوم

دوران هر ما را بهر آنی بافت
 نظر شما که در این حدیث است
 مادر شایسته این کار است
 این کار که در ان است
 این کار که در ان است
 این کار که در ان است

هر که از این کتاب آموخت
 از خداوند بزرگوار
 جزا دهد و در روز قیامت
 از او جزای عظمی
 خواهد بود و هر که از این کتاب
 آموخت از خداوند بزرگوار
 جزا دهد و در روز قیامت
 از او جزای عظمی
 خواهد بود

همیشه در روز قیامت
 از او جزای عظمی
 خواهد بود و هر که از این کتاب
 آموخت از خداوند بزرگوار
 جزا دهد و در روز قیامت
 از او جزای عظمی
 خواهد بود

همیشه در روز قیامت
 از او جزای عظمی
 خواهد بود و هر که از این کتاب
 آموخت از خداوند بزرگوار
 جزا دهد و در روز قیامت
 از او جزای عظمی
 خواهد بود

همیشه در روز قیامت
 از او جزای عظمی
 خواهد بود و هر که از این کتاب
 آموخت از خداوند بزرگوار
 جزا دهد و در روز قیامت
 از او جزای عظمی
 خواهد بود

بصیرت

حاصل پیشش عدد و میم و خاست
 سر حلیمت بنمایند ز میسر
 برکت که بر پشت آید ام الکتاب
 نقطه که بر میان همین شده تمام
 نقطه دود یا دوز روی و قوف
 کافی دو کاف فی ای ذوفون
 یانه که از فون بود در فون

ایچده و موزعد و کاف و سحت
 در چیل و نه چون نظر آری بنجیر
 بر سفت هشت یک بود در حساب
 فاقته را بست ده در سفت نام
 هست میان بر سه ای حروف
 فقط و حرفت نمودار فون
 فاقته نقطه بود فتح فون

ایچده و موزعد و کاف و سحت
 در چیل و نه چون نظر آری بنجیر
 بر سفت هشت یک بود در حساب
 فاقته را بست ده در سفت نام
 هست میان بر سه ای حروف
 فقط و حرفت نمودار فون
 فاقته نقطه بود فتح فون

هر که از این کتاب آموخت
 از خداوند بزرگوار
 جزا دهد و در روز قیامت
 از او جزای عظمی
 خواهد بود

بشرکت فخر حاسه است و تربیت کننده آن فرستادند که
 اصل در مجرای اینها در تربیت مینه آدمی با مردم از دلها بی است

پیشین

گوش که با بنده آواز باست
 چون که صدایش رسد از هوا
 هست مریزش ز نیکاستری
 سانه روحانیت او بود
 یعنی که هوش با صفت بخوان
 هست مریش با امر او که
 با مرد روحانیت دیده است
 اوست در آنجگ ماک تاج و
 حالت سینه که ز جنس دوا
 هست مریز چون بتدیروست
 شانه روحانیت او آن بجار
 زانکه با قوای زبان و دوان
 تلخ و شیرین و ترش به کام
 شیر که باشد صنوع و او که

واسطه گدیش ارجه هواست
 او بکنند فرق و تمیز صدا
 از در ایزد رحل و مشتتری
 تا بچرخش ساز که نیکو بود
 ساز بچرخش نصیافت بخوان
 پر تو خشنده خوشید و ماه
 اهل گوش هست پسندیده است
 ساز بچرخش که تینی اثر
 بوی بد و نیک گشته بوز هوا
 زهره و میخ مرفی او است
 پس بکن اناهل و را تا جدار
 فرق کند هر فزه را زبان
 او مزه هوش با بچشد باطعام
 تربیت او بکنند با قهر

بشرکت فخر حاسه است و تربیت کننده آن فرستادند که
 اصل در مجرای اینها در تربیت مینه آدمی با مردم از دلها بی است
 فخر حاسه است و تربیت کننده آن فرستادند که
 اصل در مجرای اینها در تربیت مینه آدمی با مردم از دلها بی است

فخر حاسه است و تربیت کننده آن فرستادند که
 اصل در مجرای اینها در تربیت مینه آدمی با مردم از دلها بی است
 فخر حاسه است و تربیت کننده آن فرستادند که
 اصل در مجرای اینها در تربیت مینه آدمی با مردم از دلها بی است

فخر حاسه است و تربیت کننده آن فرستادند که
 اصل در مجرای اینها در تربیت مینه آدمی با مردم از دلها بی است
 فخر حاسه است و تربیت کننده آن فرستادند که
 اصل در مجرای اینها در تربیت مینه آدمی با مردم از دلها بی است

این کتاب بسیار نادر است و در هیچ کتابخانه‌ای یافت نمی‌شود. نویسنده آن عارف و فیلسوف نامی است. این کتاب در ۱۰ مجلد تألیف شده است.

بهتر مشهور است دعوت ثانی باقی باشد بسیار است
تذکره

بست درین ماده بسیار عقل که هر قدر ازین ماجرا است از اثر امر خرد او نگار عاقده روحانیت هر دو دران تاج ده از دشمنه برو جانیت نیم صحن باطن ازین قسم باز نام یک یک چو بری بر زبان اول ازین پنج حس و در فزون شخص هر دو طرف منت قصور هر چند نظام و بطون رونند و آنچه بقا سر برسد از بطون چاره گر و هم در خیال است و بان نام ز روحانیت این تمام مختصری گفتنت از این همه حسرون طواع بنمایم و گر	به که هر حرف با اندازه صرف بر نظری بیسکه گشته است شمس و نور سست باین هر دو عقل اخصانیت کش پس بخوان تا بتوره آود از هر حسب است تاج سر هر یک ازین ساز با صفت ایل یک یک بخوان مشک است آن بنظرم و بطون و اسطه است آن به بطون و او مکتب احدی با او ندم او برساند که بود و فزون حافظه او را کرده پس کار ساز قابل ایل است چو خواهش نام سازشوی غافل ازین نغمه مشکل اینست بکشم و گر
---	--

این کتاب در ۱۰ مجلد تألیف شده است و در هیچ کتابخانه‌ای یافت نمی‌شود. نویسنده آن عارف و فیلسوف نامی است.

عقل که هر قدر ازین ماجرا است

تاج ده از دشمنه برو جانیت

نام ز روحانیت این تمام

حسرون طواع بنمایم و گر

عقل که هر قدر ازین ماجرا است

تاج ده از دشمنه برو جانیت

نام ز روحانیت این تمام

حسرون طواع بنمایم و گر

عقل که هر قدر ازین ماجرا است

تاج ده از دشمنه برو جانیت

نام ز روحانیت این تمام

حسرون طواع بنمایم و گر

در کتابی که در این باره نوشته شده است
در کتابی که در این باره نوشته شده است
در کتابی که در این باره نوشته شده است

ششعلق است به یح و در سرش شمشیر و در حق ایش چهارشنبه و حرف ه بر
چهارشنبه حرف تعادلیست و حرف ق بر روز شنبه و حرف و در کتبیست
حرف ستاره و یکشنبه و اجتماع حرف و در آله گانه با این دو که همیشه در
مغایج کرامت و نمیت هر دو از حرف اقبال با این نوشت تمامه حرف ششم
کنند و علامان این علم لرغین تقریباًست برین پنج صفت هر چه پس بر
در پابلت و همای مغایع کتسم لرغین است نیست صاق و
شعور که بر سه سمیع رفیع ذی الطول باری زرکی لطیف قحاح
و اسمای ملائکه نما نیست ضد و کائیل سطفاکیل عنوشائیل
ملقضائیل فنجائیل سناحائیل زطومائیل ذوکتائیل مطفاکیل
زشفائیل یقینائیل فخائیل دودرعل عکس یح مغایع طالع با یکدیگر
ابطال می شود و همای قسور نیست معانی را طلوب حرف ملائکه طیش
همای باید نمود و بعد علم در این حیطه انجیل الی بنویسند این است که شوم و بشود

در کتابی که در این باره نوشته شده است
در کتابی که در این باره نوشته شده است
در کتابی که در این باره نوشته شده است

۱۱	توس	طالع	ص
۱۲	توس	طالع	ص
۱۳	توس	طالع	ص
۱۴	توس	طالع	ص
۱۵	توس	طالع	ص
۱۶	توس	طالع	ص
۱۷	توس	طالع	ص
۱۸	توس	طالع	ص

در کتابی که در این باره نوشته شده است
در کتابی که در این باره نوشته شده است
در کتابی که در این باره نوشته شده است

در کتابی که در این باره نوشته شده است
در کتابی که در این باره نوشته شده است
در کتابی که در این باره نوشته شده است

در عمل اند چنانچه در اعمال از بسابط و قواعد و قرائین مقوم و ترغیب ظاهر آید و تفسیر آنکه در مقصود و در
سائل در استخراج آن در زوایای آن قلمانده در سه سوئی آید که کسی خوش بخت اثنی و در هر آن
و آئینه اند اطلاع منافع خفایه و حروف بعد از ریاضت اعمال هر حرف نمودن یافته میشود و در سیمیا
تفسیر است مانند و کرمه چهل و یکم حروف الصغری حروف بادی و خاکی است مینات آنها را که در
زبر هر حرف را اگر بطالع جمیع یا بران خانه طبع صغری دارد و از حروف بادی است از حروف خاکی و در
حروف بادی و از حروف خاکی پس سبب آن ب و ص و ح شد پس این خانه طبع نه فرانی دارد
اگر سائل را با حروف بادی و خاکی در تفسیر باشد و در نیت سائل ب که طبع آن صغری است هر حرف از طبع
آن صغری باشد نیز سائل بود و آنکه در طالع الی الی مع آید ریاضت رشتنخ باشد یا در خفایه
یا ب و ح علامت جزو ۲ و صغیره ۲ و سطر ۶ و خانه ۸ و یای ل ن ع جزو ۱ و صغیره ۱۲ و سطر ۱۲
و خانه ۱۶ و آنکه در رشتنخ جزو ۱۸ و صغیره ۲ و سطر ۲۲ و خانه ۲۴ و یای در خانه فرج ع ب و
باشد جزو ۲ و صغیره ۲۸ و سطر ۲ و خانه ۴ حکام و اسرار این بویت طالع بند کسبوست خیل و در علم
حروف ادم که حروف در مینات آن ناطق باشد مثل اشکین و علمین این بر حروف می آید و بویت
تمام وارد و اگر طالع بیت غ ش ش ش نیکه جزو ۲ و صغیره ۲ و سطر ۲ و خانه ۴ باشد و
نخوت همت تمام دارد بویت تحتانی آن ۸ خانه تمام این سطر نخوت و سطر و یو پایان آن خانه
نخوت دانه از خانه هم نخوت سعیت تخرج اند بخیر دم حروف از این معنی گویند که در خمس فاست
و بخیر و هم فاست چهل و یکم حروف البیاضه حروف بادی و خاکی حروف بادی و خاکی است چنانچه
ح ب ز و ی که می س ن یا آنکه ق ح ش ت یا آنکه در ح ص ج یا بخیر و اگر در طالع بیت
آید شش طبع سائل است که بخی باشد در بیت اول از حروف در دست که بغم نخوت نیار و در دست
اول که است صلا بغم فری باشد و در بیت سیوم یک در بغم می ماند و در بیت چهارم
انفطاع بغم در نخوت است و در استخراج اربعه بویت که آئینه استخراج کند به با بطر کتاب حه ق ا ن آن استخراج
که بصیرت هر چه بدانی است که عالم بگوید علوم بود در این از خود است ایشان بسبب تحصیل نمودن بویت حرم

تفسیر

تفسیر

تفسیر

اوله در آورده پیش بدیم	سکه در بولیش بدانیم	طا که کس بجان می رسد
تا به یقینت گمان بریند	ماز یقین در گمان در رسم	سے بخودی خود از ان بیم
گر چه تیر تیر سخن نظر و نظر	کرد بیانی ز بزرگان عصر	یا فیه فیض نظر پرده کشین
تا که درین حصره دو اندیش	کو تو به در واقع فروری شوی	پس شکی نیست که دردی شوی

نقصه

هر اسم اناسمائی الهی که چهار حرفی باشد یعنی تک از حروف بر صفت زده زنده در رسم کلیه امور کرده است
 و بیچاره و شمشیر است نیز بکر تمام شود بعد از ان بر قسم آورند و بیست و چهار غیر بکر تمام شود که متعلق
 باشد به بیست ساعت یکدوش بیست و چهار و نه قصه شصت و سه ساعتی کلی خاص باشد از ان کلمات
 و اگر حرف بیان آن کلمات صلوات کن ایمان روحانیت آن هم باشد که از اسرار ان خوش و مطلع است

مذکره

اعتدال درین شهر بود میان	ضمانه پیش را بنمایم عیان	قاعده اش آورده اینجا کفار
در رسم بیسط به پنج قرار	پس و کار که رسم نویسم صد	تا بودار باب طلب استند
حاصل این اسم بوقی تووم	باعث کلیت ز به علوم	هر که تحصیل علمش سر نیست
و عموست این اسم باور نیست	آنچه بهایی بودش است برس	حاصلش آید بیکی روز و بس
قاعده و صحت هم است این	از مدوق بطریق یقین	که خبر روش جوان نشود
قاعده و اگرش انهم شود	اینست نشانی که به رسم حق	قاعده نام بود و روش
در طایفه نس صاحب و قوت	معرفت	پس بو این ذکر علم حروف

بسط یکی اسمی از اسماء الله تعالی نموده می شود و بسط و اسم علم است که به جهت انوفج اعمال بسط
 و کسر و دیگر اسمی از اسماء الهی بر نوع توان کرد و از قرار یک قاعده مقرره از قواعد بسط و کسر این
 اشرف قواعد است اعمال غیر بهر دو اسم التوفیق و العالیین عمل سازد که بشود چنانچه نموده می آید

لوح پنجم				لوح اول			
ل	ل	ل	ل	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
لوح ششم				لوح دوم			
ل	ل	ل	ل	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
لوح هفتم				لوح سوم			
ل	ل	ل	ل	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
لوح هشتم				لوح چهارم			
ل	ل	ل	ل	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع

لوح سینه دهم				لوح نهم			
م ع ع م	م ع ع ی	م ع ع ل	م ع ع ع	ی ع ع ع	ی ع ع ل	ی ع ع ی	ی ع ع م
م ع ل م	م ع ل ی	م ع ل ل	م ع ل ع	ی ع ل ع	ی ع ل ل	ی ع ل ی	ی ع ل م
م ع ی م	م ع ی ی	م ع ی ل	م ع ی ع	ی ع ی ع	ی ع ی ل	ی ع ی ی	ی ع ی م
م ل م م	م ل م ی	م ل م ل	م ل م ع	ی ع م ع	ی ع م ل	ی ع م ی	ی ع م م
لوح چهارم				لوح دهم			
م ل ع م	م ل ع ی	م ل ع ل	م ل ع ع	ی ل ع ع	ی ل ع ل	ی ل ع ی	ی ل ع م
م ل ل م	م ل ل ی	م ل ل ل	م ل ل ع	ی ل ل ع	ی ل ل ل	ی ل ل ی	ی ل ل م
م ل ی م	م ل ی ی	م ل ی ل	م ل ی ع	ی ل ی ع	ی ل ی ل	ی ل ی ی	ی ل ی م
م ل م م	م ل م ی	م ل م ل	م ل م ع	ی ل م ع	ی ل م ل	ی ل م ی	ی ل م م
لوح پانزدهم				لوح یازدهم			
م ی ع م	م ی ع ی	م ی ع ل	م ی ع ع	ی ی ع ع	ی ی ع ل	ی ی ع ی	ی ی ع م
م ی ل م	م ی ل ی	م ی ل ل	م ی ل ع	ی ی ل ع	ی ی ل ل	ی ی ل ی	ی ی ل م
م ی ی م	م ی ی ی	م ی ی ل	م ی ی ع	ی ی ی ع	ی ی ی ل	ی ی ی ی	ی ی ی م
م ی م م	م ی م ی	م ی م ل	م ی م ع	ی ی م ع	ی ی م ل	ی ی م ی	ی ی م م
لوح شانزدهم				لوح دوازدهم			
م م ع م	م م ع ی	م م ع ل	م م ع ع	ی م ع ع	ی م ع ل	ی م ع ی	ی م ع م
م م ل م	م م ل ی	م م ل ل	م م ل ع	ی م ل ع	ی م ل ل	ی م ل ی	ی م ل م
م م ی م	م م ی ی	م م ی ل	م م ی ع	ی م ی ع	ی م ی ل	ی م ی ی	ی م ی م
م م م م	م م م ی	م م م ل	م م م ع	ی م م ع	ی م م ل	ی م م ی	ی م م م

مجموع الحروف الطویل ۱۴۰
 مجموع الحروف القصیر ۱۲۰
 مجموع الحروف ۲۶۰
 مجموع الحروف المتوسطة ۱۴۰
 مجموع الحروف البسیطة ۱۲۰
 مجموع الحروف المركبة ۱۴۰
 مجموع الحروف المعقدة ۱۲۰

وهذا مجموع الحروف المذكورين اسم برين النسخ است که در شش لوح تمام میباشد

لوح اول				لوح چهارم			
ع	ا	ل	سے	م	ع	ل	سے
ل	سے	م	ع	ل	سے	م	ع
سے	م	ع	ل	ل	سے	م	ع
م	ع	ل	سے	ل	سے	م	ع
لوح دوم				لوح پنجم			
ع	ل	سے	م	ع	ل	سے	م
ل	سے	م	ع	ل	سے	م	ع
م	ع	ل	سے	ل	سے	م	ع
سے	م	ع	ل	ل	سے	م	ع
لوح سوم				لوح ششم			
ع	ل	سے	م	ع	ل	سے	م
ل	سے	م	ع	ل	سے	م	ع
سے	م	ع	ل	ل	سے	م	ع
م	ع	ل	سے	ل	سے	م	ع

ہاں کہ ایک اندر تعاقب کی گھماتا تکریرین الحروف و طولی ترکیب سیلاب
 و بریں کلچر و مسائل اضافہ نمایند و عزیمت سازند و ملائکہ عنوان
 بہم علیٰ قیاس و بند و غیر طریقہ سبب بکار و از مذکورہ خاک طلب حصول علم است
 بنظر ہذا و انکہ اندر تعاقب حاصل ہوا کہ درین تکریرین اور طولی علم تکریرین

مجموع الحروف الطویل ۱۴۰
 مجموع الحروف القصیر ۱۲۰
 مجموع الحروف ۲۶۰
 مجموع الحروف المتوسطة ۱۴۰
 مجموع الحروف البسیطة ۱۲۰
 مجموع الحروف المركبة ۱۴۰
 مجموع الحروف المعقدة ۱۲۰

مجموع الحروف الطویل ۱۴۰
 مجموع الحروف القصیر ۱۲۰
 مجموع الحروف ۲۶۰
 مجموع الحروف المتوسطة ۱۴۰
 مجموع الحروف البسیطة ۱۲۰
 مجموع الحروف المركبة ۱۴۰
 مجموع الحروف المعقدة ۱۲۰



**THIS EBOOK IS DOWNLOADED FROM
SHAAHISHAYARI.COM**

**LARGEST COLLECTION OF URDU
SHERS, GHAZALS, NAZMS AND EBOOKS.**

چون دلش اگر بود از طهر سالم
چشمش دلش چون که نظر او کند
سے موشش از گداز مادی
گوشش کن اکنون سخن از شن بگرد

بچه بسهمی بر دانه قورسم
کنج بویرانه اوجب کند
باشد از انطاف الهی غنی
از قبل قول بزرگان عطر

چون دلش اگر بود از طهر سالم
چشمش دلش چون که نظر او کند
سے موشش از گداز مادی
گوشش کن اکنون سخن از شن بگرد

سبقت

صاحب کتاب عجاایب الاسرار در هر بیوم از کتاب مذکور چنین بیان میکند
از قول حضرت امام حسین ناظرین بجهت زنگنه الصادق علیهما السلام که در دعوت
اسمائی الهی فرمود که گاهی یک اسم از اسمای نهیسی گانه یا غیر آن باشد که
خواهد که در حرف مکرر و غیر مکرر آن منظور دارند و جمیع دشمنان سکون
و تقاطع از آن حساب مبرور جمع کرده و محسوسه که مذکور می شود بخواهند که غیره
است حرف مکرر و غیر مکرر مجموع را به نیت انصاف پایتواند در حرف
غیر مکرر به نیت زکوة و عمل معین به نیت و محزون محاکمه اول اسم سماوی است
لا اله الا انت یارب کل شیئی و وارثه و از قره و زاحمه اسمای چهل گانه
یا غیر آن به نیت و در بر در حرکات و شدت و سکون مکتوبی به نیت
بدل و به نیت شتم مجموع هر حرف و سکون و حرکت و شدت و نقطه بعد
هر یک از این هزار نیت بگردد یعنی هر نیت دعوت بعد هر حرف هزار نیت

پیشین

باقی اشعار
است خواندن
خداوندگار
در عمل این
است که احوال
به بود از قول
در این کتاب
بسیار است
از اسمای
بسیار است
از اسمای
بسیار است
از اسمای
بسیار است

چون دلش اگر بود از طهر سالم
چشمش دلش چون که نظر او کند
سے موشش از گداز مادی
گوشش کن اکنون سخن از شن بگرد

فصل اول در بیان اصول علم طب
فصل دوم در بیان کلیات طب
فصل سوم در بیان اقسام طب
فصل چهارم در بیان احوال طب
فصل پنجم در بیان اخلاص طب
فصل ششم در بیان کمال طب
فصل هفتم در بیان کمال طب
فصل هشتم در بیان کمال طب
فصل نهم در بیان کمال طب
فصل دهم در بیان کمال طب
فصل یازدهم در بیان کمال طب
فصل دوازدهم در بیان کمال طب

هر حرفی صد نوبت اسم بایده خواند به نیت غسل و جمیع چیزها هم همین مکتوبات
بنیت دور مدار باید خواند و حرکات و سکون و شدت و این هم هر چهل است
و چهل هزار و یک نوبت بنیت نبل بایده خواند و لفظه در این اسم نوزده است
نوزده هزار نوبت بنیت ختم بایده خواند و درین اسم یکصد نوبت است حرفت است
از اصل و وصل پس بعد هر حرفی یک هزار نوبت است اسم بایده نیت بنیت بخواند
و این یک نوع است از انواع دعوت اسما و الهمد اعظم بالصواب

تذکره

پای بدان تا کجا می رسد
تا بشود پیچ و دی از تو که شش
ره نتوان برد بود و بی سلم
طی نتوان کرد و طریقی خطیر
تا بشود جان و روانت این
جانست شود در تو که بود عرق
منه غرض از بنده خنود که سخن
معنی آن را بدستی بدان
منعجده که بدستان انتقال
هست و درین باب خبر معتبر

ای که در این دالره یابی زهی
خام طبع ذاکر اسما شش
زنا که درین مرطمانی افان علم
بی سبق فرصت شناسد و پیر
گوش تبلی که کن اسے نازنین
ذکر چنان کن که زیارتا بفرق
هنی که حق ندی فرزند کن
گفته من خالص الهمد بخوان
تا ز دولت چشمه آب زلال
طاعت خالص بود آیش اثر

فصل اول در بیان اصول علم طب
فصل دوم در بیان کلیات طب
فصل سوم در بیان اقسام طب
فصل چهارم در بیان احوال طب
فصل پنجم در بیان اخلاص طب
فصل ششم در بیان کمال طب
فصل هفتم در بیان کمال طب
فصل هشتم در بیان کمال طب
فصل نهم در بیان کمال طب
فصل دهم در بیان کمال طب
فصل یازدهم در بیان کمال طب
فصل دوازدهم در بیان کمال طب
فصل سیزدهم در بیان کمال طب
فصل چهاردهم در بیان کمال طب
فصل پانزدهم در بیان کمال طب
فصل شانزدهم در بیان کمال طب
فصل هجدهم در بیان کمال طب
فصل نوزدهم در بیان کمال طب
فصل بیستم در بیان کمال طب
فصل بیست و یکم در بیان کمال طب
فصل بیست و دوم در بیان کمال طب
فصل بیست و سوم در بیان کمال طب
فصل بیست و چهارم در بیان کمال طب
فصل بیست و پنجم در بیان کمال طب
فصل بیست و ششم در بیان کمال طب
فصل بیست و هفتم در بیان کمال طب
فصل بیست و هشتم در بیان کمال طب
فصل بیست و نهم در بیان کمال طب
فصل بیست و دهم در بیان کمال طب
فصل بیست و یازدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و دوازدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و سیزدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و چهاردهم در بیان کمال طب
فصل بیست و پنجاهم در بیان کمال طب
فصل بیست و یکم در بیان کمال طب
فصل بیست و دوم در بیان کمال طب
فصل بیست و سوم در بیان کمال طب
فصل بیست و چهارم در بیان کمال طب
فصل بیست و پنجم در بیان کمال طب
فصل بیست و ششم در بیان کمال طب
فصل بیست و هفتم در بیان کمال طب
فصل بیست و هشتم در بیان کمال طب
فصل بیست و نهم در بیان کمال طب
فصل بیست و دهم در بیان کمال طب
فصل بیست و یازدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و دوازدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و سیزدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و چهاردهم در بیان کمال طب
فصل بیست و پنجاهم در بیان کمال طب

فصل اول در بیان اصول علم طب
فصل دوم در بیان کلیات طب
فصل سوم در بیان اقسام طب
فصل چهارم در بیان احوال طب
فصل پنجم در بیان اخلاص طب
فصل ششم در بیان کمال طب
فصل هفتم در بیان کمال طب
فصل هشتم در بیان کمال طب
فصل نهم در بیان کمال طب
فصل دهم در بیان کمال طب
فصل یازدهم در بیان کمال طب
فصل دوازدهم در بیان کمال طب
فصل سیزدهم در بیان کمال طب
فصل چهاردهم در بیان کمال طب
فصل پانزدهم در بیان کمال طب
فصل شانزدهم در بیان کمال طب
فصل هجدهم در بیان کمال طب
فصل نوزدهم در بیان کمال طب
فصل بیستم در بیان کمال طب
فصل بیست و یکم در بیان کمال طب
فصل بیست و دوم در بیان کمال طب
فصل بیست و سوم در بیان کمال طب
فصل بیست و چهارم در بیان کمال طب
فصل بیست و پنجم در بیان کمال طب
فصل بیست و ششم در بیان کمال طب
فصل بیست و هفتم در بیان کمال طب
فصل بیست و هشتم در بیان کمال طب
فصل بیست و نهم در بیان کمال طب
فصل بیست و دهم در بیان کمال طب
فصل بیست و یازدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و دوازدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و سیزدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و چهاردهم در بیان کمال طب
فصل بیست و پنجاهم در بیان کمال طب
فصل بیست و یکم در بیان کمال طب
فصل بیست و دوم در بیان کمال طب
فصل بیست و سوم در بیان کمال طب
فصل بیست و چهارم در بیان کمال طب
فصل بیست و پنجم در بیان کمال طب
فصل بیست و ششم در بیان کمال طب
فصل بیست و هفتم در بیان کمال طب
فصل بیست و هشتم در بیان کمال طب
فصل بیست و نهم در بیان کمال طب
فصل بیست و دهم در بیان کمال طب
فصل بیست و یازدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و دوازدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و سیزدهم در بیان کمال طب
فصل بیست و چهاردهم در بیان کمال طب
فصل بیست و پنجاهم در بیان کمال طب

شکل و ظاهر و هم جنسیات
درین صفت که این حالت
که این صفت درین صفت
درین صفت که این حالت
که این صفت درین صفت

صاحب ارشاد ازین شدیدی کاین غم از قاعده با بهره مند صدمه جو تو باید که من بشنود مرد پسر رفته بر آشدت نیز دل شده تا پیشگی از مهر و ودید که در ترتیب تو اندام سوان پیر فخر از ره و دعوی ارقمت سائل دل داده آزاد و خوبی ایک نی خواست که این هیچ راز گشت بران ناصح ازاده فرض را که درین عرض شناسنده مرد گر نشناسد خزن از در کس بود که تندی نه گهر او کند	او بان خام طبع این جواب نیست تو جا بگم از بهر بند از چو تو که عقده کن و شود از زهر خویش سخن گفت نیز در دل نگلین شده آبی کشید تا چه جو پیش رسد از مجال یکه در سه حرنی که میان شد کیفیت از که ز بحث نشد جنگ جوی زان روش از خنده زبانها دراز تا که ندین شرح بتزئیب عرض هست بهر گوشه زان شناد و فرد مرد شناسنده نباشد بیست گر نبود در بخزف نو کنند
---	--

حکایت متصل بر تنبیه

آرزوی جان یکی خسته جان چاپه شین بود فسان بر بنو بودش خودش بی کشف عیان	بود سفر شدن جنیان آگیش فی زریان فرسود گوید و مردم شنوند آن بیان
---	---

صفت و ظاهر و هم جنسیات
درین صفت که این حالت
که این صفت درین صفت
درین صفت که این حالت
که این صفت درین صفت
صفت و ظاهر و هم جنسیات
درین صفت که این حالت
که این صفت درین صفت
درین صفت که این حالت
که این صفت درین صفت

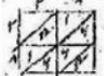
صفت و ظاهر و هم جنسیات
درین صفت که این حالت
که این صفت درین صفت
درین صفت که این حالت
که این صفت درین صفت

طول هر قدری که حروف کتفا کند شرح بر خود و استخراج نماید ترنم و منزل شمال آن پامیان در شمال
 اعمال تمام نموده میشود اما این طرز استاخرین بواسطه سولمت اختیار کرده اند از اصل جعفر نیست لیکن در
 اعمال اموال و احکام درست دارد چهل و چهار علم حروف مسودا و مینه و مختلفه الطبیعی است اگر در طالع
 بیت حروف مختلفه الطبیعی جمع آیند مسائل را مطابق کپرشانی باشد کتشی باب مختلفه و باو چنانکه
 آب طفا آتش کند باد پرکنده خاک نماید هر جا که در طالع بیت حروف آتش دانی جمع آیند اگر در
 آتش تقدیم دارد آب مثل نمونند اگر در حروف آب تقدیم دارد آتش طفا کند همان نوع اگر حرف باد
 باشد خاک را بر هم آورد و اگر خاک مقدم است نیز خاک را زود می آرد باین وضع از هر چهار جا که
 م س یا ت ق ش یا ف ط ش یا ش یا ف ط ش است استخراج بیت این عمل بعد از ظهر ۴۴ ساعت پنجشنبه
 طرح باقی ماند بیت شانم عمل جعفر است چهل و چهار علم حروف علویه ناری اندودین هفت حرف
 فرق علویه بسیار است چنانچه هر طرم علویه و ش و ذ و ر و ز این عمل علم حروف است اما قول
 اول تجسیم است که حروف علوی از جمیع حروف زحل اند که با ج و و باشد چهل و ششم علم
 در آنتن حروف افضل است که مصل حروف خاکی اندخ شع این دو حروف از جمیع حروف خاکی اندخ
 و طلمانی اندا در طالع بیت آینه عمل باثقال امور باشد کند اشخ خ یا گنخ غ یا گنخ غ یا گنخ غ
 این اشکال بیت سفلی اند و استخراج این بیت مخصوص است که اول بیت در جزو ۲ و صفر ۴ و جعفر ۴ و
 سطر ۲ و خانه ۴ م است و دوم بیت در جزو ۴ و صفر ۲ و سطر ۲ و خانه ۴ م بیوم است
 جزو ۲ و صفر ۴ و سطر ۲ و خانه ۴ م چهارم بیت جزو ۲ و صفر ۴ و سطر ۲ و خانه ۴ م
 بینم است و استخراج آن ۸۴ را طر ح که در هر پنج این عدد کم شود همان قدر بیت شانم استخراج نماید
 چهل و چهارم علم حروف فکریه بمانکه علم حروف فکریه و دونه است از حروف غزایشان در دنیا که
 حرف از بطون شان اما این عمل در بعضی امور درست می آید شخص آنچه تجربه کرده شده آن است که
 حروف محقق را تخلق کرد و چنانچه حقیق است و تخلق آن میران پس از سوال اول حرف
 محقق نویسد هر حرفی ملاحظه رخ بیند بعد از آن تخلق کند تمام مطلب را بر آورده و ملاحظه حرف

علم حروف حقیقیه

علم حروف علویه

علم حروف خاکی



علم حروف فکریه
 علم حروف غزایشان
 علم حروف حقیقیه
 علم حروف حقیقیه
 علم حروف حقیقیه

و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد

و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد

عالم نشود که نور در این علم غایت یافت کرد
عالم نشود که نور در این علم غایت یافت کرد
عالم نشود که نور در این علم غایت یافت کرد

و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد

لوازم ضروری و در چیست اول کل جمال و در دوم موهن
مقال چهارم طهارت برن و لباس و در پنجم تصفیه بالطن
و در ششم خرد و در هفتم علم غایت یافت کرد
و در هشتم غایت یافت کرد

و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد

علم غایت یافت کرد و در این علم غایت یافت کرد
علم غایت یافت کرد و در این علم غایت یافت کرد
علم غایت یافت کرد و در این علم غایت یافت کرد

و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد

آنکه خصصت باشد و در این علم غایت یافت کرد
آنکه خصصت باشد و در این علم غایت یافت کرد
آنکه خصصت باشد و در این علم غایت یافت کرد

و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد

و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد

و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد
و در این علم غایت یافت کرد

در کتابت این کتاب که در روز چهارم از ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان در روز شنبه در ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان در روز شنبه در ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان

در کتابت این کتاب که در روز چهارم از ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان در روز شنبه در ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان در روز شنبه در ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان

در کتابت این کتاب که در روز چهارم از ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان در روز شنبه در ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان در روز شنبه در ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان

<p>دعوت یک قاعده ناعرب است او استین دعوت بر قاعده همه کسند همیشه که روحانیات عبادت آمدندشان چون شود چه پیش از او فرستاده و چنان هر که کند فرسخ او دیده باز بر نظر جانفش روی او شود بر چه شود و دیده مگوید از آن</p>	<p>باز نمودم بر مهر شکر قطع نظر بایرکشان از فائده رخ بنمایند بوسه از جبات حالت خواننده در گون شود که در جنتش به نماز میمان یا بدانان حالت بخور که از آینه نشانش مصفا شود نماز سزاوتش قصور زبانی</p>
--	--

در کتابت این کتاب که در روز چهارم از ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان در روز شنبه در ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان در روز شنبه در ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان

در کتابت این کتاب که در روز چهارم از ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان در روز شنبه در ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان در روز شنبه در ماه رجب در روز شنبه در شهر کاشان

Handwritten text at the top of the page, including the title 'کتابخانه' and other introductory notes.

که اگر باشد عدد خاص که اگر باشد اگر کبریا است جمیع این همه را
باشند که در هزار و دو صد و سی و پنج می شود و در هر اسم این قاعده
حسب باید داشتند و همچنین هر عملی باید نمود و باید خواند و کسر باید نمود

قصریه

<p>از اثر مغیبه رضی در دعای پاکی و تقوی و در بیان کنش در قدش باش و زین بی بیمه صاحب عتق بود و در وقت تا بر هر ذکر که گفته شود رحمت اسماء آرد الم چنانچه یعنی بکن از روی حال بل سخن از سبب ضرورت بکن پای سر و دره غسل خطیبه یا عدد و ذکر و صیام و قیام تا بر چه عنوان است تراحم جان شیخ ترستے و تنزل نگر نزد شرفیون شدن حاجت مال</p>	<p>اسمه که بر وجهی است و در وقت است رحمت و دعوت از معلم از حضرت است از کبریا که در وقت فقط سالان کن ز بر روی گر گفته شد در زمان لاجرم خلوت دل صاف کن بی ملال خواب خورش که که که کن سخن قصه بکن و نه نشسته مکن در غم در وقت چند هر که رسد تمام حکمت خود را بنگر بعد از آن در خود زنده ان خود را نه بر نظر گرشیت سبب از حسن حال</p>
---	---

Extensive handwritten marginal notes on the left side of the page, providing commentary and additional instructions.

یک نظر کن که در آری برست
 خانه چهارم که در بیست و چهارم
 سطر و دوم خانه ششم که
 تا یکشاید هم در چشم جان
 چهره کشاید بنامید کجای
 سطر و دوم و دومین خانه بین
 تا دهمین خانه که در او نثر
 رشته تعلیم برست تمام
 هست ز پنجاه و شش کلمه
 واحد و جمعیت در اول بین
 هست الف مفرد و شش و دو جا
 با که بهر خانه بود متکلف
 صفحه پنجاه و شش کلمه
 در هر خانه است یکی بقصد
 کلمه شش بقصد و شش و دو جا

اسم واحد و کلمه بین همه هست
 هشتاد و شش حرفت بین و میان
 اسم نومی صغیر با نهم عشر
 اسم و سه نیز بنام عیان
 صفحه سادس عشر اسم الف
 صفحه سادس و چهارم بیین
 سطر و دوم و نهم و ششم
 و او طرز توفیق که بر این پند نام
 و صد و پنجاه و شش در رقم
 یکصد و شصت و شش در صفی شایین
 صفحه و نهمینش ز رو و قرار
 صفحه و نهمینش بجای الف
 پس که همین حرف نیاید قرار
 یکصد و پنجاه و شش حرف و صد
 اسبج این حرف بود در شمار

تفسیر

خارج و غیره در میان شهر است

ای که در شهر است از شهر است

در هر خانه است یکی بقصد کلمه شش بقصد و شش و دو جا
 با که بهر خانه بود متکلف صفحه پنجاه و شش کلمه
 در هر خانه است یکی بقصد کلمه شش بقصد و شش و دو جا
 با که بهر خانه بود متکلف صفحه پنجاه و شش کلمه
 در هر خانه است یکی بقصد کلمه شش بقصد و شش و دو جا
 با که بهر خانه بود متکلف صفحه پنجاه و شش کلمه

این صفت از صفت اول است
 در هر خانه است یکی بقصد کلمه شش بقصد و شش و دو جا
 با که بهر خانه بود متکلف صفحه پنجاه و شش کلمه
 در هر خانه است یکی بقصد کلمه شش بقصد و شش و دو جا
 با که بهر خانه بود متکلف صفحه پنجاه و شش کلمه
 در هر خانه است یکی بقصد کلمه شش بقصد و شش و دو جا
 با که بهر خانه بود متکلف صفحه پنجاه و شش کلمه

در اول مطالب درست همان گفته نماید و در عبارت حروف مکرره اگر بقدر این حصول مطالب نقطه
 بیند نقطه نماید و این طریق بسیار آسان است و سخته بحرف نکره این عمل است
 چهل و نهم علم حروف همانیه بدانکه حروف رحمانی حروف نقطه قرائی است اگر در طالع آیه
 شرف و سعادت دارد حروف غیر مکرره این است ال رک همی ع ص ط اس ح م ق
 ن اگر در طالع ال رک آید حروف نورانی اند در سعادت شرف دارند و اگر در طالع ال رک هم
 آید نیز همچین است و اگر رک همی آید سعادت اما در حصول مطلب نادر روزت نامست و اگر
 در طالع همی ع ص آید سعادت اما در حصول مطلب یازده روز توقف است و اگر همی ع
 ص و یک روز در حصول جهالت است اگر ع ص ط اس آید شرف سعادت است آنچه مراد باشد
 حسب لطایح حاصل است و اگر ص ط اس هم آید نیز کسب سعادت حصول را حسب لطایح و اگر
 ط اس هم آید سعادت اما بعد ضعی ۱۶ روز مراد حاصل آید و اگر ص م ق ن آید سعادت است
 بتر و بسیار حصول امر بعد از ضعی ۵۵ روز میشود و بعضی اهل علم حروف نورانی را همانی گفته اند
 اما آنچه حروف در مینه نواطق ندارد حروف نورانی اند چهل و نهم علم حروف لطیفه بدانکه حروف
 حروف نواطق را گویند که سه نقطه و دو نقطه دارند مثل ش ت ش ق می این حروف ضعیف اند اگر
 در طالع بیت آید تنگی و وحشت و عزوبی در امور و مطلب یابند و بحروف در نحوست و اتقوی اند
 پنجاهم علم حروف تریح تریح آنست که عدد آن تصفیه در بعبه تا چهار مرتبه بخرج باشد مثل ۱۶
 نصف در بعبه هم نصف نصفه ۳۲ اما در علم حروف بیت طالع ۴ خانه که وارد آنرا تریح حروف
 مثل ۱۶ بیت تقسیم است بیت اول طالع الهیبت است بیت ۲ گذاشته ۴ تدریس است
 بیت ۳ را گذاشته بیت ۴ را تریح نامند و بیت ۵ تکلیت گویند و بیت ۶ را گذاشته بیت ۷
 تقابل و بند و بیت ۸ را گذاشته بیت ۹ را تخمائی تکلیت گویند و بیت ۱۰ تریح تخمائی گویند و بیت ۱۱
 تدریس فحائی نامند اگر در بیت تکلیت که در نظر دوشی اگر یکدیگر به ۵ خانه ۹ خانه باشد این نوع
 است و حصول مطالب استاین تریح کبیر است در علم خبر است که از بیت طالع ۴ بیت ستانده و همین نوع

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در عدد و حرف نخستین آن پس حصول آنچه بود در شمار بر عدد و باقی ازان کن حساب طالع این صغیر به هیچ عمل زیست تعیین قیاسات خاصه	ضرب کن حال ضربش بران طرح و دو دو کن ازان بر فراز از جمل و طالع صغیر بیاست دو بود و صاحب طالع رحل تا در شکل کتابت خواص
--	---

تیسیمین

فصل خانه اول از صغیر جبر جاع که اسم از شمال ازان صغیر در تقطع هر شود در
ایست. اف ۱۱۱ جمل این چهار حرف باشد و سه شود و در جمل حرف اول
که الف است چون ضرب کند حاصل الف بر همان عدد و دو گشت زیرا که عدد اول
که در کیه ضرب کند همان عدد حاصل باشد چون بنماید و در این عدد و طالع
دوازده فرستاده یا در پست از جمل شمار که یکم برسد برین عدد و دو که باریز در پست
صغیر است

چهارمین بیان

اسم جمل است مفید جمال صانع اگر در کئی روز و شب عزت و دولت از معز و نذل یک من بشود و را تمام بیان رتبه و کرد را اسم جمل	اسم جمل است مزید جلال بانی علم ز شهر بطلب هر خود و ضم بنحو آن متصل اینچه بگفته بر آتس بنخوان یا و کتم تا گو بیاب سبیل
--	---

اسم جمل است مزید جلال
بانی علم ز شهر بطلب
هر خود و ضم بنحو آن متصل
اینچه بگفته بر آتس بنخوان
یا و کتم تا گو بیاب سبیل

در عدد و حرف نخستین آن
پس حصول آنچه بود در شمار
بر عدد و باقی ازان کن حساب
طالع این صغیر به هیچ عمل
زیست تعیین قیاسات خاصه
فصل خانه اول از صغیر جبر جاع که اسم از شمال ازان صغیر در تقطع هر شود در
ایست. اف ۱۱۱ جمل این چهار حرف باشد و سه شود و در جمل حرف اول
که الف است چون ضرب کند حاصل الف بر همان عدد و دو گشت زیرا که عدد اول
که در کیه ضرب کند همان عدد حاصل باشد چون بنماید و در این عدد و طالع
دوازده فرستاده یا در پست از جمل شمار که یکم برسد برین عدد و دو که باریز در پست
صغیر است
اسم جمل است مفید جمال
صانع اگر در کئی روز و شب
عزت و دولت از معز و نذل
یک من بشود و را تمام بیان
رتبه و کرد را اسم جمل
اسم جمل است مزید جلال
بانی علم ز شهر بطلب
هر خود و ضم بنحو آن متصل
اینچه بگفته بر آتس بنخوان
یا و کتم تا گو بیاب سبیل

بسیار از کتب معتبره در این باب نوشته شده است و در بعضی از کتب نیز در این باب بحث شده است و در بعضی از کتب نیز در این باب بحث شده است و در بعضی از کتب نیز در این باب بحث شده است

موجب اعدا و پنج عدد
نام عدد و کس بنده بر یک
یک چو در اظهار مکرر شود
فکر و چون رگد و بزبان
اسم عدد چون زود پیدا شود
نام دو آیز و یک و رسا
رسم عدد با همین اقسام
تا تفتو و جزو عدد های
کثرت اعداد و هزاران هزار
هر عددی نسبت به خود است
از مرتبه ترقیب پیورده است
لازم و لا بد یک آید مرتبه
باز هر عقده اگر در بیان
رو تغییر ندهد آن عقده با
بین که کوچک رو بندد و
است همین یک زده غنیا
گر حقیقت کیشای نظر

غیر کی نیست میان و عدد
یست درین قول
سعد اعدا و مقرر شود
اسم عدد گرد و از بیعیان
مفتوح اعدا و هویدا شود
از یک یک آیز بر پنج صوب
از نسبت یک بر دین و نظام
نام و نشان نبود و شک
جمله نگار یک آید بجا
نام و نشانی و خواست است
هر عددی را که فری است
نسبت خاصی شود از وی
جاوه یک را بیعیان
نسبت هر عقده نماید بجا
ظاهر و پنهان چینی و
نصف و و ثلث سه ربع و
زین همه جز یک بود جلوه که

و در بعضی از کتب نیز در این باب بحث شده است و در بعضی از کتب نیز در این باب بحث شده است و در بعضی از کتب نیز در این باب بحث شده است

و در بعضی از کتب نیز در این باب بحث شده است و در بعضی از کتب نیز در این باب بحث شده است و در بعضی از کتب نیز در این باب بحث شده است

کتاب الفبا... در این کتاب... قواعد و...

احاطه باشد و در هر یک یک نطقه و اگر چهل حرف اول و ده باشد و در هر یک
شش اسامی برین پنج عمل باید نمود و اگر ثانی بالاضحی باشد سال و غیر
آنکه قرار از بعضی باشد و در هر یک دو و یک بر صد و این یک قاعده
اصح است از پنج قواعد دعوت سماوی الکنی و الله اعلم بحقیقه

مبصره

فکر کنستسم اسم ازین بیشتر
تا آنکه کنی فکر که طفر که میست
هر که اراده کند از خاص مقام
شش طرفی روش اغرضش
که همه اعمال است بعد از خیر
آید از آن کار نتیجه ثوابها

که چه بیان کردم ازین بیشتر
لیک در اینجا خودم گویمست
بحث این علم شریف و کرام
بایدش اول روش آموختن
قول ابامعین سخن سعادت بر
کار نمودن که بر پنج صورتها

قاعده

از جمله لوازم دعوات است چهار دعوتیه و در دعوت
وسط و بزرگ و این چند نفر و بعضی است برین تقصیل نصاب رزوه عشر
قفل دور بود برین ختم تکرار توهم دعوتین است
ترقی است نیاید و بی این ترتیب کامل الفایده نیست هر چه که دعوت
کند اول عهد و نصاب و دوازده نیز از دعوت باید خواند که عمل بعد و رعایت

کتاب الفبا... در این کتاب... قواعد و...

کتاب الفبا... در این کتاب... قواعد و...

کتاب الفبا... در این کتاب... قواعد و...

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم اجزائنا
وارجاسمنا
والله اعلم
بما نزلنا
والله اعلم
بما نزلنا

صفا صفت آنها کرده هزار و دو صد و در باشد و هفت هزار برای
بذل و هزار و دو بیست و برای ششم باشد

بیان و قومی

تعداد دعوت اسماء بیست شرح و شروط هر کفایت صاف ولی با هر درای صحیح باب صفا بر کس از نیست باید تشریح وجود سلیم تا بتوان حرف از این پیش گفت گر چه نه بر پنج قصه و سرت حاکم از این پیش مگویم روز	جمله نذر در حوصله هر کس بیست در بتوان گفتن کن بیست تا بتوان کرد صفت را صریح هر شکسته تا مله را رعیت بر طرق صدق و صفی مستقیم گوش دی آن نیز تو را بد بیست ایک بالنداره ضرورت حرف باز روم بر پیشش کم نوز
---	--

زبده مختصری در حجابیه سیسی

خابیه را بیست سد باب تمام باب کبیرت نخستین سبیل باب کبیرت الف با و تا باب سبعین از الف با و جیم باب سیم نیست در و مفصل	ضابطه نهت است بجز روی نام باز صغیرت و در متصل تا بحک لام الف و حرف یا تا فرست ختم شود مستقیم ز آن پیش نام شده متصل
--	--

صفت صفت آنها کرده هزار و دو صد و در باشد و هفت هزار برای
بذل و هزار و دو بیست و برای ششم باشد
بیان و قومی
تعداد دعوت اسماء بیست
شرح و شروط هر کفایت
صاف ولی با هر درای صحیح
باب صفا بر کس از نیست
باید تشریح وجود سلیم
تا بتوان حرف از این پیش گفت
گر چه نه بر پنج قصه و سرت
حاکم از این پیش مگویم روز
جمله نذر در حوصله هر کس بیست
در بتوان گفتن کن بیست
تا بتوان کرد صفت را صریح
هر شکسته تا مله را رعیت
بر طرق صدق و صفی مستقیم
گوش دی آن نیز تو را بد بیست
ایک بالنداره ضرورت حرف
باز روم بر پیشش کم نوز
ضابطه نهت است بجز روی نام
باز صغیرت و در متصل
تا بحک لام الف و حرف یا
تا فرست ختم شود مستقیم
ز آن پیش نام شده متصل
خابیه را بیست سد باب تمام
باب کبیرت نخستین سبیل
باب کبیرت الف با و تا
باب سبعین از الف با و جیم
باب سیم نیست در و مفصل

تا حدود

در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...
 و در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...
 و در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...

<p>بر عدد بیست و نه اید تمام سطر نخستین بود آن تکمان بست نه و سطر نویسد قلم از دو و بیستم سطر کند ابتدا در رولم آید بر اهل شعور پس بنهایت بشود استخفاف صفرت ثانی بود ام الزمام باز ازین سطر بیاید درست صد را خیرش قلم میدهند کاخر سطرش از وفات است شد الف و یا همه جانی نظیر تا بعد بیست رساند تمام تا عدد صد موز شود راست بنا بشود بود و سطر سطر بیست و نهم بیست تا که همه سطر یکتا نه شود راست شود الف تا نین تمام</p>	<p> ابعاد و سطر تمام اوزام سطر ششمین اگر آمد عیان سطر اول بود این از رقم صفرت ثانی که نهند شش بنا بست نه و حرف در کبی قصور خارج دو این رقم آید الف سطر بر این پنج جو آید تمام بست و نه سطر پنج شصت صفرت ثانی که بنا نهند خارج دو سطر و حرف بست خارج در جمله با سه بسیر پس بیستم پنج تمام اوزام صورت کسرش که مقرر شود قسمت هر برج ازین بی قصور هر سیر ربع بطریق رصد باز به تنگسیر لغو سطر و بی غلط حرف و نقطه تمام </p>
--	--

در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...
 و در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...
 و در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...

در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...
 و در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...
 و در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...

در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...
 و در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...
 و در این کتاب از خط و سطر و اوزان و ...

نفس ناطقه است و در زبان
 چون شوش حرف زبانت می
 گریه بود مختصر سه دم زدن
 ذکر نفس را که شنیدی صفت
 وقت غفیمت شمس بیک نام
 یاد بگیر از سن سکین سن
 دم مزاج دل کشا غیر ذکر
 ذکر نفس بیده ضائع مکن
 تا او تها و کراسامی صلاح
 اگر نکته ذکر خدا هر زمان
 هر که بود واقف اسمای نام
 خود بدله انصاف که چون باشی این
 عمر عزیزیکه که مدار و مثال
 ظلم نفس نیست این ز تو
 نیست ترا فکر خدا و سترس
 و بصفت نفس بگویم سخن
 نفس برای که عینت توست

در شنبت و در روز نمان و عریان
 از سپیده بر نفس بیاید کلید
 حیف بود یکدم ازین بیخون
 از سن دل داد و بدین معرفت
 صرف مکن در کلمات حرام
 باز مکن کسب بجز از با حق
 پاس نفس دار بزرگ و بفر
 قصه نخوان ذکر و قانع مکن
 واقف دم باش بشام صبح
 ذکر نفس را هر سان بزرگان
 ذکر موباشد و لبس لاکلام
 کی بود این شیوه اهل یقین
 صرف گفته ش هر در قیام حال
 کش بود این شیوه ایمین ز تو
 ظالم نفس نفس هر نفس
 مختصر از قاعده خلوفن
 در تن هر کس نفسی توست

نفس ناطقه است و در زبان
 چون شوش حرف زبانت می
 گریه بود مختصر سه دم زدن
 ذکر نفس را که شنیدی صفت
 وقت غفیمت شمس بیک نام
 یاد بگیر از سن سکین سن
 دم مزاج دل کشا غیر ذکر
 ذکر نفس بیده ضائع مکن
 تا او تها و کراسامی صلاح
 اگر نکته ذکر خدا هر زمان
 هر که بود واقف اسمای نام
 خود بدله انصاف که چون باشی این
 عمر عزیزیکه که مدار و مثال
 ظلم نفس نیست این ز تو
 نیست ترا فکر خدا و سترس
 و بصفت نفس بگویم سخن
 نفس برای که عینت توست

در شنبت و در روز نمان و عریان
 از سپیده بر نفس بیاید کلید
 حیف بود یکدم ازین بیخون
 از سن دل داد و بدین معرفت
 صرف مکن در کلمات حرام
 باز مکن کسب بجز از با حق
 پاس نفس دار بزرگ و بفر
 قصه نخوان ذکر و قانع مکن
 واقف دم باش بشام صبح
 ذکر نفس را هر سان بزرگان
 ذکر موباشد و لبس لاکلام
 کی بود این شیوه اهل یقین
 صرف گفته ش هر در قیام حال
 کش بود این شیوه ایمین ز تو
 ظالم نفس نفس هر نفس
 مختصر از قاعده خلوفن
 در تن هر کس نفسی توست

در شنبت و در روز نمان و عریان
 از سپیده بر نفس بیاید کلید
 حیف بود یکدم ازین بیخون
 از سن دل داد و بدین معرفت
 صرف مکن در کلمات حرام
 باز مکن کسب بجز از با حق
 پاس نفس دار بزرگ و بفر
 قصه نخوان ذکر و قانع مکن
 واقف دم باش بشام صبح
 ذکر نفس را هر سان بزرگان
 ذکر موباشد و لبس لاکلام
 کی بود این شیوه اهل یقین
 صرف گفته ش هر در قیام حال
 کش بود این شیوه ایمین ز تو
 ظالم نفس نفس هر نفس
 مختصر از قاعده خلوفن
 در تن هر کس نفسی توست

حالت اول او را زلفا نون بود
ساکت و شیار چه بر بنا چه پر
نور شریعت بطریق وصول
کم کند اول تقدیرش راه را
تا سر مقصود و در مخرج نشان

جان و حال و کرم بود
ره نبرد و کوی در که فطیر
گر نبود همه عقل فصول
ره نبرد بر حسنه و آل گاه را
قول متقن کفر اینجا بیان

حالت اول او را زلفا نون بود
ساکت و شیار چه بر بنا چه پر
نور شریعت بطریق وصول
کم کند اول تقدیرش راه را
تا سر مقصود و در مخرج نشان

حالت اول او را زلفا نون بود
ساکت و شیار چه بر بنا چه پر
نور شریعت بطریق وصول
کم کند اول تقدیرش راه را
تا سر مقصود و در مخرج نشان

معرفت

قول متقین است که مجموع اسماء الهی که موافق است بخصیصه و در قسم
تقسیم صفات ربوبی و اسمی و صفات سلبی و قبیحی صفات سبحانی متعلق است
به صفات ربوبی سبحانی نماید بهست که در تبیل ازین و ذکر آن زنده و حی عالم بود
از آن متعلق است معانی این همانا ذات قدیم تقدیر قائم است که چنانچه از آن
تحقق اسماء علی حقیقت آن معانی مبالغه است و در تحقق معانی اسماء

تعیین

است و این فقط اسم ذات
است صفات احدیت است
اینچه بر ترتیب بود بهشت نام
تسمت سلبی و ضمایش نیز
صورتها سما بر روی است

باز آنجا است که صفات
حقیقه بر قسم از آن چندم
کان به تفصیل بیان گشته
است بسی اسم معرف و تفسیر
پرتلا اندازد تفسیر است

حالت اول او را زلفا نون بود
ساکت و شیار چه بر بنا چه پر
نور شریعت بطریق وصول
کم کند اول تقدیرش راه را
تا سر مقصود و در مخرج نشان

حالت اول او را زلفا نون بود
ساکت و شیار چه بر بنا چه پر
نور شریعت بطریق وصول
کم کند اول تقدیرش راه را
تا سر مقصود و در مخرج نشان

حالت اول او را زلفا نون بود
ساکت و شیار چه بر بنا چه پر
نور شریعت بطریق وصول
کم کند اول تقدیرش راه را
تا سر مقصود و در مخرج نشان

نزدکترین بی بی خدیجه کبری
در روز اول خضر بود

از کشتن سالی در آمدت
از کشتن سالی در آمدت

است
از کشتن سالی در آمدت

از اثر غسل بیاید عیان
جان خلایق بر تن آرد و
جلوه کند و تن بر نافرین
چو در کسے که نماید تو
صاحب عطا بدر آرد مسلم
باز کسے که شود آنگه شکر
زین دو سر معلوم شود در حق
پرتو آسمای صفات احدت

عارف پاکیزه نظر شر آن
پر تو سچو در فیض نور
قدرت و قوت ز توی و قدر
گر ندید پر تو چو اوضو
پر تو سچو بر آرد مسلم
تا که ز مانع نبود غیب
معرفت باقی اسما سے حق
این همه انوار که آفاق است

است
از کشتن سالی در آمدت

معرفت

قول عرفان که آدمی گماهی سر عرش بدانند نسبت آن در سما
درک نمایند معنی الرحمن علی العرش استوی چیست و به گماهی که نش
ملکی باشند و قدس و طهارت ایشان در یاد بردار ایشان چه
مناسبت است و معنی سخن سچ بحدک و قدس ملک را و کز کز
بدانکه اورا با اسم عزیز چه بهتر است و هر چه تیرنگ لا عوینم
آجمعین بر و معلوم میگردد و خواه خود را تفصیل ایشان بدین
پر موطی از خود با همی فهم تواند کرد و حقیقی بگذار و سر بچشم و بچو نه
با او بجلوه در آید و بدانکه معنی الغفور الوود و نسبت به او

و چهره
از کشتن سالی در آمدت

و چهره
از کشتن سالی در آمدت

از کشتن سالی در آمدت

از بیست و سه که بیست و سه که در خانه میوت ۸ است تا ند علی هذا القیاس استخراج نماید پنجاه و یک علم
حروف الف و ذی عبارت است از حروف الف و لام هر هر امری که آن باشند آن امر صید و پند
پنجاه و دو و یک علم حروف الخریف علم حروف الخریف از یک اهل حروف حروف باوی و آبی آبی
است از آن سر حرف است پنج حرف و بقول اهل تخمین حروف بیست و یک خارا با نام
تحقیق آن و هر حرفی تحقق آن حرف است پنجاه و سی و یک علم حروف الف و
علم حروف بیست و آبی و خاکی است از این سر حروف آبی و سبز و یک اهل حروف بقول اهل
نجوم بیست و یک با این ۳۴ حرف است تحقیق آن حرف شش تحقق آن حرف بیست و یک
پنجاه و چهار علم حروف مشرق حروف آتشی است و حروف شمالی باوی و حروف جنوبی سوز
حروف مغربی خاکی و بقول اهل طالع و کتاب علم طالع شمالی است که حروف شرقی یک اهل
از طالع اربعه است پس اول حروف از طالع شرق باشد اربع و این هر چهار حرف
بزرگ دارند و مشرقی اند پنجاه و یک علم حروف غرب مغربی حروف خالی اند و بقول اهل طالع
یک حرف از طالع اربعه که بر بقوله چهارم حروف خاکی است پنجاه و یک علم حروف جنوب
جنوبی حروف آبی اند بقول طالع سابق پنجاه و یک علم حروف شمالی حروف باوی است اند
علی هذا اتفاق است که حروف ناری شرقی اند و حروف شمالی باوی اند و حروف آبی و جنوبی اند و حروف خاکی
است که حروف ناری شرقی اند و حروف شمالی باوی اند و حروف آبی و جنوبی اند و حروف خاکی
غربی اند و حروف ناری اوسط هم فاش و حروف باوی سب و یکی از حروف حروف
آبی و سب و یکی از حروف خاکی و حروف سب و یکی از حروف آبی و حروف آبی
قر و برج ناری باشد و طالع اصل شود و اگر در بیت طالع جفر حروف باوی باشند و غیره و در
بهانی بود و طالع بود مذکور حاصل آید و اگر در طالع بیت جفر حروف ناری باشند و ماه نیز در برج کا
بود هر امری که سائل را اراده باشند سیر آینه بخت و در اهل عیان و اگر در بیت طالع جفر حروف
ارضی آینه و ماه و برج خاکی باشد امور مذکور میگردید و حاصل است و بقول اهل علم حروف

رساله جفر
حروف الف و ذی عبارت است از حروف الف و لام هر هر امری که آن باشند آن امر صید و پند
پنجاه و دو و یک علم حروف الخریف علم حروف الخریف از یک اهل حروف حروف باوی و آبی آبی
است از آن سر حرف است پنج حرف و بقول اهل تخمین حروف بیست و یک خارا با نام
تحقیق آن و هر حرفی تحقق آن حرف است پنجاه و سی و یک علم حروف الف و
علم حروف بیست و آبی و خاکی است از این سر حروف آبی و سبز و یک اهل حروف بقول اهل
نجوم بیست و یک با این ۳۴ حرف است تحقیق آن حرف شش تحقق آن حرف بیست و یک
پنجاه و چهار علم حروف مشرق حروف آتشی است و حروف شمالی باوی و حروف جنوبی سوز
حروف مغربی خاکی و بقول اهل طالع و کتاب علم طالع شمالی است که حروف شرقی یک اهل
از طالع اربعه است پس اول حروف از طالع شرق باشد اربع و این هر چهار حرف
بزرگ دارند و مشرقی اند پنجاه و یک علم حروف غرب مغربی حروف خالی اند و بقول اهل طالع
یک حرف از طالع اربعه که بر بقوله چهارم حروف خاکی است پنجاه و یک علم حروف جنوب
جنوبی حروف آبی اند بقول طالع سابق پنجاه و یک علم حروف شمالی حروف باوی است اند
علی هذا اتفاق است که حروف ناری شرقی اند و حروف شمالی باوی اند و حروف آبی و جنوبی اند و حروف خاکی
است که حروف ناری شرقی اند و حروف شمالی باوی اند و حروف آبی و جنوبی اند و حروف خاکی
غربی اند و حروف ناری اوسط هم فاش و حروف باوی سب و یکی از حروف حروف
آبی و سب و یکی از حروف خاکی و حروف سب و یکی از حروف آبی و حروف آبی
قر و برج ناری باشد و طالع اصل شود و اگر در بیت طالع جفر حروف باوی باشند و غیره و در
بهانی بود و طالع بود مذکور حاصل آید و اگر در طالع بیت جفر حروف ناری باشند و ماه نیز در برج کا
بود هر امری که سائل را اراده باشند سیر آینه بخت و در اهل عیان و اگر در بیت طالع جفر حروف
ارضی آینه و ماه و برج خاکی باشد امور مذکور میگردید و حاصل است و بقول اهل علم حروف



فصل اول در بیان حقیقت و کیفیت این علم
 که در دنیا است و در دنیا است که
 در دنیا است که در دنیا است

فیض اقدس می باشد و فیض اقدس آنست از عین ذات الهی
 گردود وجود بخش باشد و فیض اقدس آن که در آسمان و صفات حکم
 تربیت فانی نکرده و این مجموع از تجلیات اسمانی نشسته بر آفرین است

تذکره

پر تو هستی چو شده جلوه گر
 هستی از هستی بر آوردم
 هستی جهان و نظر اعتبار
 هستی عالم که نه نور جمال
 نیست بر تحقیق وجودش تمام
 آنچه نمود هست نماید حق است
 ای که به وجودیست سهم
 هستی فانی ز تو معلوم نیست
 ای که ترا او به نمود وجود
 ماه تو در واژه اعتبار
 جلوه او گر بود کارگر
 هستی هم چو که وجودش نیست
 آنچه نماید افر تو را هست

عالم از آن جلوه شده
 گشت که پدیدار وجود اندام
 مستتبر از هستی پروردگار
 هستی ز فیض کرم خود بحال
 بل بحجاب نیست نمودش تمام
 غیر حق اینجا عدم مطلق است
 نیست ز تو راستی الا عدم
 چه عدیست ز تو نمودم هست
 از اثر فیض و له و نه شود
 مستتبر بریم از کرم کردگار
 هستی اشیا نبود معتبر
 بر اثر پهلوی نمودیش نیست
 هم اثر او است که نشود

نمونه از آفرین است
 در نوع تجلیات است
 در نوع تجلیات است
 در نوع تجلیات است

جان من از هستی تزلزل
 با زبان خاطر از این حال
 و در شب از ذکر تو در حال
 چشم دل از طبع این حال
 و این دار که در این حال
 در چه حال از این حال
 از تو در عالم است

این علم از علم اول است
 که در دنیا است و در دنیا است
 که در دنیا است و در دنیا است
 که در دنیا است و در دنیا است

نقطة اول در بیان این که هر چه در این کتاب است از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

صورت اشیا بنمایند	و دیده فرمانده از ادراک آن
نور بود لازمه ادراک را	ورنه چه ادراک بود خاک را
نور حق از یارنگر و سبحان	و دیده دل وانشود در عیان

قال الله سبحانه تعالی نور علی نور کما یهدی البصر

تعمیر

در خم این دایره کان مهتاب	کما توفیق حق و جهد است
جهد توفیق شود و سودمند	فر شود جا هر ازان گسسته
خیر عیانی اگر تدم است	دست بر آور که محل دعاست

مناجات

یارب الاطاف غنی کن مرا	دور ز مای و سنی کن مرا
جهد مرا کسب توفیق ده	بر سر من کسوت توفیق نه
خلعت توفیق کن در برم	تا ره مقصود پیمان برم
و ای پسر خیل کسان در دست	رو بر هم یک سوی در گت
مانده ام از راه زمستی خویش	سوی خودم خوان که در یلم پیش
مانده ام از هستی خود در گرد	حکم کما یزاد است من و ده ز تو
هم از تو آغاز نعمت را	تو که آواز این طرف را
بسم الله الرحمن الرحیم	است کحل گردن و پیر خیم

نقطة دوم در بیان این که هر چه در این کتاب است از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

نقطة سوم در بیان این که هر چه در این کتاب است از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است و در این کتاب از کتب معتبره است

شماره... از الف و حروف که است... در بعضی از کلمات...

شخصیات عظام سماستین

سطا ایقاقات و مهمیات

گوش کن این فصل که هر کس است	ایکے بروز دولت ماسر است
دو صفحہ بیاراس لا نور احد	بر حسب اسم طلب کن عدد
در طرف کاف دمی می آور برو	باینکه از عدد عددی و دو کج
در زرش کاف وی می آور بسیار	خواهی اگر گشت شود بر تورا را
اسم محمد شه کون در مکان	گر بودت هوش طلب کن عیان
تا بقدر کفنا آرسے یکے	باینکه که صد پنجاهان سیکے
است کلید در کج یکے	بسم الله الرحمن الرحیم
جمع کن دو گوش به محمود آرسے	باطن ستغین شصت و چهار
اوسه نقطه خط الف را آمین	اگر شده حاصل علمت یقین
یک الف و بی و ویز در عدد	گر به توانی موطرین صد
وال به ستا آرزوی قرار	بچوسه و باز یکے وان چهار
دو حرف و شش که بهین در کتاب	چون تو شتاسی بروز حساب
در نظرت چه وقت نماید شکفت	معرفت اسم ازین چار حرف
بست چهار دیگر آری عیان	جمع ازین پس بگفتا از ان
بیش بر نیک، بران سر کار	چند کن پس بهمین اعتبار

بسیار از این کلمات... در بعضی از کلمات... در بعضی از کلمات...

باقر است تطابقاً
ان ال
حرف مجمل
نقطه ۹۱

در این کتاب... از این کتاب... در این کتاب...

کامل دران کمال حسب
هست برین رابطہ مستکلام
این ہر از وصف کی شد بیان
باز و حرف از دولت مدعاست
یک چو در وقت سہ فارغ عدد
یا نہ دو حرفت دو در دو چہا
ادش احاد ز روی اد قوف
ہست دو وہ کاف صد و یک
از صد و یک حذف نما عینکے
دو وہ دو وہ نہ گرد نہ گوسے
یا نہ ز وہ نہ طلب حرف بیسم
وہ نہ اگر ہر دو ہم در سنے
از دومی ملفوظ بین جا دیم
ہست درین یک عدد و مکن
یا نہ کہ عین ست سنی و ظلو
و صد احاد و کت مدعاست
چار چو از چار یکے سے یکا

یافت توان کرد و جو طلب
گر سکنے مالک آن شو یکام
گوہر کمان ملکی شد عیان
باز نما ہم کہ طر قیش بجا است
و حسیل از حد صغیر صد
صد عدد و چار ہو بر رقم
پس عشرت است شمع اوت
این عدد یک شکل و بر یک بود
باز طلب زہمہ عالم یکے
چو در تیا بی سخن از وہ گوسے
پس نو در پنج بر بین تقسیم
ہر یک کہ صلحت برابر سنے
یک بنجر پیش نہ و بنگر حکیم
سے بنگر تاکہ نہا پد سخن
حرف تالی از عین بین بی قصو
خاف یکی و لام چہا ست
عدہ ہنجر و ہر مدعا اعتبار

کامل دوران کمال حسب
ہست برین رابطہ مستکلام
این ہر از وصف کی شد بیان
باز و حرف از دولت مدعاست
یک چو در وقت سہ فارغ عدد
یا نہ دو حرفت دو در دو چہا
ادش احاد ز روی اد قوف
ہست دو وہ کاف صد و یک
از صد و یک حذف نما عینکے
دو وہ دو وہ نہ گرد نہ گوسے
یا نہ ز وہ نہ طلب حرف بیسم
وہ نہ اگر ہر دو ہم در سنے
از دومی ملفوظ بین جا دیم
ہست درین یک عدد و مکن
یا نہ کہ عین ست سنی و ظلو
و صد احاد و کت مدعاست
چار چو از چار یکے سے یکا

کامل دران کمال حسب
ہست برین رابطہ مستکلام
این ہر از وصف کی شد بیان
باز و حرف از دولت مدعاست
یک چو در وقت سہ فارغ عدد
یا نہ دو حرفت دو در دو چہا
ادش احاد ز روی اد قوف
ہست دو وہ کاف صد و یک
از صد و یک حذف نما عینکے
دو وہ دو وہ نہ گرد نہ گوسے
یا نہ ز وہ نہ طلب حرف بیسم
وہ نہ اگر ہر دو ہم در سنے
از دومی ملفوظ بین جا دیم
ہست درین یک عدد و مکن
یا نہ کہ عین ست سنی و ظلو
و صد احاد و کت مدعاست
چار چو از چار یکے سے یکا

کامل دران کمال حسب
ہست برین رابطہ مستکلام
این ہر از وصف کی شد بیان
باز و حرف از دولت مدعاست
یک چو در وقت سہ فارغ عدد
یا نہ دو حرفت دو در دو چہا
ادش احاد ز روی اد قوف
ہست دو وہ کاف صد و یک
از صد و یک حذف نما عینکے
دو وہ دو وہ نہ گرد نہ گوسے
یا نہ ز وہ نہ طلب حرف بیسم
وہ نہ اگر ہر دو ہم در سنے
از دومی ملفوظ بین جا دیم
ہست درین یک عدد و مکن
یا نہ کہ عین ست سنی و ظلو
و صد احاد و کت مدعاست
چار چو از چار یکے سے یکا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والسلام على
الجميع

مصرف این شش نعل کار
چاره همین دافه هر دو هم است
فقط ترا هسته اگر اندک
یا نه که از سینه بسگر گرانج
تا نماند برخت او و جیم
با سب بود و در سینه و طاوست
دور و چاره است ز روی خود
یا نه دوده سرد و دست نام
نوزده از اولی زین حساب
یا نه دوده نوزده اور بکار
یا نه بار قاطبه شافت اگر ای
پنج بود نه پنج و سی که
این عدد خاص چو سینه علی
حاصلت این پنج بود در صد
سراسر و ام همه در این کنوز
پنج و نه از گنج نشان میدم
یکصد و ده میشواری جان

اول طلب کن ز قوا من بسیار
چاره اصل سازت نعمت
باز جدا سازین شش یک
یا نه دگر بخش ازین خواه باج
جلوه درین دار که مستقیم
پنج درین عده هم کرانست
چاره است از جماعت عدد
نوزده است بین چو نویسی تمام
مجلس با سطر بوسی صواب
تا و دست آگه اصل کار
تا یکتین مجملت آید سبای
مجلس قیوم بود پیش
راست بجان نام علی ولی
مجلس آدم مهر قوم عدد
هست نهفته بطریق ربوز
راه بابار زمان میدم
دال به مجموعه اسم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والسلام على
الجميع

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مما مضى
والسلام على
الجميع

در تفرقه بکار رساندند...
این موهبست که در نزد آنست...
و در میان عالم باین موهبست...
این موهبست که در نزد آنست...
و در میان عالم باین موهبست...
این موهبست که در نزد آنست...
و در میان عالم باین موهبست...

حروفش است و دستهای این موافق شهر از نام جمیع الی اسناد و...

تجربین

با ورود به حاشی اول و بیان
راست بکن با بعد به باقی
در مگر این ربط و پیاوستگی
بعضد و بیست و نه و در صدر
چار مثلث که بود شده
جلوه بیوغی و گراید عیان
و بیست و هین جلوه بیوغی
عکس یکایک یک یک بیست
یکت حاجات که یک یک است
عکس هم الوان بنمایند نام
از اثر جلوه بیوغی نماز کن
ملاحظه انحال شدن بی شعور
زینت و زیب سخن اظهار عم
باز نمایم بطریق رسد

نقطه آن هفت و هوش همان
این دو بود چهار و دو است
الف الف گیر که باشد بیکی
هفت حروفش که بود و عدد
و در فرا شد ز چارم مگر
اگر چه بین نوع نموده بیان
جسوه او عدد را در تغییر
لون زاجهای بیست نامیست
پر تو خورشید یک سال است
چون تو در آن جلوه بیوغی تمام
تا هر سه نطن که لغیرت لون
چون شدم از لوازه الوار دور
باز نباشی سخن از تو نسیم
سزگهای حسرت و عدد

بهره

از تفرقه بکار رساندند...
این موهبست که در نزد آنست...
و در میان عالم باین موهبست...

حروفش است و دستهای این...
تجربین
با ورود به حاشی اول و بیان...
راست بکن با بعد به باقی...
در مگر این ربط و پیاوستگی...
بعضد و بیست و نه و در صدر...
چار مثلث که بود شده...
جلوه بیوغی و گراید عیان...
و بیست و هین جلوه بیوغی...
عکس یکایک یک یک بیست...
یکت حاجات که یک یک است...
عکس هم الوان بنمایند نام...
از اثر جلوه بیوغی نماز کن...
ملاحظه انحال شدن بی شعور...
زینت و زیب سخن اظهار عم...
باز نمایم بطریق رسد

این موهبست که در نزد آنست...
و در میان عالم باین موهبست...
این موهبست که در نزد آنست...
و در میان عالم باین موهبست...
این موهبست که در نزد آنست...
و در میان عالم باین موهبست...

این وقت که کلمات است و کلمات
در هر دو وقت که کلمات است
در هر دو وقت که کلمات است
در هر دو وقت که کلمات است

حرف است راوی در وقت فو اطلق مخالف با عدد در وقت منطلق و هست تمامند
وزن است و هست که مجموع بیصدا و پانزده باشد و العظم

تفصیل

یک دولت مامل ذکر خدا است	تا بشود آنچه تمامها است
زین و در وقت آنچه بجار آیدت	خاطر از آنها بقرار آیدت
هر یک که زین را که نمی اختیار	طالع و قلمس به اول قرار
پس همان وقت است سبب	هر رقم چون قلم آری بدست
اسم صوت است ز وفات آن	سازگن و مجمل کامل بخوان
اسم فو اطلق هم از آن حرف گیر	سیصد و یکبار بخوان و بپزیر
چاره روز نیز فرمائی برین	محموش و نیک و فزانه نقین
بسیکه فو اطلق همه بلا نقطه است	صامتة مجموع بلا نقطه است
گر عدد حرف بگیرد یک بجار	لوح موافق کنه از آن قرار
تا معیت فعل نیک باشدش	فایده اعلی اتم باشدش
چون بودت در عمل این وقت	اسم در آن درج کنی با حرف
گفتند این فایده حال بقدر	تا بهری راه باین مل عقد
ز بدیه دیگر نبایم ترا	عقد ز خاطر کشتیم ترا

تفصیله

این وقت که کلمات است و کلمات
در هر دو وقت که کلمات است
در هر دو وقت که کلمات است
در هر دو وقت که کلمات است

باشند از افوا را زل پر نوبی
 چشم دولت را بکشاید پیروز
 نامه شود نور بدل متصل
 حجت عقلی بر لاکل محواه
 هر چه خدا گفت و پیمبر رساند
 جمله بصدق دل و خلاص جان
 تا اثر آن و هدایت فیض نور
 دارد از افوا رسیس فائده
 سرسری این را نتوان سازد
 ناشوی آگاه ازین صفت راز
 فاعده نیست انصاف بے دگر
 و در ز خود بودن داکر گویت
 بنده صفت باش که در وان دل
 از مد پر تو تمام علی
 هست عیان پر تو خورشید است
 زرقه که نام چه دارد وجود
 هر چه درین پرده مطلق است

بر دل و جان تو رساند نوبی
 نور دولت جلوه نماید ز طور
 دانش و درخ جان چشم دل
 کافی همه در شرح بود ستاره
 مجتهد شرح همان بر تو خواند
 بشود پیوسته عمل کن بران
 در نور سدر نور حضور
 هست حسابی و اگر این فاعده
 پرده رازش نتوان باز کرد
 پرده و رازش نتوان کرد سار
 بایش این شرح کتابی و دگر
 راست که از اولی اقتنا گویت
 صاف کنی از کد آب و گل
 صفی مقصود نماید جل
 در دل خوات بود صفات
 هر تو این مهر بود در نمود
 جلوه اسما و صفات حق است

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "در دل و جان تو رساند نوبی", "نور دولت جلوه نماید ز طور", and "بایدش این شرح کتابی و دگر".

از آنکه طراح می شنود و حرف بادی قیامی اصل که طاک من حرف مائی چ هر سه سبوح است
 و حرف تری شل از نشانی و در پنجاه و هشتم علم انصار جن و تزیید اجن و با آنکه جنیات
 بهر آنکه شی طبع از جهت تسخیر آنها و انصار این حرف است بد آنکه حرف تری با حرف بی
 مشترک حرف تری ال هر و م ح و مع مینات ل ف ا م ا و ال پس حرف تری تری
 از سواد غیر کبر ال هر و م ح و ف شدند و بقول ایل معرفت تری ل ال ال ال ال
 این حرف است که غیر کبر ال هر و الید نشانه مظهر این سه حرف قرار یافته و اما از تری جهان
 علی و در حرف تری بی بات شد ج ح خ و در زس شس ص ض ط ط ط ط ح ح
 مشترک از آنکه از حرف است مثل الی البصیر و انصار جن و تزیید آنها حرف ش است حرف
 آتش و سخن آخر نیز بخورد و وسط آتش در کمال علوه خاکی نیز تری با علی خاک لیس این تسخیر جنیات
 و آنچه از کتب سلف یافته است ارض اوتی اظی اک هم می ع ص ح م ع س ق
 روز سه شنبه که در تاریخ ۲۱ از ماه باشد عقیدت این حرف نوود در این کتا انصار جنیات است
 و شبه و تزیید آنها این عمل اتومی است از جمیع دعوات و اعمال پنجاه و هشتم علم حرف تری
 حرف لانس عبارت است از حرف محبت آنکه یعنی حرفی که محبت در قلب محبوب آورد قبول
 ایل معنی حرف آنکه از طراح طبع خلق و مطلوب حرف انس از مکر به تزیید است که حرف طالع
 حرف مطلوب از تری آوردن انس محبت در قلب مطلوب پیدا آوردن است این امر نیز از
 است اول آنکه مریا بساعت سعد نماید و پنجم حرف تری از تری آنکه تری م ح و ف بعد از آن تری
 کند پانزدهم آنکه حرف طالب آنکه در روز و حرف مطلوب پنجم از آن اسماء الله ملائکه و اخوان آورد
 با مکر و بود و صغیر بر آنکه در نواقح م ح و ف و عدد نماید در کتب کتب حروف این تزیید است
 که در علم حرف ملائکه حرف خاکی و آبی است از تری این هر دو وقت در طبع الماکل و اگر در طالع
 حرف خاکی و آبی آیند اشارت کند برای تفسیح طبع سائل و حاصل آوردن غلات فوات پنجاه
 شمره و غیره و ح ح ح یک ع س ل و باقی در نشانی دیان صغیر ح ح ح خانواد

از آنکه جنیات

حرف تری

حرف خاکی

حرف زلفظ شده اند که نمود
 فتح الف گاه لفظ يقال
 هنوز که در لفظ فتوحش به است
 صورت که در سوی مخارج نهد
 او را که در جمعیت او با بود
 گریز مخارج شعری اسم هو
 و بر حقیقت نگری از نفس
 ماطقه ز نفس که در هر زمان
 در طلب نور نما چیس روح
 در حرکت منبسط و منقبض
 چون رود از دل بل آرد جریع
 دانه او چونه بنهد و مثال
 صورتش این معنی پیش از دم زون
 مستنبح از گوش گما رود برین
 فک او در این نفس و م به م
 نفس نفس ذکر کند فی زبان
 پیچید از نیک و بد نحو شیفتن

و اندازین سینه اهل شود
 همزه مفتوحه بود بر کمال
 که تو الف همزه بگوی رود است
 با دیده آیات مخارج و هم
 هو شود از پیش و پس با بود
 زاول و آخر نبود است رو
 فکر و خیال همی دمای سینه
 بر سر اخلاک رو و هوش عیان
 متقیس از فیض نما بد خرج
 سیر کند مرتفع و متخض
 در روش و در وصف شرف
 یا بدانان دائره های خیال
 هو بود و با بود و اندر برین
 بشنود این دم زوم تا زمین
 با بود و چونه ازین پیش و کم
 یک نفس کش کند ترک آن
 پیچ نیاید غیر از جان و تن

فوقی است بر این حرفی در نفس
 که در این حرفی در نفس
 که در این حرفی در نفس
 که در این حرفی در نفس

حرف فتوحش بود ازین
 عارفان گاه ازین
 واقف این کار بود
 از شرف ختم زلف و
 پیشش کل و مگر
 بر شرف دم زان زبان
 در حالت و در بین
 سینه از زلف و در
 در ان الف و در

در صد و سی و دو
 در صد و سی و دو
 در صد و سی و دو
 در صد و سی و دو

معرفة ذات مع صفات
فان اذ علمت صفات
فان اذ علمت صفات
فان اذ علمت صفات

هر که بود صاحب فهم و توفیق
 مشتری از معرفت بهره بر آن کند
 آنکه درین علم بود انتخاب
 و آنکه نه آنکه بود وزیر روش
 هیچ ازین رمز بنادان گوی
 صحبت در امانت غنیمت بود
 چند ازین رمز و مقولات حرف
 عمر سخنان به که بگردد را
 بسم الله الرحمن الرحیم
 مدخالی بود معرفت این حروف
 به که سخن را بر سر نام بنشر
 فکر مقالات شد بعیت کفر
 معرفت فوات و صفات احد
 فکر چه باشد که کند فهم آن
 خیر عیاست و سخن تازه کن

یا بدر ازین مجمل تفصیل
 دانه ز سر و وار نظری کند
 در نظرش حرف بود یک است
 یک مثل است در نظرش چشمش
 بیهوده با او سنگ گشت گوی
 فیض دل و مایه فرحت بود
 حیف که شد عمر اگر آتما بی حرف
 حرف شود تذکره غیر با
 تازه حقیقی است در علم قدیم
 نسائقه که در بیان از توقوف
 خاک فخر را بر واغرم به نشر
 کشف طریقت و حقیقت کفر
 بر تر از اندازد فسک و خرد
 عقل که باشد که در زمان نشا
 زود بیعت کمن تازد کن

تذکره

بنده را با یکدیگر نخواهد نمود ثوابت قدر باشد در امر عبادت تحقیق الهی

معرفة ذات مع صفات
فان اذ علمت صفات
فان اذ علمت صفات

حکمت در معرفت
حکمت در معرفت
حکمت در معرفت

تفصیل
تفصیل
تفصیل

ما از سر به جز وقت با بود
 در اول و در آخر است
 در اول و در آخر است
 در اول و در آخر است

از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب

از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب

سماز چه با چهره او آهن کند

مشق طبعی حاصل است که آهن را جذب میکند و گاه هست که آهن در آهن چنان تاثیر میکند که آهن دیگر را جذب میکند و این هم مستعد است و هر گاه که آهن را با جوهر متناظریست چنانچه در این باب است

بیمبیین

از دم مردم بهر متصل ولی بچنین یار بناید سپرد جو هر مردی پیش بناید نظام گفتن بهر و ده و بال دل است می برد اما دل از خود بریست کرد و بخود دست که حسب دل اند میرسدش هر روز صاحب کمال	باطن جذبات بناید که دل از طرف او بود و این دست ببرد با هر سه مرد ببرد که تمام نکته شعاع که دل دل است صاحب دل را که بود دل بریست ببخیر است که بخود حاصل اند دل که بود در طلبت جدو حال
---	--

بیمبیین

نویسد که از دلها بدنه لای است بنیابت که صاحبان دل باشد بلکه بگویند
گفته اند که آنکه هم آنکه در زمین روز نما از چه است بهم آید چه تو هم وقت بنیابت

بیمبیین

از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب

از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب

از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب

از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب
از روی طلب و در وقت خواب

باز من که روزی در خدای بر سر
با همه آهنگ و فاساد من
بردگست از روزی که آرد صفا
فکر درین حال کن از خجندی
روزی نه صدق و صفای از من
باز دل اهل صفا و وفا

تفسیر

باز من که روزی در خدای بر سر
با همه آهنگ و فاساد من
بردگست از روزی که آرد صفا

فکر درین حال کن از خجندی
روزی نه صدق و صفای از من
باز دل اهل صفا و وفا

از من نیست صدی در زحیر
مهر پیش بر ما ناز من
باز شود روزها صفا
از نبی پاک دل و پاک جان
در طلبش بود روان
دور دی از ره انعام نیست
از دور برکت اسم شکر
بر تر از انرا نیست او صافی است
صیقلیش مهر علی بوده است
حاصل او توانا و مال کرده حرف
با دل مردان خدا را بطه
حاصل زبان آلت بے علت
کو دست و زبان و اثر با صفت

جان عنایت و برین دارویم
پو که شود بسته و تاب سخن
بر دلش از مهر رخ مصطفی
گر بستان کرده حدیثی بیان
این هم از آنست که لیس و نه مار
آینه خاطرش از صاف نیست
بر وجه بیاموخته و بی جمل
روی دل مصفا و صافی است
بر دلش این رنگ کبر بوده است
در خود اندازد خود گفته حرف
مست نش اسیم ازین و بی طه
دارد ازین را بطه بے طه
از نظر فارسی است این

باز من که روزی در خدای بر سر
با همه آهنگ و فاساد من
بردگست از روزی که آرد صفا
فکر درین حال کن از خجندی
روزی نه صدق و صفای از من
باز دل اهل صفا و وفا
از من نیست صدی در زحیر
مهر پیش بر ما ناز من
باز شود روزها صفا
از نبی پاک دل و پاک جان
در طلبش بود روان
دور دی از ره انعام نیست
از دور برکت اسم شکر
بر تر از انرا نیست او صافی است
صیقلیش مهر علی بوده است
حاصل او توانا و مال کرده حرف
با دل مردان خدا را بطه
حاصل زبان آلت بے علت
کو دست و زبان و اثر با صفت

نطق فخر بهدم ازین حرفت
حرف نیاید نو از انظاره پیش
گر چه همه بچفت توحید اوست

پس کفر ایجا سخن از این صفت
گر چه روح حرف با نماز به پیش
باز روم بر سر توحید و دست

مبصره

ارباب توحید از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله سزاوارترند
نقل و حدیث قدسی می کنند در باب کیفیت فراغ و نفاذ اولیای
که اشاره بدو تجلی است یکی در صفت اسم الطاهر و یکی در صفت اسم الباطن
و گفته اند که گاهی حضرت حق تعالی باسم الطاهر تجلی کند هرگز بی غایت باطن
و خلقی و حق ظاهر است و گاهی که اسم الباطن تجلی کند خلق ظاهر و حق
باطن است و خلق بر این حالت تجریر قرب او اهل است چنانچه در حدیث
قدسی وارد است که لا يزال العبد يتقرب صلی بالنوازل اجلی ان تراخى

تعمیقین

قول حق از لغت پیوسته بنو
واجب خود روان بطریق نیست
عاب حق باش بلبل و نهما
پای منه از طرق شرع دور
هست مطابق بفروع و اصول

ای که گفت و شنود بی درگرو
علم فراغین یقین درست
نافه بر فرض بهیضه اسه کاس
در عمل او همه راسبه قصور
قول ایمنه که بقول رسول

در این باب
از حضرت
رسالت پناه
محمدی صلی
الله علیه
و آله سزاوارترند

نقل و حدیث قدسی می کنند در باب کیفیت فراغ و نفاذ اولیای

که اشاره بدو تجلی است یکی در صفت اسم الطاهر و یکی در صفت اسم الباطن

و گفته اند که گاهی حضرت حق تعالی باسم الطاهر تجلی کند هرگز بی غایت باطن

و خلقی و حق ظاهر است و گاهی که اسم الباطن تجلی کند خلق ظاهر و حق باطن است

و در حدیث قدسی وارد است که لا يزال العبد يتقرب صلی بالنوازل اجلی ان تراخى

ای که گفت و شنود بی درگرو علم فراغین یقین درست نافه بر فرض بهیضه اسه کاس در عمل او همه راسبه قصور قول ایمنه که بقول رسول

تعمیقین

قول حق از لغت پیوسته بنو واجب خود روان بطریق نیست عاب حق باش بلبل و نهما پای منه از طرق شرع دور هست مطابق بفروع و اصول

ای که گفت و شنود بی درگرو علم فراغین یقین درست نافه بر فرض بهیضه اسه کاس در عمل او همه راسبه قصور قول ایمنه که بقول رسول

چون خداوند را گفت در این جهان
از صفات او که در این عالم
چون خداوند را گفت در این جهان
از صفات او که در این عالم

در بر مرا است مشکی بار
چون بصفه صفت شد که نیست
قرب فراغین چو در این خبر
جلوه جانانه چو آرد ظهور
بر تو بیان ز تو گوید عیان
حکم حدیثی ز رسول که هم
اصل و کائنات که محبت نشد
در دل خود جز دل اگر نیادت

چهره نمود اگر کسیه انکار
مخزون اسرار شود سینه ات
باز بیاسبه ز نوافل اثر
آینه دل شود شکل نور
قرب نوافل بود آفتش بیان
هر که شست نینداز سر امید و بیم
دیو برود هیچ مسلط نشد
و سوسه در خاطر آورده نیادت

از کبریا که در این عالم
در کبریا که در این عالم
از کبریا که در این عالم
در کبریا که در این عالم

تفسیر

بدان ارشد که اندر تعالی که بفرموده کلام الهی بنده را بجز عنایت تو
خداوند تعالی میسر و مقدر نیست و درین مسئله میان علماء و متفکران
است و هر کس درین باره خلاف بگوید گمانی کرده اند و ظاهراً
دلائل بر عدوم ویت می کشند که لانا ذکره الا بصا و غیره که لا یصا و غیره
انجوسیانی که متفقین بعضی درین باب کرده اند بسیار اوراق است
هر کس درستی آید بگر باب رکاشف بریاضت در یابند

تفسیر

لے کہ نہ کیفیت عین وجود | هست زبان تو گفت شنو

چون نظر داشت بیان اعتبار
در نظر داشت بیان اعتبار
چون نظر داشت بیان اعتبار
در نظر داشت بیان اعتبار

از آنکه در این عالم
از آنکه در این عالم
از آنکه در این عالم
از آنکه در این عالم

سعادت تقدم دارد و آخر آن پنجوست گشته و خانه دوم سعادت حصول متقابل باک او بر چهارم
 است و خانه سوم محض است و چهارم شدیدا است شخصت و یک علم حرف مذکور شخصت
 علم حرف موثقت حرف مذکور حرف اعداد و اوقات و احوال الاعداد موثقت اعداد و موثقت احوال
 حرف برین متفق اند اما استولوجیکویدیکه حرف لفظی آنچه زیر سوه است دارند مذکور ثابت کرده
 حرف سردی آنچه بر نور طاق دارند لفظی اند از آنچه بر سوه است و هر وقت که دارند حرف
 مذکور لفظی الف جم دیال فال سینه شین هها و صا و عین عین قاف کاف لام میم نون و او است
 حرف سردی اما حا خا را ز اطا طا ف حایا اگر در طال بیت جفر اخ و و آی طالع نوشتی است
 حرف مذکور تفصل فراد و جفول فراد و حرف موثقت قابل مطلقا شخصت و سیوم علم حرف
 مفروضه و شخصت و چهارم علم حرف هر وجه حرف مفروضه ج هر زط احاد است حرف
 هر وجه بی روح علیا القریب اج هر زطال ن ع ص ق ش ث و قطع این حرف و در
 اند و از واجی نیست بی روحی که م س ف ر شخ ض اعمال بیوت این حرف کرده شده
 شخصت و پنج علم حرف انفصال قریب و شخصت و شخص علم حرف انفصال بعدیده و انتزاع
 علم حرف انفصال قریب تفصیل در اسال اساس نوشته میشود و انشا الله تعالی اجمالاً است انفصال
 تا قبل خود که اول یا ۳ و ۵ یا ۶ و ۹ یا ۱۱ و ۱۳ یا ۱۵ و ۱۷ یا ۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ یا ۲۵ یا ۲۷
 این استنراج را انفصال بعدیده گویند جهت آنکه انفصال فرادی دارند و ضرب بیوت جفر بطریقی
 انفصال نیست این غراب عمل است ازین عمل اعمال سید شخصت عمل می آید و محقق فاطمه
 استخراج میشود و محقق فاطمه عبارت است از استخراج احوال ابتدا کون دانستگی آن تفصیل
 کلیات و جزئیات و حرف انفصال نیست یا ۴ یا ۵ و ۶ یا ۸ و ۱۰ یا ۱۲ و ۱۴ یا ۱۶ یا ۱۸ یا
 ۲۰ یا ۲۲ یا ۲۴ یا ۲۶ یا ۲۸ یا ۳۰ یا ۳۲ یا ۳۴ یا ۳۶ یا ۳۸ یا ۴۰ یا ۴۲ یا ۴۴ یا ۴۶ یا ۴۸ یا
 اسال اساس مذکور است شخصت و پنج علم حرف الحروف یا زبر و بین و هم لکن بحروف بعدی
 حرف زبر الف او بنیل ف حرف لظا الف مانه و عشر و حروف الف و هم ای هم

اسرار جفر
 و موثقت حروف
 جفر
 و موثقت حروف
 جفر

اسرار جفر
 و موثقت حروف
 جفر

اسرار جفر
 و موثقت حروف
 جفر

در خواب دیده بودم که در آنجا
 از روی بیداری در آنجا
 در خواب دیده بودم که در آنجا
 از روی بیداری در آنجا
 در خواب دیده بودم که در آنجا
 از روی بیداری در آنجا

راستی را حقانی کرده بوده اند
 راستی آور که شوی بر سبک
 گفته ایشان است که موهوم بود
 راستی از تو ظفر از کردگار

پهین

ای دل گسست ترا دیده باز
 که بودت نور نظر فاش بین
 ای بقی اندیشه زجا بر جهان
 فکرت کز آن کن که گزینا مهر
 ذره کجای رخ بنمایه سبقت
 ذره چو از مهر نمایم مدام
 ذره بی مهر نمودن نیست
 روشنی مهر وجودش ز مهر
 یک نفس از خواب دو دیده بهال
 نیک نظر کن که جهان سبب
 ذکر کن آغاز با دواب فکر
 مد نظر بر اثر نور دار
 خویش پس پندار مکن در گرد
 پیش نظر پرده پندار تو

صنع بهین و اثر صنع ساز
 نقش جهان صنعت نقش بینا
 پر تو جبانان نگردد میان
 فاش نگردد ز واق سپهر
 چهره کجا باز کشاید سخن
 مهر نماینده بود مستدام
 جز عدم آثار وجودش نیست
 پر تو اوردی نمودنش ز مهر
 تا یکی این خواب در آرزویال
 آمده از پر تو حق در نظر
 تا برخت جلوه کند نور فکر
 مهر زهر ذره تو منظور دار
 یک نفس از فکر خود آزاد شو
 سدره تست بر قنار تو

در خواب دیده بودم که در آنجا
 از روی بیداری در آنجا
 در خواب دیده بودم که در آنجا
 از روی بیداری در آنجا
 در خواب دیده بودم که در آنجا
 از روی بیداری در آنجا
 در خواب دیده بودم که در آنجا
 از روی بیداری در آنجا
 در خواب دیده بودم که در آنجا
 از روی بیداری در آنجا
 در خواب دیده بودم که در آنجا
 از روی بیداری در آنجا

در

پس فطری بر دل جوید ز کفایت
 جلوه دل را نگر می در خوشی
 بشنوی از نطق در دست خیر
 نطق دولت با تو باو میدراز
 از تو پیر سس کم کوبن گوشتن
 نطق تو بر سن کند آن آشکار
 سن ز تو یابیم جسم تو بتو
 ز آنچه می یاری است ملک شود
 غیر خدا هیچ وجود نیست

بو که تو این پرده ز پیش اسکنی
 چشم تو گویا ز شود بر نودت
 پینه گرا از گوش تو آید بر
 ز آنچه گذشته بتو عمر و راز
 از دل خود هر چه پیرسی تو من
 گوش تو از وی شنود سر کما
 در خم این دایره تو بتو
 کما آنچه در این دایره در نمود
 جمله نمودیش که بودیش نیست

درست مدواد بازاری پرخ
 هست همه بود بود نبود
 درنگ و تا زیم ز مهر سپهر
 هست ما پر تو آثار دوست
 رفته درین بهل جوید و رگلم
 آینه ماهمه بگر فز رنگ
 باز منسایم مردان راه

ماهمه پیغم وز سپنداری پرخ
 آنچه نوبت است ز ما در نمود
 زره مشاییم که آثار مهر
 چهره کشاییم در آثار دوست
 لیک بنجو مانده او غافلیم
 مرکب اندیشه آگشته رنگ
 باشد از الطاف عیسم آله

باز می بیند از این در دست
 جان تو را به تو چه می بیند
 چشم تو را به تو چه می بیند
 با شده از این فیض در آید
 در طلب تو در آید
 کما آنچه در این دایره در نمود
 جمله نمودیش که بودیش نیست
 ماهمه پیغم وز سپنداری پرخ
 آنچه نوبت است ز ما در نمود
 زره مشاییم که آثار مهر
 چهره کشاییم در آثار دوست
 لیک بنجو مانده او غافلیم
 مرکب اندیشه آگشته رنگ
 باشد از الطاف عیسم آله

موصفا بود اوقات
 تا زده کین عود شود آب گل
 از تو پیش از تو درین جان
 جان تو از درین جان
 معصوم بود درین جان
 زنده بود درین جان

در وقت که تو بودی بگره
 خاسته از اول تو
 و در وقت که تو نبودی
 خاسته از اول تو
 و در وقت که تو نبودی
 خاسته از اول تو

مرفته ای جاه ملائک حشر
 خلعت که شده برقد تو
 باز ناسا عذیب برکشا
 خاک بچشم دل اعدان کن
 باز تو سده سکندر بر بند
 خلق جهان را همه دل شا کن
 وز سر تو باز کنند سره کا
 فاش کن جلوه نمایند شو
 مانده ترا در اک صور یا امام
 تا بکشی ای همه عقد نهان
 دو تکه بود نیک سرافرازیش
 پاک کن آفاق ز بر سیرت آن
 جز تو که فهمد همه مضمون شرع
 ساز لطافت خود در نگین پاک
 صاف کن از تو پیشتر آتش نکسا
 عمر تلف گشته بیو این از دست
 و ز اثر رحمت عام تو

ای خوبی نسبت قدسی بهر
 مع تو از حق چو آب و جدر آو
 پرده ز نور شیدر شت بر کش
 غیر بیان را در غیر بینش کن
 بر رخ یا جویم زمان در بند
 غمزه گاه از غم آزاد کن
 چرخ بفرما که نده فوج صا
 سیرت چه صورت ابراز تو
 کجا جهان جمله نطق و نظام
 پر تو نور خورشید تو یا بدیع آن
 هر چه بود بد تو کوسار شین
 رونق تو بخشش بزم جهان
 سینه زمین آبی زان دن شرع
 آینه باراک شده در نگیناک
 پاک کن آینه دل با ز رنگ
 سر شده غم می که درین گفتگو است
 باشد شش اثر تو افعام تو

در وقت که تو بودی
 خاسته از اول تو
 و در وقت که تو نبودی
 خاسته از اول تو
 و در وقت که تو نبودی
 خاسته از اول تو

در وقت که تو بودی
 خاسته از اول تو
 و در وقت که تو نبودی
 خاسته از اول تو
 و در وقت که تو نبودی
 خاسته از اول تو
 و در وقت که تو نبودی
 خاسته از اول تو
 و در وقت که تو نبودی
 خاسته از اول تو
 و در وقت که تو نبودی
 خاسته از اول تو

است در بیان
 غمزه گاه از غم آزاد کن
 چرخ بفرما که نده فوج صا
 سیرت چه صورت ابراز تو
 کجا جهان جمله نطق و نظام
 پر تو نور خورشید تو یا بدیع آن
 هر چه بود بد تو کوسار شین
 رونق تو بخشش بزم جهان
 سینه زمین آبی زان دن شرع
 آینه باراک شده در نگیناک
 پاک کن آینه دل با ز رنگ
 سر شده غم می که درین گفتگو است
 باشد شش اثر تو افعام تو

و دعوی استجب کلمه و کلمه نظر و دوسری آن ای ام هر کلمه حرف و تقاطع و حرف و بلاط کحرف و فب معنی اعداد و بی اعداد
بینا نشا و سیلابی آن ام هر بلاط استباینه نام علی فاسر و سیلابی ام بطحرف و بلاط و دوسری آن ام هر کلمه حرف و تقاطع و حرف و بلاط کحرف و فب معنی اعداد و بی اعداد

آخر سخن ساز عیانی درخت	تیسرین	یافت تمامی بر سر و کشت
شکله که در سنجیدگی تمام	روشن صفتی به بنامی تمام	اگر چه در شیوه صفت هم است
جامه هر چه در صورت ظاهر نمود	چهره این معنی اسمی است	سر بر سر این معنی تزیین است
نور و خلوتی در تنش جلوه است	ز آنکه سر بر سر صفا علیست	خاتم شش مهر نهام شش است
چون تو این گنج گشاید میان	در تو شد این نشانه تمام بیان	و چه سخن چه شد از پرده باز
سزای آن که در تو است	پس بر این طایفه از صدق داد	خواه در حق آنچه ترا مدعا است
ای دو جهان را بر چه صورت نمایی	مختم مناجات	
گر نه تو فیض بر ما دم رسد	سکه که لطفی با دم رسد	کی بکنی فیض تو برین یادگر
فیض که در سر ما در است	راه که با ما میباید در است	بر دل ما راه انابت است
باید حاجت تو تو بگوئی	رضایت معنی آن داد	خداست این خواهی چون نمود
پس بگویند چه در تو بگوئی	اگر است خواهی کن قبول	فرزده اسان در کم کی نظر
و نگشاید در دلش پاک ساز	باطنش آینه او را که ساز	در رو تو توید چه آید بر سر
و در گنج از چه در جانش عیب	خاتم شش مهر نهام شش است	از کم و لطف خود استی همان
زین به نسبت از گشت آن پیش	روی برین خلعت عیان پیش	که در شش از کم در گذار
فضل نغمه ای که گوئی	گناه در برش نه بود قدر گناه	بار خدا یا یو طایفه میسر
دار کماز چه توئی و لغوازه	چاره این بنده بیچاره ساز	سفری از لطف نه بر سر

عالمه او دم تو فیض دمی
او در خالی که او این دادگر
خواست سکوت تو حاجت است
داد و از غایت العاصم بود
بر دل بر خند عیانی نگار
رومی دلش بر خود و ز غیب
آتمتاش با حاجت رسان
فصل شش جمله تزیین است
گوئی که آن زوی و از زوایم
خلوتی از عرض کن در بر

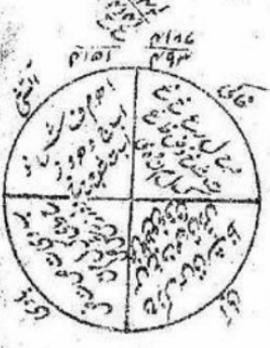
خاتم صفت علم و حکم که در علم اولین است و در دین و دین و غیره اولین است
علمی خفته بود و اگر چه در بین این روزها در این زمان فرخی تو همان دو ایاب گوهر که
هر که ایستای غار و حلیه است پدید کن شنا و شاد این روزگار منقود و ما پیش از غیر تقدیر مدهود و بقیه
جان علوم متعده هم بر هر اهل کمال پذیرت پیار طلال جسم برین کاخ نور سلطه و الوایب بهم رسد طالبان این فرزند شادگان
نسخه سخن را که در دل حاصل گردید صفت علامه این هر دو نشود و منظوم کلام فرید روزگار حیدر آثار الوعده نیم دیدار است
چنانچه زمانی است جناب معنی انسابی نشی نو که نشود در ام اقبال طبع آن حکم فرمودند بر طبق آن منضم با کمال
لا اله الا الله محمد و آله

سخ شده و اضرابه آن بحروف ابجدی چنان است که عدد این حروف قبل کرده بحروف
 عدد حروف ضرب نماید عمل ۴۴۴ ۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 باز ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 را در ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 حروف و اینست اول فوری منع و قیاس چون عدد الف یکصد و یازده است ازین الی یکی را
 طرح کرده بمراتب ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 حروف سبیل غ و ط خاص ازین ضرب ابجدیست ضرب حروف ققی است که حروف ۴۴۴ است و عدد
 هم الف با ضرب کرده ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴ ۴۴۴
 بهمین نامعه تخیلی پانزده ضرب اول دوس افراوحس بفضی قبل اول و فتح مغرب ثانی حرف
 ضرب عدد ضرب تخیلی در فن فاش شدت است و تمام علم دوا را بحروف دایره عبات است ازین

ع

ع

که در دایره حروف را در حق است تجویز برین مثال
 دایره طبایع دوا را حروف ابجدی دایره تخیلی
 حروف آتشی هشتم مرتبه حروف مرتبه باوی هشتم پانزده
 مرتبه حروف آبی است و بیت و دیگر مرتبه حروف آبی است
 و قس بنات آن هر حرف آتشی بدویم مرتبه همان زین است
 و ترغ ازین دایره نیز یافته میشود و در ترغ بدویم مرتبه سکاد
 این غرض است و از طرف و از طرف صخ و از روش



و از تحت و از تحتش و از تحت بر و از نش قی و از هر قی از قی قی از صخ و از نش
 و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش
 و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش و از نش
 بحرف شصت و نهم علم حروف الجلال و الجحالی بر کوفه و جلال حروف تخیلیست هر حرف جلال

ع

حروف خفای است و یا آنکه جلالی اعداد افزایند و جمالی ازواج اعداد باشند و هر دو علم
 حروف بحال بدانکه حروف بحال سه نوع است ماضیه و حالیه و مستقبلیه صورتی یا فنونی است
 است که اگر طالع بیت جعفر و فایده اند آنچه حروف نامبل او باشد آن حروف ماضیه است و آنچه از
 طالع جعفر تا نامه بیوت خفای است و هر چه بعد ازین ۳۸ حروف دارد حروف مستقبلیه اند و هر چه
 مثل آن ان هم رعای اگر و طالع آید این خانه و جز در ۱۴۰ در صفر ۱۳ و در سطر ۱۶ و در خانه ۱۳
 است ازین سطر از حروف که در گذشته ماضیه اند از آن توان سخن کرد اندام و سفینه و بیوت
 که از او توفی و حال و امر هر روز از آن توان فهمید و بعد ازین سطر و از دهم سطر از صفر تا گوید
 احوال مستقبلیه آنچه شمر است و آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند علما علم الله
 و المذیور و النکته و المنوی السعیم و صحف فاطمه خاتمه براضی است و مذکور است که النکته مستقبلیه
 چون علم از وی تعدد علم خفیه بحرف عین علی تعاقب دارو عین و بیای است یکبار آن انسان
 و حال و استقبال چو بوضوح نیاید بقضا و و علم اقله امری بخوف بدانکه در اعمال شریف
 است اول قلم را روشن نام است و دویم قلم را درسی نام است سیم و چهارم قلم را را بگویند چهارم
 قلم را را بگویند پنجم قلم را را قرب نام است ششم قلم را را کما گویند هفتم قلم را را شرف نام است
 قلم را را می گویند اول روشن نام سر آن مقدار سوزن است و قلم درسی که نافع از دست و قلم
 را بطله سر آن دوازده سوزن است و قلم را بطله سر آن شانزده سوزن است و در تجویز بیوت جعفر
 قلم چهارم که بزرگ قلم اول روشن که سر آن که سوزن است و شکل افرادی بکار آید و قلم دوم که
 است با شکل ازواج الان تخمین از قلم سیم را بطله که ۱۳ سوزن است و در بیوت کسبیه بیانه تخمین
 اعداد و افزایند و از واجیه باشد بکار بران قلم چهارم را در اعمال جعفر بکار بند و قلم پنجم که قرب نام دارد
 شکل عدد کسبیه بگفتند و سر آن مقدار سوزن است قلم ششم که نام دارد در شکل عدد کسبیه نویسنده
 قلم مقدار و سوزن است قلم هفتم که شرف نام دارد در شکل عدد کسبیه نویسنده مقدار سوزن
 قلم هشتم بی نام دارد در صفر کسبیه که کسبیه را بر صفر صغیر و صفر صغیر صغیر و دویم قلم

رساله مخفی

رساله مخفی

رساله مخفی

خلوات او و وضع موکل العلوی و تعلیه بدانکه فاو قه حروف هیات حروف است اول مرتبه حروف
 بطون است و هیئت و ششم مرتبه هیئت و ششم مرتبه هیئت او است مرتبه اول بطون الف ای
 ق مرتبه دوم بقصد دریل و دو مثلی می نماید و تفصیل ملائکه علوی و مثالی ازین عدد ۴۲ عدد
 اتم طرح که در این کتاب مذکور است و این را عدد ۱۱۴ طرح نمودیم و هوش نشد همین قاعده
 خلوات حروف وضع موکل علوی و مثالی توان نموده و ابتدا و بیوم علم حروف الافکاک و البرج
 در جانش همیسه التبریک فلک اول زحل است و در ششم شنبه است و در نهم شمس است و در دوازده
 عطارد است و در شانزده زحل و در بیست و یک زهر فلک است و در بیست و پنج زهر فلک است
 لی ای خ س م و ح و ج و ع و ف و د و ج و اول از بیوم و بیوم و بیوم
 درج علی بن الفضل و درج ای و درج ای سی و بعین روش درج بی لی و درج بی ویک لاد و قاتی
 نیز همین قاعده در تقویم واقع است و در جداول و در جداول علم استخراج حروف اطالیه و المطلوب
 بدانکه استخراج حروف اطالیه و مطلوب با انواع است یعنی مقدم حروف طالیه و بعضی مطلوب
 بر طالیه بعد از حروف است مانند آنچه تجویز می شود برای هر چه از جداول است که آن استخراج حروف خراز
 است شدنی کما فی الذمیر طالیه و طالیه و طالیه حروف طالیه است
 ذ ر ع ب ج م ح ک حروف مطلوب بر این است
 ک م ن قدم طالب لازم جهت تسویه و در این کتاب الحیث است م س ن و
 ع ن ب ج م ح م ح ک ک م س س این حروف را استخراج نمایند
 سطر اول با ن ا ی و استخراج با عدد و بعین است غیر مکرر او بیایم می
 رخ س ن شش است و در جداول و در جداول علم الف و حروف و در جداول حروف و در جداول
 بعضی الف و ج م ح ن و در جداول که گفته باشند در جداول و در جداول است که تعداد حروف مع تعداد
 طبع حروف است و در بعضی اعداد اعراب طبعی را مع حروف شکوف می دانند و شکل هر حرف جدا
 برین نوع شکل الف و حروف است که الف ۱۱۱ است در بعضی برین صورت او بریم بنویسند الف

در جداول و در جداول که گفته باشند در جداول و در جداول است که تعداد حروف مع تعداد
 طبع حروف است و در بعضی اعداد اعراب طبعی را مع حروف شکوف می دانند و شکل هر حرف جدا
 برین نوع شکل الف و حروف است که الف ۱۱۱ است در بعضی برین صورت او بریم بنویسند الف

و بخط او در علم ... و در عربی بصورت او بخط کما می یون
 بحر و خط او شریقیست و در علم کسب شکل اسم بر این فریضه پر کند و در عین

بر این مین را نیز کند برین شکل
 این شکل ج ۱ شکل خ ۱۴
 پیدا است و در رساله التوحید بر این

ارتباط حروف عبارات است از پیدا آوردن حروف ثانی چنانچه اول محقق آن زیر است
 بیانات است که ۳۲ جمله شمال و دیگر است که با علم حاصل است
 کسب بحر و پنج دیگر و شکست الف را باقی حروف نویسد بقاعده شکست است که هر دو که

۱۲ طرح کند باقی را سه حصه نموده از یک حصه شروع نماید که در ست با یک کسب شکست امکان است
 فزونی افزایست و شکست نخست نویسد و هر حرف که زود از ج است در شرح بیست سال است یعنی عمل
 بقاعده کرده اند و تجزیه به بیست است و قاعده در شرح است هر عددی که باشد در هر دو طرف
 حصه کند از یک حصه نماید اگر کسب فزونی باشد در خانه ۱۳ عدد و اگر زود باشد در خانه ۱۴ و اگر فزونی
 باشد در خانه ۱۵ عدد که هر چه باشد است آید نو عدد یک بر عددی که باشد نصف آن ستانده این یک نصف
 ۱۶ طرح کند از اول خانه تا خانه با عدد اولی کند و در خانه که مقابل است آن نصف نویسد اگر در
 ازین خانهای نصف افزاید نو عدد یک عدد کل را یکی طرح شمار و در هر قدری که آید این همان قدر را
 ستانند و بر خانه طبع را تقصیف کند در خانه سی و چهارم آنچه کسب باشد از تقصیف قاتل از این ندیدند
 خالی می ماند جهت نوشتن مطلق بصورت بهم و با سب

۳۳	۱۱	۱۱
۱۳	۶	۶
	۸	۸

۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶

۲۲	۴۰	۹۸	۱۸۸	۳۶۸	۷۳۶	۱۴۷۲	۲۹۴۴
۹۲	۷	۳۴	۷۴	۱۶۸	۳۶۸	۷۳۶	۱۴۷۲
۱۳	۱۱۰	۱۷۸	۳۰۰	۵۱۲	۷۳۶	۱۰۲۴	۱۴۷۲
۵۳	۲۷	۱۸	۱۶۳	۳۶۸	۷۳۶	۱۴۷۲	۲۹۴۴

در علم کسب
 در علم کسب
 در علم کسب

رسالة

مبتدا و متمم علم بسط الحروف و بنفها و منهم علم بسط الاعداد الحروف
 بدانکه بسط حروف بانواع است بسط عین حروف غزیری و بسط قوافی و بسط اندامی بسط
 عبارات است از بسط حروف مع بنیه تا بهفت مرتبه بگذرا لاف الف لام فاله لام فالام
 میم فاله الف لام فالام فاله الف میم فاله لام فالیم فاله الف لام
 علی بن القیاس تا بهفت مرتبه و بسط غزیری عبارات است از حروف طبع که عوض حروف الفشی بود
 ستاند عوض بادی آتشی و مرتبه هر حرف را منظور دارد و عوض حروف آبی خاکلی و عوض خاکلی
 آبی ستاند و بسط قوافی عبارات است از حروف شبیه مثل بت شخ ح خ و و ز
 س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق این بیت حروف توغنی است و غیر توغنی ال
 ل م ن و ه می در اعمال عوض قوافی از بسط نماید که اسم مطلب است و استخراج مثال سوال
 در حروف بسط اعداد و انت که عدد حرف را بسط نماید این عدد گرفتن بانواع است ز بریت ستاند و
 بنیه تا به مرتبه بقابل که لاف الف احد ششین ثانیین احد ثمان الی غیره سیاحتیه ششیم سیاحتیه
 از یونین احد شصین علی بن القیاس که مرتبه رساند انگاه حروف مکرره را استقاط کند مثل
 ششتم و هم عمل بسط که بیرو و سید و غیره بسط کبیر عبارتست از جعل حروف مطالب و الی غیره
 و سید است که اعداد آن جعل را از الفوف بجای آورد و از ثمانت بعشر است و از عشرت باحاد و غیره
 است که اعداد و محموله با با و در مثال یکنا زیر با سیف الدین سنانعت دارد جمله
 و سید طش ۱۱ صغیرش ۱۲ هشتاد و یکم علم بسط ترکیبی فی الطبایع العزیزه بدانکه بسط ترکیبی
 فی الطبایع عبارتست از حروف مطالب که ثمان بنیه ستان و در برهانه ایاچا بر دو در طبایع
 طایع را از مطلقه بسط ثمان است ان امر را طبایع حروف کجا بر این عمل گسیار انواع است
 است مثلا جلیب لمل و جلیب القلیب یا فستیه ایچو
 بدانکه جلیب طال به حروف بادی تعلق دارد و عمل لمل مخبر آتشی است اکثر علمان در حروف آتشی
 یا فیه و جلیب القلیب بحروف آتشی و غیره الی حروف فانی و تسکین اعراض بیوقوف فانی است

علم بسط حروف و متمم علم بسط حروف و بنفها و منهم علم بسط الاعداد الحروف

علم بسط حروف و متمم علم بسط حروف و بنفها و منهم علم بسط الاعداد الحروف

و نسبت ابتدا و نه عدد سابق را که سیصد بیست و هفت مرتبه کرده عددی تمام شد جز بیست
 و هفت آمد و سیصد بیست از آن یافته شود که نیز اعداد گرفته مع مینات ضرب کنند این تضریب
 تضریب هفت مرتبه رساند بعد از آن هر چه اعداد حاصل شد سائت و الوف و عشرت با جا
 آرد اگر آن عدد زوج است سعاد است مثلاً الف را از رو مینات ضرب کرده صد و ده شد این عدد
 را در صد و ده ضرب کرده دو از ده هزار و صد شد این دو از ده هزار و صد را در یک هزار و یک صد
 کرده یک گاه سی و نه هزار و یک صد شد باز این عدد در اعداد اول ضرب کرده یک گاه در هر چه
 پیش از یک هزار شود این اعداد در مرتبه بیوم باشند اعداد اول که در مرتبه ششم که در مرتبه هفتم
 است سعاد است علی بن النقیاس هشتاد و سیصد
 آن صورت باشد در بر آن سه نقطه بود خوش که است در بری که در نقطه دارد بیست و سه
 اند و نخست مرتبه یاد آید است و حرفی که نواطوق باشد در مینات نیز نواطوق بود آن نخست
 است و حرفی که در زیر بنقوش نقطه واحد باشد و مینات آن صورت است بیست و سه در هر
 بیست و سه حدیث و نخست تسویه دارد حرفت شصت و در او اما تکمیلین و نخست است با بر حرف
 هر حرفی که نقاط فوقانی دارد شش مطالب فوقانی است هر حرفی که نقطه تحتانی دارد شش مطالب
 است و هر حرفی که نقطه در بطن دارد وسطی است نه من هم اگر حرف نخستین مطالب آید و نقطه نوا
 بود شش مطالب است که آنرا نخست تکمیلین شمارند و اگر نقطه تحتانی است از بی و اند در این
 است اگر تحتانی باشد همیز زن و اگر کب زراعات باشد باقی با اعداد و نقاط حرفی که کرده
 نقطه هشتاد و چهار هم علم اعداد افراد که علوم است و چنانچه علم اعداد و حرف غلیظ است
 و اعراب بیستم اعداد اول که حرف بد آنکه حرف اعداد افراد بیست و چهار است اعراب الف
 و اعراب بیستم اعداد اول که حرف و اعراب بیست و چهار است اعراب الف و اعراب بیستم
 تا کرده است و علم اعداد اول که در آن اید و اثنان تصدیه بدانکه عدد و اید و بیست
 از نصف و بیست و هفت عدد نقصان نشود باقی آنچه ماند صورت عدد تا باشد مثلاً هم که عدد ۲

(Marginal notes in Persian script, including the words "تضریب" and "نقطه")

بیت و حرف ط و آخر خلق بحرف است و سعد است مطلب بر آید یا مردان طالع نبیت ستانم
تا پیش بیت بحرف و ع مع پنج نطق اندر مخبر کوس خمس باطنیه اگر طالع عین آید اگر چه نبیند
نخس است اما نه بر از اعداد نبیند فوقیت دارد امید است که مطلب حاصل آید ولیکن شکل در استخراج
بیت آن از بیت طالع با سقا ط صفر منفرقه خانه تا ندها ۳۳ و مع نخس کبر است ظلمانی است
اگر استخراج کند و طالع حروف عین باشد از بیت طالع و هم نبیت ستان تا پیش بیت را مطلب حاصل
نمی آید که نخس است حرف ق و تحاویه اند چهار نطق ط این هر دو حرف در عمل متساوی اند اما در
اتحاد و نحوست دارند از بیت طالع تا و از ده بیوت نخس اند اگر گذشت ۲۲ تا ۳۳ بیوت
اند و استخراج توالی بحرف است حرف ک غیر تواجیه است سعدیت نجسیت یا نسبت به پنج نطق
منقو ط است اگر در بیت طالع چهار بیوت حاصل آید و لغایت جمیع او کند و استخراج توالی بیوت
است حرف ل نطق نوشته نشد خلفا بحرف است سعدا کبر است و استخراج آن از سه بیت گذشتند از طالع
است تا ۳۳ بیوت و اگر تمام تقایق از باطنی ماضی و استقبال و حال استخراج از ده بیوت اول
ماضی متقابل استخراج نماید و از ده بیوت آن قلب در حال و از ده بیوت آخر استقبال حرف اول
حرف ل را که نقطه نوشته نشد چه سبب است جواب در میان ل الف و تحا و تالی است
چرا که حرف ل در بین الف است و الف در بین لام پس حرف الف سه نقطه است از بعضی عقبت پس
ازین معلوم شد که لام هم سه نقطه دارد و با همست نقطه هم چهار نقطه است هموزن المکات المکتوبه و کبر است
والا هویت بیات این حرف هم شش و در مایه تحقیق است اگر در بیت طالع چهار مرد و دنیا و غنچه بر آید
استخراج از بیت طالع هفده بیوت گذشت استخراج نماید حرف و نه نقطه است اگر طالع خبر آید
استخراج حال و استقبال نماید و اگر ضرر دارد بغیر از استخراج نماید هر چه بطالع بر آید از بیت طالع پنج
بیت گذشتند تا در حرف و او و از ده نقطه است خلف بحرف است سعدیت کبر است تا سه
دو یک با دلیست از بیت طالع و از ده گذشتند تا ۳۳ بیوت ستان حرف و خلف هر دو بیوت سعد
اشرف بحرف کب پنج نقطه با عدلی بر آید نه سید الا نساک هر حرف جمیع الحروف است الا ک و ن و

در بعضی مراتب حروف که از اعداد هم که عدد اول است بطریق دیگر

بیشتر و ثبوت و در بعضی اوقات اشیاء یعنی حروف طالب و مطلوب با اعداد و حروف بیشتر اوقات
کنند مخارجی هر مرتبه را ثبوت و در بعضی اوقات اعداد ظهیری بدانکه اعداد کمال ظهیری است
که عدد اول حروف تا آخر حروف است اینچنینکه از الف تا ط ۴۴ و از الف تا ی ۴۵ و از الف تا
ه ۴۶ و قس علی ذلک سایر اعداد حروف و اعداد ظهیری عدد و اوقات حرف است ثبوت و

چهارم علم اوقات عدد ظهیری عددی است که عدد حروف معین است طبع و تالیف
و کمال ظهیری است که مثلا منطوق الکلام ۴۴ و نفس آن قصر کرده یکا که شش هزار و نه صد و

بیشتر است این اعداد و کمال ششگونیه تقسیم نیز است
تا در ضرب کرده ۸۸۰ و عدد که بر بالای آن بود

۳	۲	۴
۹	۶	۱
۶	۳	۳
۲	۱	۳
۱	۳	۴

۰	۶	۹	۳	۹
۹	۸	۱		
	۸	۸	۳	
	۶	۵	۳	۹
	۲	۱	۸	۹
۳	۲	۵		

یعنی ۴۴ را در ضرب کرده ۸۸۰ شد باقی ماند
۴۴۸ عدد که بر بالای او است بر آن آورده ۴۴۸

شد عدد هفت مرتبه نموده است و هفت را ازین عدد

ضرب کرده تمام شد که در ۴۴ این عدد کمال شعوری نامند صحیح است و نیز حروف ازین مرتبه
حال تفاوت تطبیق شخص و این رخ و اوقات رخ که در بعضی استخراجه نمود و بدین حال
مامل اول است که بر سر و ماطالع است نظرا رخ بفر کمال کند فیها استخراجه نمود و بطالع طالع
ترتیب نماید ثبوت و در بعضی اوقات که در کتب اوقات را از این جهت است داشته اند که
یوت جعفر اطلب مسائل تجویدی است و وقف سازند شش ادر بیوت بسیار بسیار بسیار
از حروف است که اشکال در اعداد در بیوت اول را بحال داشته باشد تا فی اوقات که در آن بسیار

تا شرافت کنند و سب را بجای او از نرسب سب تا شرف باشد پس ازین چهار خصیصه
 پنج شیب ثابت حاصل آید اگر تو انی عدد را منظور داری ۲۴۰۰۰۲۴۰۰۰ لفظ یکبار آید پس علی بن ابی
 اسرار الاوقات مرتبه نو و ششم علی الاسماء و نو و ششم علی معانی الاسماء بر آنکه اسما
 سه نوع است انتزعی و تشبیهی و مشترک است اسما از تنزهی اسما در آید اند و اسما از تشبیهی شبها
 با اسما دارند و اسما از مشترک بجا بین اند و ایضا عرفای فرمایند که اسما سه نوع اند اثبوتی
 و اضافی و سلبی بدانکه اسما ذاتیه الله و سبحان و القدر و الله و النبی و السلام و المرحوم
 و المندل و الطیغف و العلی و اسما انتزعی مثل فدا الاسما و معانی این اسما غیبات قدیمه نام است
 و این الفاظ اسما است که اثبات حقایق و آید میفرمایند و اسما ذاتیه اسما اصفا ت ثبوتی
 است السلام القدر و سلفی سلب نیویس تقابض و اجتماع این اسما را می گویند و اسما
 که از صلب میگیرند و در اسما از معانی گویند نو و ششم علی اسما و اسما و متمارفات فی کتب
 پیشین بل بصیرت معنی قدیم است که موجود است در تنزیه بحقیق اسما فی کتب پیشین ما او از آن
 آید اند که نو و ششم علی اسم اجزاء الاسما بدانکه اسما مشترک اجزاء الاسما است که اسما و اسما و اسما
 علی ذاتی یا سبب علی خواص الاسما هر اسمی خاصیتی مخصوص دارد چنانچه تجلی هر المرحان برای
 موجود است و آید میفرمایند و اسم الرحمن عدالت و سلطنت بر ظاهر اسما ایکنند بر اسم
 مظهر خود است پس ایجا اسما است صمد و یکم علی ملاک الاسما و العلوی و اسفل بدانکه هر مظهر
 شریک آید و بر نام کند چنانچه ملاک او شده صمد و او یکم علی اعوان الاسما الاتنی اند و کل اسما
 اعوان قیدش در معنی کتب اسما آید پیدا است صمد و یکم علی اسما و اسما الاتنی و اسما
 بدانکه طلبگر اسما است اسما اجالی نویسد و اگر از اسما برای بود جمالی و اگر جمالی را می باشد
 شریک در طلب القلوب خوانند اول اسم الرحمن و حرف آتش را امتزاج کند بعد از تمام شدن
 زمان تزجده از مکرخالص گرفته پس اسم طالب است اسم الله نویسد و اسم طالب را مقدم نماید چنان
 استخرج کند و اسما ملاک او اعوان بر آورده طلسم آن بر آورده عزیزیت کند و دعوت نماید حصول

در این اسما
 چهار خصیصه
 است

اسما از تشبیهی
 شبها

اسما از مشترک
 بجا بین

اسما از انتزعی
 است

توسط هم

عطلب است یعنی بنوا القیاس پنج سبطی از اربعه غنا صبر چون نیست فان عمل جمل و چه نام علم
غزیت است الا ساءر بانکه زمانه طالب و مطلوب از حرف مکرر و حاصل نموده هر سب با عراب مطاب
نماید هر جا که در زمانه که اسم جسم و شکر جسم آید علامت اسماء الله است بعد از این علامت است
حروف بگیرد که اسماء الهی است اگر لکن کوس آید لکن کوس شانه و اگر آخر سطر آید هر قر که حرف آ
چنان گفته اند که هر جا که حرف اول و آخری است یا آید علامت اسماء ملائکه است بعد از این علامت است
از نام نوزج باشد اسماعیل و ملائکه چهار حرفی بگیرد در آخر ملائکه یک حرفی که در اول و آخر و در اول
حرف است در هر جا که حاصل حروفی آید علامت اسماء اسماعیل است و آخرش که هر حرفی که در اول
اجمال بیان کرده در بعضی بنویسند و علامت هم نوشته بنویسند و علامت هم نوشته بنویسند و علامت
در سائین باشد که چنان عمل از غیر نیست اما اوستاد وضع عباد الله تحریر آورده اند ازین مثل حوب
طریق آورده اند سیده عمل آرزای قد تعالی بقصد و برساند کرات و مراتب تجزیه هر سب به هم ظاهر است
ش می س ال وین ال دی ن دخل کبیره ۲۴۹ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل
سباط کب ش می س ال وین ال دی ن دخل کبیره ۲۴۹ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل
ص ۲۴۹ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل
ش می س ال وین ال دی ن دخل کبیره ۲۴۹ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل
ح طح ش تک وک ب ۲۴۹ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل
کبیش ۲۴۹ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل
فل م م ی ال
س ۲۴۹ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل
ل ال م م ی ال فل م م ی ال
وی ن ح حروف همه باستفاظ کناره زیت ش می س ال وین ال دی ن دخل کبیره ۲۴۹ دخل سبطیش ۱۸۱ دخل مغیش ۹۴ دخل
در انتهای کوردن در وقت چنان است که حرف آخریه اول آورده نوشته چنان شود که سب سید بعد از آن

از نام تفسیر بیخ زمانت نماید اگر نقطه و یا حرفی خطا باشد صحیح کند بعد از آن اسمی اعظم را بگوید و در دست
 کشد در بین حضور شب بسم الله الرحمن الرحیم اتمست علیکم رب العزة یا قلاتن آمین یا قلاتن
 بحق اسم الاعظم من الدعوات فلان و فلان و بحق ربنا و ربکم و بحق الذینا و الذین ان تعوذوا و الذین
 الی جوار الاعوان فلا یجوش و فلان جوش و امرو و لغتم و فیصل بالاشیر الی و عز و کت علیکم یا
 ربنا ان نعوذ ان المذکور ان تحصیل اما لا الا تسلط الله علیکم تبوا علی من نار یا نیر الملائکة
 المذکور ان ان تصرفون و یوجکم و اذ باریکم و ان اجمعتم فیکم الله و البشر و الجنه الی کت و یوجکم
 او جوا العز و الجوار جل جلاله جل جلاله الساعه کت یا الی اوجیب علیکم الطاعة بقره الله و یوجکم
 وجهه الله و یا نیشی فی جلال الله و قدرته الله و عزته الله و اعدا حروف زمام اول ۶۶ طر کند
 اگر ۶۶ عدد بماند نامات را در هر دو که باشد در آتش نهد اگر هم بماند در آب و اگر هم بماند
 در خاک و اگر ۳ بماند در بازی چپ و اگر بماند در بازی راست درین اختلاف بسیار است اما تجربه
 آورده نوشته درین رساله که مطلب استخراج جز است این جلیب العمل آوردن نشسته با بوم سلفه
 عباد و اعدا آورده هر کس که طالب این عمل باشد تا خاتم الامر تحقیق نموده بمیل و دینه و کرد و صد و پنجم
 علم نجومات فواکب نجومی و عود و عسل و قندیاه نجومی مشتری و صندل و اگر کفیر نجومی مرغ صندل
 مرغ کفید مرغ کفید نجومی شمس و عقربان و اگر غمز و صطک و کلاب و قندی سفید نجومی هر که صندل
 و سفید و صطک نجومی هر که صندل سفید و کلاب و اگر کشته خوب باشد جمیع اجزای و روانه انداخته و بقیه
 نجومی که اکیب جمع است و نجومی سما و مشتری که اکثر است جلال عقربان و صطک و اگر کشته در
 جمالی صندل و صطک و شکر و شمشیر علم در صفاتی در علم طب و صفاتی و عدد و مضمون علم و قندی سما
 بدانکه حرف ما اندک است ال هم اگر حرف مکرر اجمال و اول هم حروف سما و حرف است که هر یک
 مشکله سلام لطیف قدوس نهایتی ششمی است در میان ظاهر است این معرفت و در
 در کاشیت بواسطه دعوت بینماید و بقول شما تفسیر هم عظم آنست که حرف هر چهار طبع جمیع
 آینه خواند بر باقیه نوازه بنیات و بقول حرف جمیع اسماء الی اسم اعظم اندک هر کس از این علم

درین رساله
 که مطلب استخراج
 جز است این جلیب العمل
 آوردن نشسته با بوم سلفه

علم نجومات
 فواکب نجومی
 و عود و عسل
 و قندیاه
 نجومی مشتری
 و صندل
 و اگر کفیر
 نجومی مرغ
 صندل
 مرغ کفید
 مرغ کفید
 نجومی شمس
 و عقربان
 و اگر غمز
 و صطک
 و کلاب
 و قندی
 سفید
 نجومی هر که
 صندل
 سفید
 و کلاب
 و اگر کشته
 خوب
 باشد
 جمیع
 اجزای
 و روانه
 انداخته
 و بقیه
 نجومی
 که
 اکیب
 جمع
 است
 و نجومی
 سما
 و مشتری
 که
 اکثر
 است
 جلال
 عقربان
 و صطک
 و اگر
 کشته
 در
 جمالی
 صندل
 و صطک
 و شکر
 و شمشیر
 علم
 در
 صفاتی
 در
 علم
 طب
 و
 صفاتی
 و
 عدد
 و
 مضمون
 علم
 و
 قندی
 سما
 بدانکه
 حرف
 ما
 اندک
 است
 ال
 هم
 اگر
 حرف
 مکرر
 اجمال
 و
 اول
 هم
 حروف
 سما
 و
 حرف
 است
 که
 هر
 یک
 مشکله
 سلام
 لطیف
 قدوس
 نهایتی
 ششمی
 است
 در
 میان
 ظاهر
 است
 این
 معرفت
 و
 در
 در
 کاشیت
 بواسطه
 دعوت
 بینماید
 و
 بقول
 شما
 تفسیر
 هم
 عظم
 آنست
 که
 حرف
 هر
 چهار
 طبع
 جمیع
 آینه
 خواند
 بر
 باقیه
 نوازه
 بنیات
 و
 بقول
 حرف
 جمیع
 اسماء
 الی
 اسم
 اعظم
 اندک
 هر
 کس
 از
 این
 علم

و خواندن انشراح حال آید و از همان اهم اعظم است صد و بیست و شش علم نامی بدانکه حق خدای
 عبارت از اعمال نفعیه که در نسبت و نسبت جزو هر جزوی چهارده ورق باشد و در زوایای آن
 خطهاست تقاضای آن بالا مذکور کرده باشد - طلال روح از کلمات شهوریه است ششاد بونی
 و مثل گوگرد که مانا گوگل گویند و از کلماتی طبع منقلب باشد نیز است گلزاره اب روان و در مضمون
 صمیمت دان و علاج جسمانی آنست هر کسی که در مرض است و طلال دارد و نام او نام مادرش ملحق ساخته است
 سال بگیرد و چنانچه طرح نماید اگر کلی مانند عارضه گرمی است حرارت دارد و طفا حرارت باید کرد و اگر
 مانند عارضه بادی است تهید نیز داخل باد است و اگر سرد ماند یعنی سرد است و اگر گرم ماند فرض طبعی است و هم
 علم خاص الاسما فی الدعوات در وقت آن اعداد و بانکه هر کسی که جلالی است حرف آن هم شش
 و بادی است در صحاح سریع الاجابت است اما ملاحظه وجوب دارد تمام است و هر تری که در جابت
 برای اینکلاف و محبت بجای آید در آن هم شرط ایضا آنست که حرف خانی و آبی باشد که همی بخوانند
 اجابت شود و در آن حرف نیست و هر تری که شش در نوع اعداد است آن هم برای جابت
 معلوم است بسیار است صد و بیست و شش علم خواص حرف فی الدعوات بدانکه حرف شش برای جابت
 مخصوص و حرف بادی برای تری اعداد و حرف آبی برای تسکین حرارت و حرف خانی برای تسکین
 سردی و کسب کار با صد و بیست و شش علم خواص حرف شش که در وقت آن اعداد و در آن علم
 نقوش الاسما جلالی و جمالی و مشترک بدانکه نقوش اجابت است از نقوشهای و نفس اعداد
 برای که اعداد و زجیه دارد آنرا در جری پیکند و آنچه اعداد و فریبه دارد و در شش شش پیکند و
 در کتاب جمیع اسماء در وقت درست دارد و بیشتر است و اگر اسماء جلالی را که داده و در جری پیکند
 در وقت کم آرد و بر طبعی عمل نماید شش اسماء جلالی را در نقوش شش قوت عمل کرده اند تا خیر پیکند
 و مشترک آن است که در تری و تریه بیشتر است آن است باشد چون حقایق جعفر در بعضی اعمال نقوش
 جمیع است انظار این علم ضرورت داشته اما اینجا بجایش ندارد و در رساله الواح قدسیه که در وقت
 فی علم کسب شجر آورد است صد و سی و شش علم اسماء جلالیه که کاشف است بدانکه با نقوش

علم خاص

علم خاص

علم خاص

علم خاص

علم خاص

رساله

و محبت الهی بیخ آفران و زمان نفس را آرام نه بر این محبت حرف و پاکی از شواهد مطالب است
 و نویسی باشد تا موجب گرفتاری و آنگاه از خود موهام نباشد و مکاشفات را در نظر نیارد و از غلبه
 کند صلا انظار نماید بگرد و طلب ذات آنها را حجاب نفس و اندوگاه و حقایق گویند کشف ظاهرا
 بخوشی و خشنود و اختیار کند و زبان دل خود را از تعلیمات باز دارد و هو شیوا باشد تا حرفی از حال
 منزه ندهد و بهر باره هم علم حرکات روحانیات روح ملکوتی را روح حیوانی بمنزله آینه است اگر چه
 حیوانی را که در ذات نفسیه پدید است روح ملکوتی در وجود او اگر نفس حیوانی مغلوب شد روح حیوانی
 بمنزله روحانی شده روح را حرکت از لطافت آرد انچه لطافت روح حیوانی و روح ملکوتی را تمییز
 خود میسازد آنچه گمان روح ملکوتی است از لطافت روح حیوانی است این حقایق را در اینجا گفتم
 نیست اما نتایج خفیه از این است قوت استخراج درست است فی الحقیقت این علم فی موهبت الهی نیست
 بی صلاح و بی نراست و بی انقیاد امر الهی قابل نیست و دست تقدیر این علم اولی مجازا و از حقوق
 خالق و مخلوق است و ارتباط او از حقوق رحمت بجان و دل باید که روح خود را در راحت بیاراند
 رحمت خود و اندام کلمه است صد و پانزدهم علم حرکات جسمانیه بدانکه حرکات جسمانیه از نفس
 است هر قدر که اشتغال با امر و آسایش است از اصل کار مجبور است صاحب محرم این علم را باید که از
 روح روحانی طلبد نه نفسانی بدانکه روح ملکوتی را روح حیوانی بمنزله نفس باه است صد و شانزدهم
 علم غلو و خلوت بدانکه غلو و خلوت را بجان و دل و زنجیر و ورزش آرد بیخ از تری از جمعی که باشد
 را سخر آشد و در ایام در واقع بود هر گاه چنین حال میسر آید نشود و خفته بر آن اندر منطبق علی لسان
 بروی غلو و نمایان خلوت کاملان را میسر است مبتدی را کوفته نهانی بی فوای است و توکل
 بر جمیع مطالب را شاید صد و هفتادم علم و هم بدانکه هم در آثار و احکام و خود از جمیع موهبت
 است و همه را شوق تمییز دایمی است و هم اظهار ملائک و اعوان از هم است یقین است که لطافت
 بوالی جسمی است آنچه کشف و کرامات باطن ریاضت است همه از او پرست از هم من فهم صد و
 پنجم علم الفهم یعنی در یافتن و درک کردن جمیع حرکات و مسکنات منافع و مضار یقین

علم در دنیا و آخرت

اهل دانش است که بی قوت فهم بزرگ طبع بر نیایند مگر شود و صد و نود و سه علم انظار بدانکه
 علم انظار با نوع است بعضی سرشود و بعضی بر اثر مستغنیات نظر اندر علم خبر و اشک و نظر اندر
 طبایع بهیت طالع انظار آوردن است اگر بحروف سعید است سعید و دارد اگر کس است شصت و نود
 اگر محتسب بطبایع اربع بهیت مرتبه آتش غالب و اندر بواسطه تقدم مثلما جز اول و حفر و دیگر و
 سیوم و خانه چهارم اسبج و پس تقدم حصول مطالب با نهایت وجوه روی آورده بودی از انظار
 صد و نود و سه علم انظار کتب الفرب این نظرین توشقی است که در ان نفع و ضرر نظور نباشد و در
 جعفر مستخرج را با دیگر نظر تحقیق اصل جعفر تا به اصل نامی شاید که ملاحظه سائل کند و آورده و بیست
 حصول مطلب نماید آنچه بعد از دستی استخراج باید نماید و با آنکه استخراج را بتبریات حریفانه
 موقوف بود وقت دیگر که صد و بیست و یکم علم انظار اشهرت نظر نفسانی است که نشاء و بیست
 است که مخالف انسان به حصول کمال انسانیت صد و بیست و دو و یکم علم شهود بالمشاهدات
 بدانکه نشاء در حرف آنست که تبه علوی و سفلی بدانکه هر حرف به بیست و شصت بطول مشهور است
 و خبر طبع آن از اعصاب ظاهر و با هر صد و بیست و سی و یکم علم اسما و زیر سجات چنانچه در
 اعمال سکندری و در حضرت بلیناس حکیم از زبان عبرانی کرده است ترجمه فارسی آن
 شایع است و لغوش در زیر سجات تجرید بیست و اما در علم جعفر کار نمی آید چنانکه نظر این علم آورده
 بسم الله الرحمن الرحیم ایها الاخ الاعز من الکبریة الامیر علیه السلام علیک طاعتین فی انجرف اجماع بعظم ما تشاء لک فی الامور
 و بهما ان کسین الاعضمان فان کنت تشوقا لهما و تتحققا باوصافهما فی الکبریة فها علم کان لک و لا فخر و لا غرور
 یکنان ان یشفع بهما لیک فذلک فضل من ان تکون ما لک انما و الیا فها انما لک علیک طریقتین فلیس کل الصلح
 جان الیه فی المقام و لا کس یحب عنده الا ان یزل موجوده و مستحان بر به و خالفه فنقول الطریقه الاولی جعفر
 ایضا فی استخراج الاسوالتی الالغاق لهما با بر از الضامیر و انظار الحقیقات و استعلام بالوجوب النیل الفکر
 بما فی نوحه با حاجات و هذا کما اول من موت و حیوات و خیر و شر و وقوع بحوادث و رفیع الالواقعات با کمال
 یرید ان نفس و یویشیح بالاولی غیر ما ذکر الطریقه الاولی که استخراج به الضامیر و الدفاتر من و نهایت فی الال

علم انظار با نوع است

والبعض غيرهما ونزهه الطريقة مما لا يعجز عن ان يحصوا ومن اخذ من البعض ومن اخذ من اخذ ولو لم يوسط
من قدره والخصا والواض من مطالعة العالم اليه رزما في المقام ونزهه ايضا يعود امره بالآخرة الى الاخذ من البعض
بوساطة تحقيق الطريقة الاولى في استخراج الاسئلة وانظار الاجوبة من غير الضمير والاحكام بنزهه الطريقة
يخرج منها كل ما يلزم وكل ما يرد ويجوز ان يضعه على بعض اقسام السؤال فيكون له في بعض اقسامه
واخراج وترتيب بدل واخذ نظيره وتوكيد في تكليف كل بنزهه بعض الاماكن بالنظر الى السؤال وبعضها بالنظر الى
الاعراض شيئا من نزهه الاعمال الا بالتمثال مع كونها مطلقا على بعض وقائق في كتب الاجال وحاجتها كالمعنى
سئل المثال استخراجها في نزهه الاوقات لبعض الامور السؤال بل للبعثرة ولينذروا والاحكام ان في استقبال
الزمان ولو وجد عين كسب شجرة ميسرة ويرين حتمتها الى عدد الحروف بحسب الحمل المعروف وهو المثل
في مطلق بعض النجوم كذا 10^6 10^5 10^4 10^3 10^2 10^1 10^0 10^{-1} 10^{-2} 10^{-3} 10^{-4} 10^{-5} 10^{-6} 10^{-7} 10^{-8} 10^{-9} 10^{-10}
الاجزاء 10^6 10^5 10^4 10^3 10^2 10^1 10^0 10^{-1} 10^{-2} 10^{-3} 10^{-4} 10^{-5} 10^{-6} 10^{-7} 10^{-8} 10^{-9} 10^{-10}
ثم كسب اسم اليوم ويوم السؤال وكان فيما علمناه اسبعت مكتبتنا كذا 10^6 10^5 10^4 10^3 10^2 10^1 10^0 10^{-1} 10^{-2} 10^{-3} 10^{-4} 10^{-5} 10^{-6} 10^{-7} 10^{-8} 10^{-9} 10^{-10}
ورزما الى عدد ثم كسب عدد ايام الشهر من يوم السؤال وانكم مضي وكان فيما علمناه يوم السبت السابع
والعشر من شهر رجب مكتبتنا العدد كذا 10^6 10^5 10^4 10^3 10^2 10^1 10^0 10^{-1} 10^{-2} 10^{-3} 10^{-4} 10^{-5} 10^{-6} 10^{-7} 10^{-8} 10^{-9} 10^{-10}
الاساعات من يوم الاساعات المنظمة ولو تخميننا وقد حاسبنا نحن فيما علمناه كان اهم السائل وهو انهم
الاسلطان مطهر خان والي خراسان فصلا لاعداد كذا 10^6 10^5 10^4 10^3 10^2 10^1 10^0 10^{-1} 10^{-2} 10^{-3} 10^{-4} 10^{-5} 10^{-6} 10^{-7} 10^{-8} 10^{-9} 10^{-10}
حروفهم كان السؤال واهم السائل ووالده واهم السائل ان ذلك لم يكن صريحا في السؤال ان ينسب الحروف لهم
سنة السؤال بالاسماء والعريضة وكذا الشهر بالتقديم والجمالية وانتم كسبته والقاسميين وغيرهما من الاسماء والسنة
من الهجرة وما يشابه وكان العمل حسن وجمع داوغي وطرقنا بنزهه تسع كل ذلك فانها هي اجماعنا فانها
الكبيرة التي لم يجز الاجودون تشبهها وقصر فيها ولكن استخراج كل بنزهه مما لا يسأل الا من شئناه وذا حد من الوجود
الوفى واخراج ماني ضميرنا برؤسنا على ما يحكي كونه في الطريقة الثانية عظم من ذلك والواصل اليه كالمعنى
اشدنا واخراج عدد جميع ما علمناه من اجزئيات والدقائق مكانا وزمانا وسائلا وسكوكا زخاهر وابطالنا

الخلال بدني في تسمية الالف في السوال الفرض حروف الاسما السؤل عنه خصوصا ال بحروف الاءاء التي هي من
 السموات والاشهر كات كان السبل بقول اي شي من غير ميلان ال في تسمية و الحاصل ان في المثال هذه الورد
 مما لا يقع في استخراج وغيره الخبيات ولكن نحن نذكر في الطريقة الثانية قاعدة بالعرف في استخراج صريحا كما في
 بل المقام الى استخراج غير المتشنيات صريحا ونصافا فتعلمها فان كنت لها الهامتها وال الفلا يسئل عن
 يسألون فقد طال الكلام فترجع الى استخراج غير المتشنيات من اسباب الاسماء التي يمكن سبطا وفردا صريحا
 فنقول عرفنا السابق فاعرف اللاحق وهو انك اذا وجدت الاعداد التي لدينا احاسن صدور في السوال فحرف
 اليوم و ايام الشهر وعرفنا في مثالنا ان كل كلمة تعرف ان كانت حاوية فاذا جمعت عليك ان تجعله حصصا مساوية
 متوازنة التي عشر مثلا او قريبا او نقصا على اغير فوصافا لدراية وانعم لكن لا بد ان لا يكون عدد حصصا قبل من
 ربع الف والى الة لا بد ان ربعه في هذا العلم وهي الجوزة نصفه والسطر والبسطة حتى يستخرج في ثلثي العمل بعد جمع الاعداد
 احصين التي هي تامة على المستخرجة وهي من الجوزة والسطر على مستخرجة وهي من البسطة والبيت والابرك من ان
 اخذ في تخصيص الاعداد فتصغيرها وتكبيرها متديان يسا في نصفه التي بمعنى هي يكون العمل متساوي من جانب الالف
 الى الامة وسما الى البسطة وسما الى الاعداد فيحصل كما طرية التمرن التي هي من عظم طرفه الجاه من هذا العلم
 ولا يتم الا يحصل التامة الذي يحتاج اليه الطريقة الاس من جانب يسا نصفه والاضاح وحرفه في تصغير في الكرات
 من الاعداد و برهن في علم حساب ان الكرات المترتبة المتباين من الاعداد ولا يمكن في الجمع والتصغير في الاعداد
 الا ضرب ولا التامة بالاجود والالاخفاء ليسا ربعه حساب فاذا عملت في كتاب خذوا انتم جمعت جمعوه صحت
 في تخصيص الالف في ناصف على كل وجهه او نصفه او جزء منه ما يسا في الاعداد وانقص منها ما يسا في
 الحاصل وتزنيلا فالتقل عن ذلك وسما ان مناسبة طريق تخصيصها الذي هو العدد في التسمية كما بعد ذلك فثبت ان
 ان لم يكن ضمنيها حتى حين فلا عرفنا هذه النسبة وعلمت بعد العمل في تخصيص عرفنا الجاه الجاه الذي كان
 قد عرفه وهو الواضع الذي كان في استخراج من سوا الالف بحروف جوبه طول الى ما يتناهي والاقص من
 سوا الالف بحروف وجوب انحصار فانية الانحصار خصوصا من كالمعين جاف من الاول يكون بقاعدة تصغيره التامة
 يكون بقاعدة التامة والتلفظ عليك بقاعدتين من هذه الاسماء ولا تخم غير كمال في هذا من غير انك

استخراج از بیت طالع تا آخر بیت ۲۸ باشد هم سعادت و حصول مطلبی بجهت تمام است و حرف می
 هست نقطه است تبدل عالی بخوبی است استخراج بیت طالع بجهت گذارنده تا پنجا بیت تمام
 بدانکه نقطه عبارت است از هر سوزن با دو کینه از موی اگر سه سوزن بیع شود کاشم از انب فرس بود
 سیوم علم بدانکه هر حرف از بیست و شش حرف است و هر حرف با دو سطر است و بیست و شش حرف
 اصل از بیست و شش حرف است و هر حرف با دو سطر است و بیست و شش حرف است و بیست و شش حرف
 استقاط از حرف یعنی دانستن استقاط حرف مگر از تمام و هر حرف را دستن حرف اول و آخر است
 که هر مکرر از دستا در ورق اول و صفح اول و وسط اول و خانه اول ۱۱۱۱ و خانه دوم ۱۱۱۱
 و خانه سیوم ۱۱۱۱ علی بن القیاس و الترتیب پس در استخراج حروف مکرر بقدر آن حصول
 سطلبا استقاط نماید هر چه علم از حروف ارواح عبارت است از نشانه اقوم حروف پانچیم
 و حرفی ارواح است اما این قول بصحت نمی پیوندد و پس بطریق دایره حروف نویسد قبل هر حرف
 که باشد روح آن حرف است و بعضی حکما و فخرانیه که در عرفات کمال اند میگویند که چون نکته مبدأ
 و نشانه حروف است پس نکته روح باشد چنانچه در چهارم معینده فایده بنظر آید همان نوع نکته در
 حرف نظر نماید اگر نکته از نکته الف و چهار نکته خلاف این سخن پسند طبع ایشان نیست میگویند که
 چون نکته شش طبق عرض در طول و در در هر حرفی که میشود حرف میگرد و پس یک نقطه است هر کس
 استخراج خود تکلف الا نکال نماند این قول از جمیع اقوال قوی و در بعضی گویند عدد حروف روح
 مثل فکده الف احد و این سه حرف است بنظر لیه و الیه ثلاثه در بعضی الف انه و باقی عدد با استقاط مکرر
 ۵۵ این عدد و ارواح حرف است اگر سه استخراج مصحف فاطم علی با ارواح حروف نماید بیست و شش استخراج
 تواند شد و بعضی گویند روح و دو نوع است کورا و کلمه ارواح حرف نورانی و ظلمانی هر کس طلبیست
 باین روایت ارواح حرف بیست و شش رفع یابند که خروج آن از مرتب حروف است و ارواح حروف با دو
 نصب بود که سطح و دو و اوصاف مکرر بود و ارواح حروف آبی گفته بود که روشش فروری است
 ارواح حروف خاکلی جز کم که در دو نوع است اگر احقاق با اول حرف نباشد نیز در بعضی بود که شاره

در استخراج حروف
 در استخراج حروف
 در استخراج حروف

رسالة الجفر

هو غاية حد الابرار ونهاية نيات رسم الاطهار ولا يجيب عن اوراق سوزنا هذه بالمطالع من شخص اشد خلقه
الايان ومن يعلم المنة يستحقه الكتمان في رتبنا سبب القوت نيات بر صرح من الصدور والتمت نيات سببها الجبر
في كل الورد وهذا من تناسيب النظائر لان اروت صرح من ذلك فز على المائة عشرة وواحد المشرقات احد اورد
والالف مائة وعشرون واحدا وكذا الف نقصان اوزدت الماية مثل الف وعشتر الالف ومائة الالف وعلى الالف في
المترتبة المترتبة عشرة الف مائة الف الف الف وكذا اورد بما يصح لك سور اول وجزءه في نقصان بزوان القدر
على تصحيح يحصل فجاز وعلى التساويات وتقسيم ايضا اني ما يوزن او قبل الاخر فتمت للاختيار من اجل تصحيحها
الحط واما سبب في قلب العظيمة ولا يفيد في نظر على العجالة والى التناسبات والتمت فترت وان نظرت في عشرات
الواحد واحد عشرات كان اصل من عشرة عدد يمكن لك استخراج الجواب بحيث اذا وضعت للخصم جعلت في مطر وضعت
توجه النظر في خروج الجواب من النظر ابرياء القليل ولكنه يخرج الى زيادة وتختلف والتكليس بعد اربعة النظر ابرياء عظيمة
فالمبتدئ لا بد ان يعلم بالتقليد والطريقة استخراج في ان تقع الاعاود واتخذ بحسب ما يخصه من حساب الجفر
التي من الاحاد الى المشرقة ومنها الى المائة ومنها الى الالف وكذا تسمى بها الطريقة التذلل وكان واقع الجفر
يتخرج من دون التقليد بسهولة رترة اذا علمت هذه الطريقة في استخراج الضميمة الجيبا يتخرج الجواب صريحا
وهذا مما جربناه واما الطريقة الثانية التي تذكرها مما استخراج الضميمة صريحا في نفس فان كنت تريد حفظ اصل
واعلم ان ما فيها يحصل العلوم التي هي نور العقب من علامات العارفة ان اذا اطلع العبد على القاعدة التي فيها
على احد الورد ايجمل بها نظرا فانها في القلب وبيان المكنونات والنجيبات في انوار الوهم فهو المنفصل المميز بين الام
وغير الام واهل كان كغيره نحوها كما هو الواقع على الجيبين من الالف والام ولكن من المرددة الشائعة
جزءا من الغلب فانهم الناس واعد من فرق العادات فبما يسمي والقاء الاحمال على ما كان ساني في الامر بطريقه
او في اصل ما يمكن عدد يحصل الوردية وهو سبب الاشتغال على ما اخذ لفقه المفسر وهو لفقه المفسر ان اشتغال
على بيت اويوت يكون كل بيت شتم على شخصه وتخصه في قسم الجهور والاول الى اربعة اقسام وهذه الامر لكي
كثير لم يولد بسهولة فيما اذا كان عدد يحصل الفقص من ستة عشر رترة كما ان يحصل على حصل الالف الفقص من
سبعة عشر رترة في النحالي وعدم زيادة في الفقص فانها في الاول من اصل والفق الاخر فتمت ان اروت بمطالع

في القواعد

بقاعدة تصحيح وبنانية التفسير كسنت فانما اخرج جواب من سوال السائل جوابا مستندا وكيف ما روت
 بالتصحيح او المراد في ما روت من تقدير المصطلح اليه يكون بعد واحد السؤال لو كان وحده
 المستند وما هو ثانيا يكون حرف جواب على واحد السؤال ولو كان وحده انشئت وما هو ثانيا من الامور
 العربية فما اعتبرها او في الابدان رزق اذا جعلت في بعض المراكب كالسور الحسامي المكنى بك جعل حروف الجواب
 الواحد المستندة الى الالائي وهذا ضرب من الالائي فانهم ذلك كمن يبيننا رزق لكل حرف التظهير عند التقاء
 والتظهير الالائي المتعارفة المتعدي كما في سبغ في حرف قد شرب شرب في حرف قد شرب في حرف قد شرب
 الطبيعية ولما دخل عظيم في قاعدة الاستخراج ان شئت وارتب جريا لئلا يالائتا حامي وكان بعض من روت
 التي يخرج بقاعدة اجهزة وبهذه القاعدة قد استخرج بعض من قصاصه ان ابن ثابت ما من النبي صلى الله عليه
 من اولها الى آخرها ولم يكن فيها عجز ولا نقص قل وكان اسجودا انكلمات ربي لغد العجز بل ان تصدقها
 ربي ولو يسا بمشاهدة تعرفت الباطن مع ان السبع بطون فاكتمه وصد من التساؤل الاعلم باله والاول تصحيح
 الا عظم وهو قد رزق ربما تفصل في استخراجها وان زيادة ونقصان بالنظر الى حال العقل لا يعلو ودين بوضوح
 فوالبقيت في حال الفيد ايضا رزق ان شئت بحالته انة اجهزة نظائر الحروف الحجازية في استخراجها بالترتيب
 اصح مما كان يخرج بالاقالي او الطبيعية فخل عظيم في باب الحروف وادبها باستخراج اجهزة وبغيره علوم لا يخرج كما هو
 بالتظهير الاول كسنة كيمياء وحيها والكنها فلا عن ذلك رزق تفصل عن اذرة واهتمام الواقع وتبشيرها
 القاعدة الثانية من كتاب الامور في استخراج القضاة والتجديدات في الارض اذ في العباد وغيره او مسائل ذلك
 في القاعدة من عظم الانقسام حسب الاوضاع من اجهزة اجماع وطرقه مختصر المقال كونه الاوضاع الاعمال
 تبرز اليها فاجل بعد بطر حروف السؤال الحروف العامة للاعداد واعدد انكاسا سابقا جميعا غير ان احد حروفها
 اولها وعمل في تخصيصها في معاملة في القاعدة الاولى ثلثه اعمال الاولى زيادة الاول على الاخرة بالعكس
 تصحيحا الثاني نقصان الاوسط من الطرفين وبالعكس سقاطا وتوحيضا وتصحيحا الثالث القطر النقص في الاول والاعمال
 تحريم بعض الاشياء وتمام العمل بما هو الا تمام في القاعدة الاولى التي ذكرها فان كنت من خالص المؤمنين او من
 بيت النبوة والظلمين اعز الله امرهم عليهم السلام من عليهم الى ابد يوم لا صدك لصدك الى ابد قاعدة كما انكاسا في الابدان

در سال هجری

بود الا خلاصه در این مقامه الا اعتبار بهم و نه بخلاف العیب الا مثل هولا و فلا لغز حزنات و الی هذا و کما یحتمل و
 بعد از آنکه در هند و لشکر فی الاول و الآخر و الصلواته علی رسول الله و علی علی باب رزیده العلم علی سراسر الامم و اولاد
 الکرام و دیگرند علی فلک کان الفرض من بقره القاعده الاخری فی استخراج المستطاب و خصوصاً من بحرف الف و الم
 الحروف و مثبتیه و منفیه الحروف و اطرین الملک فیما بقی بعد من بحرف و اطرین التراز و الاثر و اطرین بطریق
 کتیبین من کتبنا یصل بحروف استعمالیون بقیتت نامه السؤال بحساب کمال که بقدر اتم اول فیه الاحاد و اولاده
 و اشته الحروف و بعد عدد حروف و الصوره و معانی و مستقیمه و مخفی و عدد و موجوده و ششانه و ششانه و نظیره و غیره
 ابع و ده و نرح طاق شست و فوشی کمال من سن عت ص ریح ضی ظریغ
 صمد و بست و چهارم علم بصورت و مناخ بدانکه علم الهی است که من حکمت علم من
 سلم شجا و اگر حرف صورت است از ان قبل آریم همه فرانی اند و منافع آن در زبان مبتدی است
 بدانکه در حیوان نامه ما بی مای زبان ندارد و مار گوش ندارد و عقرب ناپیدا و ماوراء او چشم بسته
 عمل چنان می آید که عقرب ناپیدا است هر گاه ماه در عقرب باشد و تحت الشعاع بود حرف
 صورت را و درین عقرب انداخته جسم کند و گوش بندی یا زبان بندی مای هر زبان
 نیست که خوبید صمد و بست و پنجم علم از ان و مجلس القوی معلوم است که برای شمیمت نفس
 این عمل بسودا است صمد و بست و شش کشف علم ناطقه بدانکه در شرح و مملوق است و نون ظاهر
 حیوانه باقیه تحقیق آن همه علم است صمد و بست و هفتم علم نفس است نفس است مطهره او است
 سطلیه ان است که هیچ اعمال او در متابعت حضرت خدا است علی الامم علیه السلام و اولاد
 و وجهین و درو گاهی برینگی و گاهی بری و داره همیشه در بعضی شیطانی است صمد و بست
 هر شتم تمام عالم انجیال و انشال بدانکه آنچه در عالم شهادت است تمام شیوه و حال انشال منظر
 می آید بقامتک پس منش و نمود در عالم انشال او در خیال باشد بدانکه بعضی امور در انشال
 می آید که در خیال نیامده باشد پس این انشال در نظره من هر خیال باشد جواب و در مرتبه
 متصل فصول متصل نیست که آنچه در و مشغول بود و کار با شریک باشد و علم انشال خوده آنرا در

در سال هجری

در سال هجری

در سال هجری

اعتبار است مگر این که گفته اند و بعضی گفته اند که آنچه که در خیال نیامده باشد از این اعتبار آن
 تمام است باین معنی که صاحب نام صالح باشد و بطور آیه و اگر یا بودگی نفس است و نسبت و نسبت
 صد و بیست و نهم علم استبراح بحروف با شادان بحروف من اعم اعمال جبر است و حصول از حروف
 حاصل است چنانچه مثال در اعمال خواهد نمود انشاء الله تعالی صد و سی و ام علم و وضع اینها
 و تعداد و ثبات و تصفیه و بر بعضی حروف سر فروع است لغوی و مسوری و کتبونی که در آن گذارنده و تعداد
 هر حرف از اینها بخانه است و همان عدد را تصفیه و بر بعضی و ثلثه ساختن بود است صد و سی و نهم
 علم معرفت نام صده و صد و سی و دو و یک علم معرفت تمام تحسین برانکه نام صده و بیست که
 حروف طالبی مثل ثلثه باشد این اعداد حروف و حروف طالبی مع اعداد در آن تبدیل
 عربی بر فیه بر فغان همه را تعداد و نوده مدخل ثلثه باشد این همه خارج بر آورده ز نام تغییر نکرد
 کند خارج اخیر را بنظر داشته حروف مطلوب مدخل ثلثه گفته بعد از آن اعداد حروف مطلوب است
 اعداد مدخل آن بعد او عربیه و حرفیه برود آن همه تعداد کند مدخل ثلثه باشد این همه خارج بر
 ز نام غیر تکرار حروف کند خارج اخیر را بخانه اول طالب بعد حروف متحدیه موافق سازد و در حروف
 همین را خالص از تکرار کرده ز نام که تا اول حرف مطلوب پایان اول حرف طالب باشد این نوع
 عمل آوردن سعد بود و اگر خلاف این معنی بود پس است صد و سی و بی و هم علم معرفت احکام
 احکام خبر چهار نوع است یا طلب جلالی و جمالی یا غالب جلالی اگر حروف طالبی است که در
 اول مسائل وارد صورت است سعادت اما تجمل درین حکم سریت و اگر حروف آتشی باشد
 هر طام حصول معرفت مطلوب است این نیت در جز اول و در صفحه ۵۵ و در سطر ۹ و در خانه ۱۳
 ازین ۱۴ خانه اول که تا قبل این خانه است احوال صحیح در همین جزو صفی و سطر و در خانه ۲
 است احوال باقی مخیر است و از بیت طالب ۲۴۲ همین جزو صفی و سطر و در خانه ۱۴ همین جزو صفی
 احوال حال است و ازین بیت که در اول و صفی ۵۵ و سطر ۹ و در خانه ۲۸ تا خانه ۱۲ همین جزو صفی
 سطر ۱۴ تا خانه ۱۴ تا احوال متصل است و اول ازین حکم خبر اینها نیت صد و سی و چهارم علم

عالمی

عالمی

عالمی

عالمی

معرفت ملائکه سما و علوی و غلیبه سابق احوال هر که در احکام مذکور شد اگر ملائکه بحروف اتمی ازین طبع حاصل
 دارند و اگر بحروف بادی آیند بطبع خود و بحال خود آیند که از شرارت مطلب رایز درازند و اگر آبی بود
 باشند طبع بدستند در درود موسی و آنچه علم معاون از خیزد یعنی و کوهی که زمین نیست تعلیم آنچه
 تعلق دارد بر عمل معدن سرسبز است نام موکل آن از قبایل است و زمین می که تعلق بر مثنی دارد و معدن
 نامی است و زمین می که تعلق بر مریخ دارد و معدن آن آهن است موکل بسیار زمین است و زمین می که تعلق بر
 معدن آن زراست نام موکل آن کلسا میل است برای آنکه میخک کند و در مکتبنا برای آنکه عمل آرد
 و زمین می که تعلق بر زهره دارد و معدن آن مس است نام موکل آن آهن است و زمین می که تعلق بر قمر دارد
 معدن آن نقره است نام موکل آن تقدیل است و زمین می که تعلق بر عطارد دارد و معدن بسیار است
 است و وکلان اسکا میل و هر کمان دران زمین بود است صد موسی و ششم علم است و زمین می که تعلق بر
 در آنکه تخمین دانش را در تشخیص کاری نیست اما در آنکه این علم در علوم مذکور شده جمعا می آرد و اگر
 خواهم که تشخیص حیوانات کند اول باید که تطهیر خود حاصل آرد بعد در وقت سوره جن را با عدد اولی
 حروف این سعیده میامی که از نمز و آن عدد لجن بر بیرون آورده باشد زمین کرده بخواند اگر ضرر صحیح
 نیز آید بر جگر هم اسما آتی عدد صحیح بر آورده چنین اعداد و زمین کرده بخواند جنیات مستخر و طبع شوند
 هر چه فرمائی و آنچه گوئی و هر چه بخواهی همه آن کارها کنند و یا آنکه این عمل دعوت مخصوصه تشخیص
 بکتابت نوش خواند و بخورات سعیده بجا برود و ترک حیوانات کند چون بکتابت نوش حاضر بود و جن
 جنیات حاضر شوند و سخن کردند و تشخیص انفس با عدد اتم مطلوب سوره فاتحه دعوت کند و یا آنکه
 اتم طالع مطلوب را از تاریخ کند چنانچه سابق بیان کرده شد صد موسی و ششم علم است و زمین می که تعلق بر
 بروج اتمس القم از تقویم ظاهر است در استخراج جفر هم مطالب است و بروج کشمکش قمر است
 حروف و موکل آن میگردد قبل ازین تحریر یافته صد موسی و ششم علم موکل حروف و موکل
 آن میگردد چنانچه بالا مذکور شده صد موسی و ششم علم طابع حروف اگر کمال بیت حرف است
 آید بر سرعت حصول مطلوب است اگر بادی آید مگر زمین است اگر آبی آید میخک شود و اگر خاکی آید

علم غیبی است

علم غیبی است

علم غیبی است

آن نقش در پشت بصایب چو منته بود قیام اکنت این مرد هر طرف نشو و این فرج بسیار است
 و در سکنندی نوشته حکیمی شیمی رحمة الله علیه در رساله اعمال حروف سیکو میگوید چون خوابی که در نجی
 بنشین رسائی بر پوست خورک و با نخت داده باشد صورت گادری نگار بزرگ و وزب نگار چون
 خوشه کنه ز نام او بنام ماورا و هر روز قه پله بنویسد و بر پشت آن خرقة صفت لام نویسد که
 نه لفظی است که نقل ازق ابا بیکه نمیشد خوش باشد تر سنج زحل و یامرنج آنرا در پیچیده کن کند و در
 وی آنکس بیخهای او که گوی منبتا خود ما زبانی که در من نام ماورا او را آنچه خواهد از سنج یاد کند شکل گنگ
 حصه و چهل روز قهر علم اطلاق فی اشهرات الارضیه الفاکینین اسما لفظ و نقل این علم را
 بمل جبر کجاری و سبائی زیادت ایچون در علوم شمرده یعنی از احوال آن یقین میوسته می آید که
 خواب از احوال شخص اطلاع یابد آن شخص را در آفتاب ایستاده کند و در سطح است برود و دور از کند و نظر
 خود بسایه او اندازد و خود را حرکت ندهد چندان نظر خود بندد که چشم خود را فلک کند سایه او در نظر آید
 در ستاره ها باشد هر چه هست و اگر مورد نظر نماید بر در و او را در تمام گوشه اگر هست است
 برادر کالان دوست پسر با در خود و از آن فایده پیمان زن و اگر شست در نظر سایه اولاد و اگر سینه
 ندارد و در صاحب تمام گشته این مثل منهدون است تجربه میوسته همه و چهل شبست علم
 صافی از تیات باضا میر و علم الواح نقوش علم خیا به انکه از روش در هر ایامی بر لمای پیدا
 آید تعبیر است که قوت ایمان و یقین بقدرت الهی در ظاهر عالم پیدا آید و اگر عکس بود و علم
 الواح نقوش در تکیه و حصول المطالب من کفر با تکیه بخود مباد که نقوش الواح تکیه
 و رسته تا صد و ده روز نقوش تحریر آورد و اینها بخوابش ندارد و طریقی حصول مطالب تکیه است
 که احوال سائل بنویسد و حروف را از کلمات الص نماید نام اول یا ثانیه کلید اوید که از حال سائل معلوم
 توان کرد و پیدا آید این عمل بطریق صحف آدم است که قدما با شرا قه بران حکم کرده اند و نبوی دیگر این
 اعمال است که طلب سائل فرزند بنویسد و ساعت تحریر یا نیز حرف بنویسد که اگر ساعت اول
 یوم باشد حرف بنویسد و در دوم یوم بنویسد و در سوم را بنویسد نیز و در چهارم یوم بنویسد و در پنجم

علم جبر کجاری

علم جبر کجاری

۱۰۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

علم حروف

علم حروف

علم حروف

علم حروف

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

اعداد و اشکات و مات است و از بیخنی تو اندر خواند آنکه در واج ننگند اندر شهودی است آنکه در واج
حروف اعراب گفته اند صورت حرف تا موب نشود متوان خوانند پس اول نیست که اعراب بیخ حرف بود
از اول تا پنج بطون ششم متفرقه گویند که از آن چهار حرف بهم رسد از بطون ششم تا بیستم
نیز علاوه بر همین بیست سه حرف که در کتب الاعمال نامند ششم علم جزو حروف یعنی با و اش و جزو حروف
بود این بدل کردن حرف بجز چند نوع است بعضی حروف را مقوی و مرفی حرفت بدل کنند اما در بدل
کردن قریب هر حرف را نگاه دارند چنانچه حرف بادی مقوی حروف آتشی است حروف تشنی مرفی حروف
بادی است حروف آبی مقوی حروف خاکی است و خاکی مرفی آبی این عمل را در این نیز گویند و بعضی
جزو حروف عبارت از آن دانند که الف مع مینا الف است تجا و ب کتاب بنفای میشود و از حرف ب
تتا نمیداد و مینا علی نه الفقیاس جمع به مینا ت نموده جعل آنرا حرف گیرند این مثل ترتیب حروف
مخارج است و حروف نیز گویند بعضی از جزو حروف تجا و مینا مینا اما عمل اول صحیح و قوی است
بسیار علم ترتیب حروف ترتیب حروف سه نوع است اول آنست که حرف اعداد و حروف باشد
عبارات بر مات بود و مات بر الف ترتیب بجدی و دیگر ترتیب طبائع الحروف که حروف آتشی را تقدیم
حرف بادی و حروف بادی را تقدیم بر حروف آبی را تقدیم بر حروف خاکی سه نوع ترتیب حروف تجا و مینا
کنند ششم علم اعوان الحروف اعوان عبارت است از خدا و ملائکه و اعوان حروف برین ترتیب است
اعوان اللطیف قید لوش و از ت بوش و از ج بیوش و از د و لوش و از ه هم بیوش و از و
لوش و از ز کوش و از ح بیوش و از ط هر لوش و از ث کوش و از د کت فروش و از ل طوش
درین اسم اختلاف است و از س صعیوش و از ع عین و از ف و از ق قلیوش و از ق قلیوش
و از ر ریش و از ت بطوش و از ث بلجیوش و از ح و لایوش و از و لایوش و از ز لایوش و از ح
غایوش و از ط غفوش و از ع عین و از ن لوش و از ن اسماء اعوان اختلاف بسیار است چنانچه در
ششم علم اوزان حروف وزن حروف بدو نوع است یکی اوزان حروف بجدی است پس حروف که
در مراتب هر دو استند با حروف تجا و مینا که از آن عدد صحیح شود هر حرف که بیان عدد و اوزان

و

و

و

و

و در بنویسند و آب و صوف آن لطیف و پاک باشد و یک دولت دو کس نویسد که خوش است و این
 آن همدا نفع آن کتاب سده باشد و اگر چه نویسد دست کافر زبان باز رود و عام سودا و تقوی
 اکتست که بر حرف نموشش نباشد و حرف را واضح تحریر کند علم تبدیل بحرف یعنی بحرف غزنی
 تبدیل نماید بعد از برهینات حرف عوض آن آرد و بینات تا نسبت و پشت بطون نوده بشود
 لا شایسته و تقالی و بینات آنرا گویند که زبر بر سه حرف لغوی باشد چون زبر لفظ شود مع بینات
 شود اگر دو صد و پنجاه و سیوم علم صد نام و صد اول درون از آن مطلب بن طریق استخراج
 این و علم و هر نام مثلاً بطریق نمسه پنجگانه از هر یک حرف واحد است و این پنج حرفه توانی
 نویسه بعد از آن از هر یک حرف ثانی بگیرد یعنی تریخ عدد واحد آنرا بتوانی تحریر و چون تمام حرف
 از نمسه نوشته نام کشد اول نگاه بر صد بنام کند تا بخا احوال ماضی سپید است نظر در کتاب نام
 کند احوال حال بود و آنجا باید و حرف و هر نام از احوال استقبال نمود آید این تخصیص در حکم
 بقدری نماید انشاء الله تعالی و این استخراج یک تخمین است صد و پنجاه و چهارم علم اقلام
 در مفردات مثلث مثل آرنه باید که در ساعت زحل ساخته باشند و در مقدار ساعته
 کنند و در مفردات بعد از تسعیر عمل مرغ نمایند و در وجبات که بر اینلاف عمل کنند در ساعت شکر
 سازند و اگر برای تخمیر وجبات نویسه نظر باید که در ساعت شمس کنند و اگر برای ساقب تخمیر کنند ساعت
 عطارد باید کرد و اگر برای تخمیر در پیشوا و حکام عمل کنند ساعت قمر باید کرد صد و پنجاه و پنجم علم
 او حق و حرف خوانم بحرف با کلا احق حرف است که سخن باشد بحرف دیگر و خوانم نیز در پیشوا
 آو خرد و علم طالع بیت فجر و حرف الکل که ایند طلع نظر سائل گفت و گوی بسیار بود مثل شمشیر
 ضیق این و طبع شمس غت ش جزو ۲۱ و صفر ۲۸ و سطر ۲۳ صد و پنجاه و ششم علم بطلان اعدا
 به آنکه بسط اعدا و به نماید م و البسط اعدا و ح و ش م این اربعه یعنی اربع این اعداوی بود
 حصول مطلب بجز از بحرف بر نوزد و حرف غزنی را بر تبیه حرف طباطبائی که تقوی و حرفی بود و بدین
 که مقصود بصورت این النوع استخراج اصل است از خبر جانی و بسا عمل در دست است علم طباطبائی

علم در پنجاه و سیوم

علم در پنجاه و چهارم

علم در پنجاه و پنجم

علم در پنجاه و ششم

را بدل میکند ببل بیست شش حرف و در عرض عالی و انکس سایر اشرف و مشاک اول بحکم نظم
 که در هر حرف تغییر نماند و خدای تعالی در این کتاب علم کرده و هر یک از حروف را جایز یا نه
 و قوا و تغییر و خواص و نفع خود را در این کتاب تفسیر نموده و هر حرف را در این کتاب
 و حجاب لغوی و مطلوب و اتحاد و الا انوار و تسمیه و حروف قبول شدن و در خلق و اجابت و منافعه
 و اخذ المال و فرب و جمیع الامور و حجاب جمیع المطالب لغایت اعتناست داشته اند با تمام دارد
 رساله بجز نقوش فی علم الکتاب و تفسیر این معنی نوشته و مکرر در اعمال پیوسته که بالا ازین عمل پیوسته
 نیست مگر در عمل سکندر که در نقوش شکل حیوانات و حروف سابق است که عمل این اقوی است
 این اکثر اعمال آن فعل اول در دنیا از سر بر اجابت است و در طلق صدقه و شصتت علم بسبب لغوی
 و بسبب ظاهر حروف بظاهر حروف علم بظواهری عبارت است از قوت دادن حرف بحسب لغت و درین
 نفس خود یعنی در عین حروف و با قوت نماید بطریق قوی یا شدن این بسبب که هر حرفی نسبت به بطن
 حرف است و باطن حرف یا ظاهر حرف است در ظاهر حرف یا ضرب باطن است و در ظاهر اجابت است
 و در کتب مبتدی این هر سه طریق را در هر حرفی نماید و مثلاً خود هستیم که م محمد را بسبب که در هر حرف اول پس هم که
 عدد او ۴ است و در ۳ ضرب کرده یکبار شش شده حرف فرغ نمودند که هر دو بعین است
 ضرب کرده در بعین که ۳ ضرب است حاصل شده طافص می فرغ پس از حروف هر دو
 ضرب کرده طافص شد و در حرف ضرب کرده ت فرغ شد ص و در ضرب کرده فرغ شد غ
 پس می راور می تی شد با ترغ را در غ ضرب کرده و د ناک شد حرف فرغ سج فرغ با ترغ می ورق
 می غ شد باز غ در ضرب فرغ ق غ شد نوع دیگر ضرب با ترغ حرف ابجدی ضرب کنند
 م محمد که ۴۰ است بترتیب با هم محمد که ۴۰ ضرب است و ترتیبی ضرب کرده ۴۰ شد شرح محمد که ۴۰
 است و در حقیقت که ششم مرتبه است ضرب کرده چهار مرتبه شد باز اول حقی که چهار مرتبه است در
 ابجدی در اول هشت مرتبه ضرب کرده شد ۴۰ شد که باز در اول عدد ۴۰ عدد و بیست است
 و در عین او ضرب کرده یکبار و در بسبب شرح شد بیست حرف ابجدی ازین خود نامه حاصل شد این

این
 عمل
 است
 که
 در
 نقوش
 سکندر
 است
 که
 در
 عمل
 این
 اقوی
 است

ح غ ط ص ظ ح و س ح خ ط اس ق ه ک ا ب خ ع ط اص م ا د س ق ه ک ا ب خ ط ق و و
 بسط تقوی نوعی که ظاهر حروف فرب و رها بر نشت اول به بنید که وقت رخند مردم تبه است
 از هر تبه یکی از آنرا اقتدار کند و شکل هر که در مرتبه ۲۲ است در ۲۲ کرده ۶۶ شد و در ۶۶
 ۹۰ است آنرا در ۲۲ ضرب کرده ۲۱۶ شد صد و شصت و یکی علی بسط اضعاف حروف
 عبارات است از دو چندان ساختن اعداد حروف که بحسب اعدادی که نمایم است ایشان از
 اعتبار بشمارا شود که هر یک را بسط اضعاف کند و از آن حروف حاصل آید مرقع اضعاف کرده است
 ح را تصحیف نموده شد وی شد باز مراف آمده و ال راج گشت مجموع حروف مستعمله ازین بسط
 زیر عددی این شد حرف دی ف ض ح و اضعاف نمودن حروف ملفوظی و سروری و مکتوبی که از
 بابیه من تصحیف آن حرف می باز کم کند و ال ملفوظی تصحیف باشد حروف حاصل
 ف ق ح ی ح و اضعاف مع ابیاتی از ف ق ح ی ف ق ح ی ف ق ح ی ف ق ح ی ف ق ح ی ف ق ح ی ف ق ح ی
 بسط تکسیر عبارات است از حاصل آوردن حروف از حروف دیگر نوعی که کسورات تصحیفی را
 کنند و هر کسری حروفی بگیرند شمال هم محذره ۲۲ است نصف کرده و کسورات مرتب است
 می باشد و از کسورات ثلثه پیروده است ناقص که می باشد و قس علی ذلک الحروف الاعمال
 پس بر شریک اند نصف و ربع ثلثه تا عشر از مجموع حاصل حروف از بسط کسورات است که می
 بسط که می باشد و اضعاف کلیه کسورات نیست که از هر عددی نصف و ربع و ثلثه و ششم و
 ثمانیه و تسع بگیرد این اعداد کسورات گویند بشمار از ده نصفه هم ربعه ۳ ثلثه هم ششم ۴
 صد و سی و کسور ۱۲ و سی و کسور ۱۰ و ثلثه ۹ و صد و شصت و سی و کسور ۶
 تا پنج و یک یوزین انواع استخراج است و ذکر آن گذشته اما این تا پنج نیز یکند و بنیهای این
 تا پنج کنند بر اکثر انواع است اول حروف تجویف حروف بجز بیوم حروف طبری و غیره چهار
 حروف بر وجهی و پنج حروف سیاره است بعد از بیوم حروف و ازین بیوم او تا و الحروف هشتم از
 پنج الحروف پس تا پنج و در مجموع اعمال حروف بطلب می رسانند و شصت و چهارم هم بسط

حروف فرب و رها بر نشت اول به بنید که وقت رخند مردم تبه است

بسط تکسیر عبارات است از حاصل آوردن حروف از حروف دیگر نوعی که کسورات تصحیفی را کنند

تا پنج و یک یوزین انواع استخراج است و ذکر آن گذشته اما این تا پنج نیز یکند و بنیهای این تا پنج کنند

حروف بر وجهی و پنج حروف سیاره است بعد از بیوم حروف و ازین بیوم او تا و الحروف هشتم از پنج الحروف پس تا پنج و در مجموع اعمال حروف بطلب می رسانند و شصت و چهارم هم بسط

غریب الیست عبارت از اعمال طبیعی باشد مثلاً حروف آتشی از هم طبایع تقدم در او در حروف
 باوی بر اتمه قرار آن بحروف آتشی گفته در حروف آتشی را با حروف باوی اتقوی سازند حروف
 آتشی را ترفع سه در اعمال و خواص پنهانچه در اسم ناز قلب الف آتشی و خواص او آنست که سوز
 حرارت و نقص و ملک دارد و در اسم نور قلبه و او باوی است خواه آنست که در وقت طوبی است
 دارد که آرام مرغ افزاست و خواص حروف در جمیع امور ثابت هر حرفی خاصیتی خاص دارد و
 ترکیب کردن حروف آتشی به یاد بقوت آتش است علی هذا القیاس و حروف آبی را تقوی
 نمایند چون خاک که مرغ به آبی گفته در تفریح یا در آتش از اصل حقیقت اگر باوی باشد آتش متحرک
 فتنه و در تفریح آب به خاک از طبع مجاز است مثلاً ابر بر نزول باران تحقق زش و مخلوق جدید
 آتش از نام آن نزول با ازان زرم س ج وی ل ق ر خالص آن نزول با ارم س ج
 ی ق غریزی آن م ج که بی ف ن ت و ج ط ز نام درست شد قول اولان تین است پس ط
 ج ه و ک م ت ا ن ب ت ج ا و ی ت ب د ت نصفه و ی م ی بنیة حاصل به با و تر شا و یه حاصل
 سازد پس علی اینک صفت و پنجم علی بسط حروف مع الیینات بقدر تازیم که استخراج اول
 سائل درست ازان توان کردند آن بسط انواع است اول بسط حروف زبر است چنانچه الف
 بستند و بارانشنا و ج را آتش علی هذا القیاس پس حروف بسط عددی بر این باشد و ا ن ش ل
 ش ا ر ب ع ج م س ا ت س ب ع ش م ا ن ت س ع ع ش ع ر و ی ا ن ش ل ش ی ا ن ا
 ع ی ش ا خ م س ن ی ن س ت ی ن س ب ع ا ن ش م ا ن ی ن ت س ع ی ا ن م ای ح م
 ا ت ی ن ش ل ش م ای ه ا ر ب ع م ای ه خ م س م ای ه س ت م ای ح س ب ا ع
 م ای ه ش م ا ن م ای د ت س ع م ای ه ا ل ف حروف غیر مکرر و یه نیست ا ج و ش ن
 ل ر ب ع ا ح م س ت ه ش ی د ف د و م بسط حروف مع الیینات الف الف لام فایا الف جیم
 جیم یا ییم علی هذا القیاس الی آخر حروف بیوم مع طایع الحروف بدانکه طبایع حروف طبایع عند است
 از ابا عرب مقرر آن گرفته از اعراب حرف استانده مثلاً الف آتشی است اعراب ر ف یس الف

در حروف آتشی
 در حروف باوی

از رفت شروع نویسد با وی بی آن من است نویسد علی بن ابراهیم القیاس در صورت مشاهده تقاطع و تکرار
 نمود و عدد در جدول سابق با عدد دیگر ضرب نماید آنچه حاصل شود با آن اعداد داخل سابق ضرب کند
 حاصل شود پس نمود و بعد از اوست بر جدولی کند بالای آن نویسد آنچه حاصل از ایتطالع سابق است
 مثلاً سوال سال از این چنین مال از سلطان عصر بود پس هم ۳۳ رفیع ۴۰ رفیع ۳۰ رفیع ۱۱ رفیع ۱۱

۱ رفیع ۱۱ رفیع ۱۱ رفیع ۱۱ رفیع ۱۱ رفیع
 ۲ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق
 ۳ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق
 ۴ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق
 ۵ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق
 ۶ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق
 ۷ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق
 ۸ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق
 ۹ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق
 ۱۰ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق ۱۱ رفیق

۱	۲	۳	۴	۵
۲	۳	۴	۵	۶
۳	۴	۵	۶	۷
۴	۵	۶	۷	۸
۵	۶	۷	۸	۹
۶	۷	۸	۹	۱۰
۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴

عدد جزوه جعفر است که بیشتر و یکبار و نه صد و پنجاه و دو
 عدد است تقسیم نماید آنچه نتایج است از تقسیم عدد
 بیوت استخراج است و آنچه بالا است اعداد و حرفت
 بیوت استخراج از آن توان کرد و در این صفر جعفر بیوت ۵۸۳

مسئله در فخر ۴ ضرب کردیم عدد بیوت بعد از مسطور حاصل شد ۴۱۹۵۲ عدد است تقسیم بیوت صورت

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹

۹۳۷۱۵۱۶۴۷۴۸۲
 ۴۳۸۱۵۳۲۳۳۳۴۵
 ۹۳۰۱۵۳۳۳۳۳۳۳

فهرست این تقسیم است که در جدول اول در عدد و تقاطع نمود و حاصل شد
 در هر کجای که در جدول اول باشد در هر کجای که در جدول دوم باشد در هر کجای که در جدول سوم باشد

رساله

۲	۲	۲	۰	۵	۲	۲	۳	۵	۲
۲	۱	۹	۵	۳					
۲	۰	۳	۵	۳	۴				
۱	۹	۰	۵	۴	۸				
۱	۹	۰	۵	۴	۸	۰			
		۰	۵	۴	۵	۴			
			۳	۸	۲	۲	۳		
			۲	۱	۹	۵	۲	۰	
			۱	۲	۳	۴	۵		
			۱	۸	۳	۲	۴	۳	
					۳	۲	۵	۱	۲
۲	۰	۱	۹	۵	۲				۲

۲۰۰۱۱۰۱۱۰۱۱۰۱۱۰۱۱۰۱۱۰۱۱۰

خانه بدست او چشم چون که میبرد هزار
 و دوصد و پنجاه و یک بود از آن
 هشتاد و چهار که عدد سر بر بیست
 هشت را از انداخته باقی بیست و نه
 پنج بالای او بود بر روی آورد
 بیست و پنج در هر مرتبه بیست و نه
 هشت را از انداخته یک باقی بود یکی
 بالای پنج بود باقی دی کرده
 یازده شد پس از طالع تا یازده

بیست هشت احوال ماضی موهبت خواهد شد و از دیگر یازده بیت احوال حال واضح میشود و از سیزده
 یازده بیت احوال استقبال استخراج میشود سی و بیوم بیت تمام دارد این طریق است که در استخراج
 درست این عمل از امام است بقی ترصع که تجاویب عزیزه و بدیات حروف حسب المطلب تقریبات
 طلب کنند این نوع استخراج حکما و عرفا صحیح داشته اند که در عمل صحت دارد بلکه عمل این عدد کل
 سابق برین ترتیب است از چهار ارب و بیست و چهار که در پنج لکه شصت هزار سیصد و پنجاه
 و دو است از عدد کل سابق انداخته از بیخ مرتبه که ۵۵۳۳۳ است باقی ماند از بیخ مرتبه ۲۲۲۲
 یکی بر بالای کل نوشته بعد از آن شش عدد که فرق پنج بود بر آن آورده شد یعنی عدد ۲۲
 این عمل بعد از هر عدد که این عدد باشد ۶۶۶۶۶ ساخته بر بالای آن کل نوشته پس بر هر مرتبه
 عدد هر که ششش بود آورده این عدد شده ۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶
 و ۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶
 نوشته باقی ماند ۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶۹۸۶۶
 نوشته که هر دو عدد پنجاه و یک باقی ماند و هر مرتبه که از نوشته شد باقی نوشته شود تا که به احوال
 نوشته شود

مائل آورده است و استخراج کند مثلاً که کذا از ح م و الف غیر متواتر باشد مستحق تو انبی ح و ج است و بیستم
 غیر متواتری است این حروف با شش حرف و در ترکیبش منضم طالع مع حقی متواتر
 متصل ۱۷ حرف است و چهار حرف مفصل و باقی متصل در استخراج از این بحروف غیر متواتر استخراج
 نموده شود و شصت و هشتم علم کمال ظهوری است قاعده کمال ظهوری آنست که عدد از
 او حروف تا آخر مقصود را تا چنانچه از الف تا ط اصل بیست و پنج است و از الف تا یا چهارده پنج
 و تا کاف هفتاد و پنج پس علی بن ذک سائر بحروف و اعداد و مثلاً سوال میکنند که سفر مشرق
 نفع دارد یا نه از سی و تار شصت است و از بیست و نهم تا شصت نصد و نود و چون حروف مشرق چهار تا یکصد
 صحیح درست دارد و ۱۰۰ عدد نفع ۳۰۰۴ از آن تا باقی بعین ۳۰۰۵ از آن دارد و جملاً ۲۳۲۲۹
 این عدد را در بعین آن عدد ضرب کرده حاصل این عدد شد ۵۹۰۰۰۴۲۱ در نهم مرتبه جزای این جمله
 مشروب سابق است این بطرز خاتم الاسرار با عدد ۲۸ بویست طرح نموده لیست و یک مانده برضرب

در استخراج این اعداد

۵			
۵	۶		
	۲		
		۲	
	۲	۳	
	۲	۴	
	-	-	

بر سوال بوقوف است

در استخراج این اعداد

بقاعده کمال ظهوری بیست طالع جزو ده و هفتاد اول و وسطی و ده و ده اول ۵۹ از او بیست و یک
 بیست عمل تمام کند عدد و شصت و هشتم علم کمال ظهوری آنست که عددی را که در نفس معین
 ضرب کند حاصل ضرب کمال ظهوری است مثلاً اگر طالع کمال را با ۳۳۳ باشد در نفس آن
 ضرب کرده یک لکه و شش هزار و نصد و بیست و نه است این عدد کمال ظهوری هر سوّم است بیستم
 استخوان صورت نیست اول مرتبه ۳۳۳ در ضرب کرده عدد و هشتاد و دو شد باقی مانده ۱۸
 زد و ک بالانه بود بران افزود و نه شد هفتاد و دو شد و مرتبه سیم عدد و بیست و هفت آورد

هم وزن اوست اشکال الف بجدی را عدد و عمید با حرف تاجیه ضرب کرده شد و حرف با کبیری یا با
 تاجیه ضرب کردیم و حاصل شد که با حاق صفر هم وزن اوست یعنی احد را با الف که عدد آن یکی است
 ضرب کردیم سه شد که لفظ صدوی هم وزن اوست و حرف تاج بجدی را با تاج تاجی که هم وزن
 اوست ضرب کردیم سه هم وزن آنست و حرف و بجدی را با تاج تاجی ضرب کردیم سه و هم
 بجدی را با تاج تاجی ضرب کردیم هم می شد که هم وزن اوست علی بن القیاس در تفسیر حروف را بحال داد
 بر تاج ضرب کند که وزن حرفست و نفسی حکما و تقاطع وزن کنند اما در خیال نیز بر تاج بجدی
 مرعی دارند این قول درست تر است و اب حروف اول تثنی است هم وزن حرف اول با جوی است
 حرف اول آبی هم وزن خاکی است حرف اول است چنانچه در عمل نیز حرف را مثل زمین در
 بصورت الکلیت دارد و هم علم حرف الایام حرف شنبه است و حرف یکشنبه آ و حرف دوشنبه
 حرف سه شنبه تاج و حرف چهارشنبه و و حرف پنجشنبه هم و حرف جمعه و و حرف شنبه
 تاج یکشنبه و و حرف شنبه تاج و شب چهارشنبه و و شب پنجشنبه و و شب
 این وضعی القول میر المومنین علیه الصلواته والسلام است یا زو هم علم حروف شهر و هم علم
 زو صفت بیع الادل تاج بیع اتانی هم جای وی الادل و جمادی اثانی تا حجب شعبان
 رمضان هم شوال زو بقیده آ و در حجت و طریق دیگر آنست که از شهر بیع بینات مانند شوال
 محرم حارثه شخص و هم شد و صفر صفا و قار اخضر شد بیع الادل ایلیا عین الف نام
 و او الامل و بیع الاخر ایلیا عین الف نام الف غار غم جماد الادل بیع الادل و ال الف نام
 الف و او الف شهر جمادی الاخر بیع الف و ال الف نام الف غار غم جماد الادل بیع الادل و ال الف نام
 شمان شین عین با الف فون فوی شد و همان را بیع نام الف فون فون شد شوال شین و او الف
 لام شین شد و او الف و ال و ال الف نام فون عین و ال صا غریغ شد و می بجی و ال با الف نام حارثه
 حارثه شد و او الف نام حارثه حروف که کب از فصل اول از شتری می و او بیع ح و او شمس و او
 و او عطار و او زو هم علم حروف ایلیا یعنی حروف شهر می را بیع بیع نام

بصورت الکلیت دارد و هم علم حرف الایام حرف شنبه است و حرف یکشنبه آ و حرف دوشنبه
 حرف سه شنبه تاج و حرف چهارشنبه و و حرف پنجشنبه هم و حرف جمعه و و حرف شنبه
 تاج یکشنبه و و حرف شنبه تاج و شب چهارشنبه و و شب پنجشنبه و و شب

بصورت الکلیت دارد و هم علم حرف الایام حرف شنبه است و حرف یکشنبه آ و حرف دوشنبه
 حرف سه شنبه تاج و حرف چهارشنبه و و حرف پنجشنبه هم و حرف جمعه و و حرف شنبه
 تاج یکشنبه و و حرف شنبه تاج و شب چهارشنبه و و شب پنجشنبه و و شب

شکل کلمات بر اسمی که کسری شش ط صد و هفتاد و شش علم مدخل کسر
 و صد و هفتاد و شش حرف است از اعداد و حروف کردن از مدخل مثلاً ۹۲۵ هر حرف
 نوعی تقدم اعداد و اول حساب میکنند اما علم آن کسری حرف تکسیر آن بجای برده اند و علم
 صد و هفتاد و شش علم اعداد و حرفه بدخل ثمانه آن است که محروف را مرتبه روزان
 و شش و احاد اگر جمع آیند نکل کسیر از شش احاد جمع آیند سه سل و سیلا اگر احاد با شش
 مثلاً الف یکصد و بیازده است و صد و سی و سه بر صغیر و سه علی هذا القیاس در جمع حروف صد و هفتاد
 و شش علم کلامی صد و هفتاد و شش علم کتابی بدانکه علم کلامی آنست که آنچه حرف است و حکم
 چنانچه از الف تا لام صد و پنجاه باشد تخفیف آن که آن خلق آن حط با بشود و جدول و علم که تا بی
 آنست که آنچه در سطح سطو گردد چنانچه و علم لها بیه آن است که برو بنیة آن خود احد باشد و علم
 آنچه حروف درضا طور آید لها بیست و اگر طالع بیست حرفها بیاید اول هر بیست مرام
 مطلب مطیع و نشقاد و ما باشد اگر دو حرف لها بیست مرام تا یونان باد و او آیند و با ان
 ظمانی باشد و آن بود و نمبر از غم و حزن و اندوه باشد و اگر هر چهار حرف طالع چهارم باشد
 اول تبرقم ستانستن است لها بیست پس لاجرا تبرم از او بیست ستانند که آن سر است این
 حروف نورانی است اما بیانات ظلمانی دارد و آخر آن همان حرف است که تبرقم شش شده
 اعداد و بز بنیة واحداست و مثنائی را منزل از او بیست اندرگ این حروف سعیده است
 اینحرف بهم مشتمل اتصال زبیره و ششتری است که هر دو سعید اند و مثنائت ترفع او تا بیست
 است و ترفع و مقوم آن است که بیست آن جزو دست و م چهارم منزل او تا بیست است
 نفس الحروف صورت هر چهار بین نوع است م م م م مرتبه اول نون س ک ج حرف
 دوم س ع ل ف ازین اشکال اگر تمام کشد بر در دراز کشد محرم این علم را پیدا است
 بسم الله الرحمن الرحیم در طریقه استخراج با کده اول احاد را بیست کند بعد از ان اعداد حروف نشمارد و
 کتوبی حرف ساخته در یک سطح نماید و ازین راه فقیه بجای گرفته عدد و گزیند لغز و غیره صورت ثلث بود در این عمل

علم صد و هفتاد و شش
 علم صد و هفتاد و شش
 علم صد و هفتاد و شش
 علم صد و هفتاد و شش

و در حرف خالی پس ملاحظه با یکدیگر که در حرف طبع در چهار طبایع مختلفه درجه وار و اول در اصل است
 دریم ششتری سیوهج چهارم شمس و ششم زهره ششم بوطار و هفتم قمر و اول درجه از چهار طبایع
 علوی است درجه دوم احکامی و قوی دارد صاحب نصف است درجه سیوم یاقوت یک بیت
 انگیزی هر دو درجه چهارم سلطان طبایع است با سنیلای فائیه و درجه پنجم زهره بر طبایع است
 درجه ششم متعرج طبایع درجه هفتم درجه پنجم درجه چهارم عمل اگر در قسم سن فتم این
 حکما را شتر قیام نوشته اند و هملا برین طرز میند حکما از شایان که اهل تجوید اند این نوع استخراج
 جفر نموده اند و الله اعلم بالصواب و در ضمیر بعضی از علمایان این فن این نوع استخراج صحت را
 نمی شناسد استخراج جبر از علی مرتبه است چنانچه مذکور است در بیان این رساله اعمال چند نموده است که
 انشاء الله تعالی باشد و در هر صد و شصت و یکم علم مو ازین مروف با نقاط بدانکه نقطه عا است
 از درجه پنجمی نشانی او بر اول حرف است الف را سه درجه است هر دو درجه آن ده دقیقه بر اول حرف
 باشد پس در وزن از الف سچند است و شش مثل الیا و در عمل نقاط فغانی بادی ج پنج
 نقطه دارد که پنجاه دقیقه باشد و اول کتاب در بیان شکل نقاط تفصیل نوشته است طلب است که
 لسانی و سبکی اثری عظیم بود که از میت طالع توان تقابل طلب یافت و صد شصت و دو علم
 مراتب طبایع حرف که در ضمن مختصر است مینه جفر قیاس است بدانکه هر حرف را هفت مرتبه طبایع
 سیار چنانچه نوشته اول در اصل و اول فقر علی بن القیاس است مرتبه حرف هفت طبایع سیار است
 یافته است اگر در بیت طالع هر چهار حرفه طالع اول درجه باشد طبایع زحل استخراج شود و دانستن
 درجه هر حرف بر غیر وقت عدد هر حرف را عمل کرده و ساعت جمع نموده هفت هفت طرح کنند

نوع استخراج جبر
 استخراج جبر
 استخراج جبر

۸	۹	۱۰	۱۱
۶	۷	۸	۹
۴	۵	۶	۷

تتمه از طرز برآمدن آن درجه طبع ستاره باشد مثلا الف
 عدد شش را به جمله و عمل در ساعت شتری میکنند
 عدد آن پسین پنج باشد جمع آن ۱۰۴۰۰ بود و جمع

سوی و در مینویسد در این وقت عمل الف شش باشد طبع حرف بر وقت نوشتن عمل الف شش است

که بطالع اصل و آید جز اول صفحه ۱۳ سطر ۱۲ خانه ۳ هر چهار حرف نورانی و خاصیت است
 طبع این خانه در ساعت مشتری است پس حرف خرو طبع شمس و در در حرف صغ طبع حمل و در
 حروف سطر که نام طبع زحل دارد و حرف خانه طبع شمس دارد و زحل جلا و فلک است شمس با و شمس
 فلک است پس نخست زحل که عدد حرف آدم است پیش سلطنت شمس فلک است بلکه از هم طالع
 الیه و حکام بجز این عمل راستاخرین بفعل او در ده احکام فلکی درست عمل و اوست از مدبرین زمانه این

عمل از عمل سابق آسان تر است و با اعمال امکانی که خطا پذیر
 عمل اگر چه این نوع اختراع را ایشرفیه قبول بدانند و
 اعمال شرفیه نیز به ترتیب امکان و امکان ظهور
 و امکان شعوری و کمال کلامی و تحقق بحرف و تحقق
 و مقارن است اعمال در محل خود نموده اند یعنی
 حروف بنیه صحیح بطریق تفصیح و تفصیح و ترتیب
 قدیس پس شمس و ثمانیه و تسع ازان نموده اند بر بنیه

۱	۸	۸	۷
	۲	۶	۷
		۶	۷
			۱
			۷
			۷
			۷

وزن حروف زوجه که لغت آن نوح است هم وزن حروف دیگر که نوح داشته باشد و لغت
 و تفصیح خارج آن است و بی که نفس از سب است و که عشره سب و هم عشره و اول حرف عشره
 ح علی هر القیاس به وزن کرده اند و همین نوع حروف افزوده هم وزن ساخته اند با این قاعده ۲
 س است و ح ۲ است و بی نوح سب به طبع را در شش خواهد بود و تفصیح را در هفت و سب و سب
 علم اشتقاق حروف من التعداد به اول اشتقاق چند نوح است اول اشتقاق عمل اشتقاق
 عدد الف ۱۱ پس حروف ای ق باشد و هم عمل حروف مع البینات الف لام خا است ای ق
 ع اف شیه و هم اشتقاق از سب است اشتقاق عین بعد و آورده سب اشتقاق این را در نفس
 کردیم بر بنیه و درت جمله این عدد اشتقاق کردیم شکله دی شبیه و در ک

۱	۳
۳	۹

ی س ع این نوع از عمل خبر است چه از این اشتقاق نرفته نماید

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

چون حرف ترفع اول بیست و نهم از او اجیده که بیست و نهم سوال در یکند صد و بیست و چهارم
علم اشتقاقی تعداد حروف نماید مثلا حرف را تا در مع جیات کند و از ان حروف

۱	۶	۹	۰
	۳	۹	۰
		۱	۰
			۳
۲			۰

جمع حروف ز نام سوال را بنیند کند بعد از ان حرف خالص از کله
ساخته از نام کند و نسبت بیست و نهم ز نام مطلب یک کله با دو کله حاصل
شود که گفتا حاصل کند صد و بیست و نهم و چون علم الافلاک
و صد و بیست و نهم علم حرف بی با که از بی حرف افلاک زمل بیست و نهم

است از حرف زمل نام است و بیست و نهم فلک زنی جمل ام و ثوب ان از جمل ام
سرطان دفع و از حرف ص سنبه و رض ظاهر ان از حرف ص عقرب ح رطو سراطش و اجدی می
ت طلو و کت تا تحت ل خ غ صده و بیست و نهم علم در جات حروف فی البرج سرت

است هر حرفی را بسده درجه مقرر کرده اند و بیست و نهم حرف ماسی در جله گفته اند درین در جات العبر
طالع منظر است اگر آتشی غالب است عمل آتشی و اگر بادی غالب با و صد و بیست و نهم علم
حروف نقاط از جمل ز نام حاصل نماید با که مثل نقاط است که در بیست و نهم جمل تا بیست و نهم

بیست و نهم در جات بیست و نهم نقاط نمازین نقاط را تقسیم بحرف اول طالع کند که حرف اول است
سه نقطه بدین تقسیم یک نقطه نماید آتشی است و مطلب زود و مجهول انجامد این عمل را بنیند
و محسب نامند و نزد علماء اکثر اقیه بسیار منظور است و عمل غریب است که اصل خبر عمل بیست و نهم و اگر نقطه

یامند با دیت که نقش را بر افروزد و بر آگنده گرداند و اگر سبب نماید معالی در اجمال توکل است و اگر در
طالع بیت اول با باشد نه تقسیم کند و در وقت که از آنچه بقایه تقسیم بطالع ایگه کند و اگر طالع
بیت ح خ بیست و نهم تقسیم کند و اگر در بار باشد شش شش نقاط حروف ص و ض بیست و نهم
طالع بیست و نهم تقسیم کند و اگر حرف می باشد بیست و نهم تقسیم کند و اگر در بیست و نهم تقسیم نماید

صد و بیست و نهم علم قراین است بدانکه علم قراین که اعداد حروف را در قرین تقسیم حصول
بر بنیاد پنج قرن را بدرجات مطلقا پس صد و بیست و نهم در جات بر بیست و نهم در جات
در جات بر بیست و نهم در جات مطلقا پس صد و بیست و نهم در جات بر بیست و نهم در جات

علم اشتقاقی
تعداد حروف
را تا در مع
جیات کند
و از ان حروف

علم اشتقاقی
تعداد حروف
را تا در مع
جیات کند
و از ان حروف

علم اشتقاقی
تعداد حروف
را تا در مع
جیات کند
و از ان حروف

باشد و هر وجه بیست و شش قسم برابر است و هر قسمی را دقیقه گویند پس تمامی فلک است و یکصد و بیست و شش
 دقیقه باشد یعنی قرین را بطالع نظر کنند مشکلا الف اول حروف آتشی و اول حروف بادی است
 پس قرین اول حروف آتشی حروف بادی که هر وزن طبلی است علی بن نقاش و علم قرین طبالع
 حروف هر تیره هر حرف قرین است اگر چهار باقی ماند از حرف خالص هر سوال چاهم که نیم حرف از حرف
 باشد در شمار یک و علی بن القیاس در جمع شمار بصل آورد صد و نود و یک علم الجواب است از نام و با
 نیز گویند و طلب بر نام که شده حاصل از نام اول آید یعنی حرف از آخر از جوف اول آید پس ملاحظ کنند
 حصول مطالب عبارتی و لفظی حاصل آید و در نامات عبارات منقول و مقلوب ملاحظه آنرا که در جمل
 مطلق مقصود و در سلسله پس از صد ریاضه موخر آن نام سازند و حروف آنرا برترغ عزیزه نویسد البته طلب
 ظاهر آید اگر این نام عزیزه هم در طلب حصول نباشد از اعداد نام سازند و از جمله ۱۲۱۲۱۲ ملاحظ کنند از او از ده
 باشد اعداد حروف است چنانچه در جمع ساخته باره بر مضمون که گذرد اگر ۱۲ نام از ترغ در حرفی نام سازند و اگر
 ۳۴ نام از ترغ ۳ حرفی و اگر ۴۳ نام از ترغ ۴ حرفی نمایند در صورت حروف مکرره ما استفاطایا ملاحظه
 آید و اگر یک نام از ترغ یک حرف علی بن القیاس در این موضع ۴۴ بروج عمل آید اگر ۱۱ نام از او در انصبی ۹ از قوس
 علی فلک همین وضع است ملاحظه نباشد صد و نود و یک علم از ما ترغ عزیزه نویسد البته طلب
 حاصل آید و اگر حاصل شود در حرف تری تا نام از آن ۱۲ ملاحظ کنند آنچه مانده حروف بروج هر تیره
 و ترغ اعداد و بصل که بعد از ۱۲ باشد استخراج کنند که ملاحظه حاصل آید صد و نود و یک و دو علم
 علم هسته استخراج بر آنکه استخراج علم همیسا و همیسا و همیسا و همیسا ازین علم نوده اند این علم در ریاضی است
 بیکر آن که بخواهد هر جزو است و اعمال سبب بعین بحسب جاری و شنید و ذوالنریس این علم صحیح
 نموده اند و حقایق طلسمات که علم مندهوی و تماسل ابوبکر بن وحیه باین علم استخراج یافته کتاب
 سحر العیون الی عبدالمعز بن یزید بن کمال توان یافت که آنها اعمال منشرح ازین می شود و نیز در کتاب
 و عیون اختفایق و ایضاح الطرائق یکیم ابوالقاسم احمد السامی سهل آموزش این علم است
 مشتمل بر این اعمال این علم را که در مطالب گویند در سوره استخراج است اعداد ۱۲ و کیفیت

علم الجفر

علم الجفر

علم الجفر

و طالع و صفا حسب طالع بدانکه اسم عبارت است از چیزی که شخص بدان مشهورست و نام او بود و در
عبارت از آن چیزی نسبت به او است و او را در ظاهر و در لقب عبارت از چیزی که معروف حال
شخص باشد و طالع آنست که در اسکان فرات و صفات و بزوری ترتیب یابد و در لقب آنست
که در شتاب آنست که در این گوید باید که پسر کلان تر از آنست بگردد و یا آنکه از قدمها هر که این نام باشد
لقب و دیگر در آنست که در عمل سازد پس به بیند که آنکه در طبقه از طبقات خلاق است و آن
طبقه بگردد که گوشت خلق است آن گوشت از جای طالع اعتبار کند و اگر چه شصت و دو است یکی از این
اینست که در خلاق این موافق آن شخص بود و بجای طالع اعتبار کند چون شخص نوشته شد که در اول
شمسیت در ضمن صلی دیگر هست که از اس اس اس گویند و جمیع الاحوال نیز خوانند و او را در
که بایان نمودند و در صده و نود و نهم و سی و نهم علم او را آن حروف که هر حرف چند نقطه دارد و هر نقطه
آن چند حرف دارد اگر چه بالا نبرد و بیجا نقطه از طبقه معین است که آن طبقه عمل می آید و علم او را
از او که در هر دو با هم ضرب کنند و حاصل آنست که در طبقات و علم طبقات منافی
شهر خان و من سکنانها و در هر دو چهارم علم حاصل طبقه نامی بر بد آنکه علم طبقات
کی عمل است برین طریق اول حروف را مع بیانات بسط کرد و نویسد بعد از آن از یوم و میل حروف
مع بیانات بسط نویسد پس از آن حروف ستاره آن یوم نویسد به بسط بعد حروف طبقات
من شهر فلان است که بسط نویسد از آن محل این حروف گرفته جمع کرد اندازان جمع صحیح ثلثه
حروف و در آن ثلثه با عدد برآورد پس حرف آنرا نویسد به ترتیب و توانی نوشته اعداد اول را
با اعداد صحیح ضرب کند آنچه حاصل شود ۴۶ عدد گرفته هر چه بماند از اعمل آرد اگر کی است در بار
هست و اگر ۲ در بار دی چپ و اگر ۳ در آتش و اگر ۴ در باد و اگر ۵ در آب و اگر ۶ در خاک حروف
خالص از مکره کرده تا زمام اول آید عمل تمام اسما را تقدس و سما را احوال و هم ملاک کشیده
و عوت کند و بطریق اصل است که هر چه هست صده و نود و نهم و سی و نهم علم اس اس اس را جمع اول
نیز خوانند از آن مرتبه است و علم مراتب اس اس اس و ۶ و ۳ و ۲ و ۱ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹

در هر دو با هم ضرب کنند
و حاصل آنست که در طبقات
و علم طبقات منافی
شهر خان و من سکنانها
در هر دو چهارم علم حاصل
طبقه نامی بر بد آنکه علم
طبقات کی عمل است برین
طریق اول حروف را مع
بیانات بسط کرد و نویسد
بعد از آن از یوم و میل
حروف مع بیانات بسط
نویسد پس از آن حروف
ستاره آن یوم نویسد به
بسط بعد حروف طبقات
من شهر فلان است که بسط
نویسد از آن محل این حروف
گرفته جمع کرد اندازان
جمع صحیح ثلثه حروف و
در آن ثلثه با عدد برآورد
پس حرف آنرا نویسد به
ترتیب و توانی نوشته
اعداد اول را با اعداد
صحیح ضرب کند آنچه
حاصل شود ۴۶ عدد
گرفته هر چه بماند از
اعمل آرد اگر کی است
در بار هست و اگر ۲
در بار دی چپ و اگر ۳
در آتش و اگر ۴ در باد
و اگر ۵ در آب و اگر ۶
در خاک حروف خالص
از مکره کرده تا زمام
اول آید عمل تمام اسما
را تقدس و سما را احوال
و هم ملاک کشیده و
عوت کند و بطریق اصل
است که هر چه هست
صده و نود و نهم و سی
و نهم علم اس اس اس را
جمع اول نیز خوانند
از آن مرتبه است و علم
مراتب اس اس اس و ۶ و
۳ و ۲ و ۱ و ۴ و ۵ و
۶ و ۷ و ۸ و ۹

در این کتاب
نیز مذکور است

علم مرتبه اول اسوس را فاخته خوانند مرتبه ۲ را فاک عالیه گویند مرتبه ۳ را کامل خوانند مرتبه ۴ را
 جاگه گویند مرتبه ۵ را دایره خوانند مرتبه ۶ را فاک عالیه غیره گویند مرتبه ۷ را فاک عالیه مرتبه
 مرتبه ۸ را ظاهر خوانند مرتبه ۹ را فاک خائمه گویند صد و نود و شش علم جمع الاصول
 مراتب و تالیف است آنرا الخراجات خوانند بخلاف علوم سید که شصت است باقی اهل بطله که در علم است اگر
 از مویب قواعد را در حفظ داشته بود مصحف فاطمه استخرا می تواند که در مرتبه اول اجتماع اصول خواهد شد تا
 ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ تا این اوست یا ۲ و ۴ تا این اوست یا ۵ یا ۶ یا ۷ یا ۸ یا ۹
 ۳ است از اصول نمده ۶ و ۷ و ۸ و ۹ یا هم بهتر است ترکیب پنجم است که ترکیب اول مرتبه ۱
 یا هم ششم تا این است یا پنجم در وقت این در مرتبه بند بر این است که از درجات شش فاک
 عالیه خوانند مرتبه اول را زوی فاخته خوانند و اعوان وی محلیه پیش و مقر بان و در حدیث است
 اول مرکب است با اول یا دویم آن دویم مرکب است یا سیوم و سیوم مرکب است از اول یا پنجم
 چهارم مرکب است از اول تا بر ششم پنجم از مرتب جمع الاصول پنج مرکب است از اول تا ششم ششم مرکب است
 از اول مرتبه یا پنجم مرکب است از اول مراتب جمع الاصول یا دویم از مرتب او محدودی از اسامی است
 الخطا و الصادق اما مرتبه نهم از فاک عالیه که از نهم خوانند و اعوان وی حفظ که
 مینمایند که در میان و محدودی از اسامی الیه یک است و در تحت این مرتبه شصت مرتبه بند است
 یکی مرکب است از دویم از مرتب یا چهارم از مرتبه او دویم مرکب است از دویم مرتبه پنجم از مرتب جمع الاصول
 سیوم مرکب است از مرتبه دویم جمع الاصول یا ششم از مرتب او چهارم مرکب است از دویم مرتب جمع الاصول
 یا پنجم مرتب یا پنجم مرکب است از دویم یا پنجم و ششم مرکب است از دویم یا پنجم از مرتب جمع الاصول هفتم مرکب است
 از دویم یا پنجم یا ششم مرکب است با جمع مراتب او از ویه بقدر این مقصود این عمل آن اهم الاعمال است اما
 مرتبه نهم را کامل خوانند اعوان وی ملائکه آسمان هفتم اند و محدودی از اسامی الیه هفتم است این
 مرتبه مطلوب است هر هفت درجه اول مرکب است از سیوم یا چهارم جمع الاصول دویم مرکب است
 از سیوم یا پنجم یا ششم یا هفتم یا ششم ششم مرکب است از مرتبه سیوم یا پنجم ششم مرکب است از مرتبه

سیدوم باوتم اما مرتبه رابع را جامع خوانند و اعوان این مرتبه پیشتر و درجه ششم اول
 مرتبه است از چهار مرتبه اصول با پنجم و دویم مرتبه است از چهار مرتبه ششم که است از چهار مرتبه ششم مرتبه
 از چهار مرتبه با دویم اما مرتبه خامسه را دائره خوانند اعوان وی ملائکه آسمان پنجم اند و محدودی از
 اسماء الالهیه نور و مادی است و تحت این مرتبه اند رابع یافته پنجم مرتبه مرتبه اول که است پنجم
 باشد پنجم و دویم مرتبه است از پنجم با پنجم و دویم مرتبه است از پنجم ششم چهارم مرتبه است از پنجم با پنجم مرتبه
 است از مرتبه پنجم با دویم اما مرتبه سادسه را از مرتبه افلاک عالییه نیزه گویند و اعوان وی ملائکه
 آسمان چهارم مرتبه است و محدودی از اسماء الالهیه مرتبه است و این محسوس است بر چهار درجه اول که است
 از ششم با پنجم و دویم مرتبه است ششم ششم پنجم مرتبه است از ششم پنجم و چهارم مرتبه است از ششم پنجم
 اما مرتبه که بعد از افلاک تامه نامند و اعوان وی ملائکه آسمان ششم اند و محدودی از آسمان
 الیجلیل است و این مرتبه قبل بر سه درجه است اول مرتبه است از ششم با پنجم و دویم مرتبه است از ششم
 با پنجم و دویم مرتبه است از ششم با دویم اما مرتبه شانسه را فاعله خوانند و اعوان وی ملائکه آسمان
 دویم اند و محدودی از اسماء الالهیه که بر اولی است این مرتبه بدو وجه اند از رابع و اول که است
 از ششم با پنجم و دویم مرتبه است از ششم با دویم از مرتبه پنجم اصول اما مرتبه تا سبع را که آخرین مرتبه
 افلاک عالییه است خاتمه گویند و اعوان وی ملائکه آسمان اول اند محدودی از اسماء الالهیه
 ذات است و محدودی این مرتبه واحد است که است از مرتبه پنجم از مرتبه پنجم اصول با پنجم
 مرتبه از مرتبه او بداند که مرتبه پنجم اصول را نتایج است که تا شامل اکثر اجزای فواید
 خلاصه المراتب نیزه گویند و آن همه پنج است اول مرتبه درجه از فاعله و فکر و دویم مرتبه درجه
 فاعله است و فکر از پنجم است از مرتبه ششمه و اول از مرتبه جامع سیدوم مرتبه است از مرتبه فاعله
 فکر را و چهارم از مرتبه تمانیه و ثانی از مرتبه جامع پنجم است از مرتبه دائره و فکر و دویم مرتبه از مرتبه
 نیزه است اول از مرتبه تامه پنجم مبین فاعله را نماید مگر نظر صرفیت و از استاد و رسیده و مرتبه
 از مرتبه پنجم به مرتبه اسماء الالهیه تعلیم یافته شده ترتیب چهارم مرتبه است که در مرتبه و و از مرتبه

از مرتبه پنجم

رساله جفر

که آنرا اساس نامه حرف را نظیره خوانند و دایره اوست

۱۱۳

ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	ج	خ	ض	ط	ع
ا	ب	ت	ث	ج	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
ع	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	ل	م	ن	و	هـ	ی
ا	ی	ق	غ	ب	ک	ر	ج	ل	ش	و	م	ت	م
ن	ث	ج	د	س	خ	ز	ع	ن	و	ط	ص	ظ	ع
ا	هـ	ط	م	ف	ش	و	ب	و	ی	ن	م	ت	ص
ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ	و	ح	ل	ع	ر	ع	خ
ا	ج	و	ش	ظ	ق	ن	ب	ج	ر	ض	ع	ک	و
ب	ی	ع	ن	ل	هـ	ث	د	س	ط	ع	م	ک	ی
ا	ر	ع	ی	ب	ز	ف	ق	س	ت	ث	ش	ک	ج
ص	ل	ع	ض	م	خ	ط	ن	و	ظ	و	د	ع	م
ا	ح	ز	ط	ق	و	ت	د	ش	ع	ل	ی	ج	ن
ض	ن	ن	ب	ع	ش	ظ	ک	هـ	ث	ن	و	ص	ع
ا	ش	س	خ	ر	ش	ط	ع	ل	ق	ی	ت	ج	د
ع	ن	ع	ق	م	ب	ج	و	ز	ص	ط	ف	ل	و
ا	و	ک	ع	ش	ن	ع	ج	ع	م	ص	ث	ع	ی
س	ر	و	ب	ز	ل	ف	ت	ظ	و	ط	ن	ز	ع
ا	و	ز	ی	م	ع	ق	ت	و	خ	ع	ج	و	ط
س	ص	ن	ش	خ	ط	ب	م	ح	ک	ل	ق	ر	و

ج
ب
ا
ح
ز
ط
ق
و
ت
د
ش
ع
ل
ی
ج
ن
ض
ن
ب
ع
ش
ظ
ک
هـ
ث
ن
و
ص
ع

این دایره همیشه خوانند و اصل دوازده دانستند و دایره آتشی را تری دانند و طلوع یکدیگر می خوانند
 این دایره با خفا خوانند و یکدیگر حرف هم اوستان این دایره نیز با خفا خوانند و دایره یکدیگر حرف هم اوستان این دایره با خفا خوانند
 از دایره پیش که حرف پنج خوانند و دایره او را هم نیز با خفا خوانند و دایره پیش که حرف هم اوستان این دایره با خفا خوانند
 از دایره پیش که حرف شش خوانند این دایره نیز با خفا خوانند و چهارم پیش است این دایره او را که حرف

ششم ما خود از دوازده ابجد بود دوازده افری که ما خود از دوازده ابجدی است مرتبه پنجم است
 باید دانست که ما از دوازده ابجد و دوازده حروف این مرتبه و انفسه نشود و استخراج
 است اگر مود است آتی فضل نامتناهی این قواعد و صفات ممکن بشود مصحف فاطمه استخراج
 تواند کرد و با آنکه قوامی عبارت است از حرفی که در ضمن آن حروف خاص وجود دارد نسبت صحیح
 بین الطریقین و آن نسبت یا بطریق تقصیف بود یا تصفیه و تلمیذ و بویژه ترکیب سید سید
 تلمیذ و غیره و عشرتیه پنجاه ضعف این حروف بدین نوع استخراج آید از الف ۱۱ تصفیف ۲۲۲
 مرتبه اول است تصفیف مرتبه دوم ۴۴۴ و تصفیف مرتبه سیوم ۶۶۶ حروف این مرتبه آتی
 قیاس که رومت و س ق این ۱۲ غیر کارمانه و با تصفیف
 مرتبه اول ۴ مرتبه دوم ۸ مرتبه سیوم ۱۶ حروف این مرتبه است
 ح وی این حروف نگارند و از نسبت هشت حروف بهین وضع
 حروف شاندر طلب مقصود استخراج کند عبارت در دست است
 نوع دیگر اندام هر حرف را عمل گیر و سیوط و غیره گفته جنب نماید و از
 حروف تحقق سازند و ملا حظه طلب کنند اگر از آن طلب دست حاصل
 نمود اطلب و الا نه خلق از آن اعداد حروف کلمه سازند که طلب
 حاصل آید این عمل بغایت سریع الاعمال است و سهل و بعضی در عمل
 ترکیب کلمات عروج حروف و منزل بگیرند و حروف افزای را تقدم
 بوشرت و عشرت را مات آید تا مطلب بدست پذیرد و از هر مرتبه عشرت
 و خوار اعداد تقدم آید تصفیف آید و در جواب تصفیفه مرتبه دوم
 و ک مرتبه سیوم بل حاصل شد ح دب وی دک بل و از حروف نیم تصفیفه ف و تصفیف
 ک و ربعی تصفیف مرتبه دوم س ق مرتبه سیوم م و حروف وال اگر در عمل می آورد و ک
 حروف پیش حروف خاص نیست ح دب وی ک ل م ف س ق ر غ ز ی این مرتبه است

۱۰
۱۸
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۳
۳

م	د	م	د
۴	۸	۱۶	۳۲
تصفیف	تصفیف	تصفیف	تصفیف
۲	۴	۸	۱۶
ب	ک	ب	ک
تصفیف	تصفیف	تصفیف	تصفیف
۱۶	۳۲	۶۴	۱۲۸
د	س	ق	م
تصفیف	تصفیف	تصفیف	تصفیف
۳۲	۶۴	۱۲۸	۲۵۶
ب	ک	ب	ک
تصفیف	تصفیف	تصفیف	تصفیف
۱۲۸	۲۵۶	۵۱۲	۱۰۲۴

کتابخانه
 کتبات
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴

حروفه فصیحی و موکل ثور یعیسئیل و عالا ییل و اعوانه دیوش و قطبوش تجوزار به قطار و حروفه
شنت شنیخ و موکل اجوزا کا کائیل و همرا ییل اعوانه نویوش نفیوش سسرطان ربه فخر حروفه
فرض طرخ و موکل حروفه بروج و درو ایل و لو مائیل و عطا کائیل اعوانه طنبوش نفیوش سسرطان
شمس سر و نه من اس ع موکل حروفه الاسبذ ز قمائیل و سر جاکمیل اعوانه عیش و قطبوش سسرطان
عطار و در حروفه شنت شنیخ و موکل الحرف البروج و دریا ییل و همرا ییل اعوانه بو لوش و قطبوش و
موکل حروفه الاعداد و همرا کیمیل و عزرائیل و هم کائیل و بی کائیل اعوانه هوش و طنبوش طربوش
و لالوش میزان ربه نه حروفه زرق ط موکل حروفه البروج ستر قمائیل و عزرائیل و نور ایل و ییل
و موکل حروفه الرب البروج سر جاکمیل و همرا ییل عطا ییل و نور ایل او اکیل عقب حروفه
طرب نه البروج میخ حروفه طی کل موکل البروج تکلفیل و امر اکیل و نور ایل و موکل حروف
الرب البروج اسماعیل و سر اکیطائیل حروفه داییل طا طائیل قوس حروفه طاش و قطبوش
الشمسی و حروفه ه و زح و موکل حروفه البروج اسماعیل و همرا کیمیل و نور ایل و موکل حروفه شمسی
و دریا ییل و همرا ییل و همرا ییل و تکلفیل جدی حروفه می ستع ربه شمسی و دریا ییل و همرا ییل
حروفه ا و در موکل حروفه البروج همرا کیمیل و عزرائیل و نور ایل و موکل حروفه الزحل اسر ایل و همرا ییل
و در ایل و در حروفه ک شنیخ ربه زحل موکل حروفه البروج خدو ایل و همرا ییل و نور ایل و همرا ییل
موکل مذکور شده حروفه ل ح غ رب نه البروج شمسی و موکل حروفه البروج طا طائیل و
سکائیل و حروفه ربه بو کله بالانه کوشد بدانکه اسرار و اعمال علم شریف جفر را که تعلق حروف
بجاقون قواعد ملتوی است حدی و نهایتی ندارد و هر حرف معین است اعداد و تفرع و منزلت
و سایر اعداد و غیر اینها که جعفر است بلیست و شنت لطن و هر حرف نسبت و شنت لطن و مقدر و مشخص
محقق است بحروفه و بین طریق جمله لطن ۲۸ حروف و سه ۲ لطن و هفت لطن و مقدر و مشخص
ازین جمله یک حرف را سه ۲ لطن و هفت لطن و مقدر و هفت لطن و مقدر و هفت لطن و مقدر و هفت لطن
اب و دو لطن ۲ این معین است و مقدر و هفت لطن و مقدر

اول مسمی تحقیق وی و تحقیق ح و د و م ق و پ بطون ثانی هم پس تحقیق میان و پس تحقیق بین هم
 که بطون بیوم مسمی مسمی ح و م ق و تحقیق ح و م ق و تحقیق بین ک ل ن س بطون مسمی کمال
 بطون بیست از الف احد تا آخر بمینه دال صد و پنج است حروف ه ق و کمال شعوی است حد
 ۱۳۱ و ۱۳۲ ضرب کرده ۱۶۹ شد حروف ط س ق و کمال سبی الف ۱۱۱ ح ۹ دال ۹ مسمی
 حروف هن ق با بطون ه ک الیف و لام و فاعاد هم ۲۴۳ ضایح ح س م ق و موع ش س کله
 مسمی بطون حاصل شد ح و س ی اب و د و س ان ل ج ن ک ذ ی ح و اد و ا ح اب ط م وی
 ان د س بی م ک ه ن ق بی ج ک ل م د ق ط س ق ح س ر و ع ش حروف غیر مکرر است
 ل و ج ی ب و س ن م که م ط ق ل ر ع ش هزده حروف غیر مکرر حاصل شد ازین حروف تا عدد
 اس الیاسوس تقرب آید رده نموده بطون ه کمال حرفی راست که آن عبارت است مع مینات
 سه نوع است اول تبرغ مغزینیه ۳ فهد او زبر و مینه لغوی نمای پنجاه الف و لام و فاع و هم
 و لام و فاع س ر مع مینات جمیع س ی ن ر ا عدد و ه م م م و ع ش س شتاد و اجتماع حروف
 فی الحروف یعنی ضرب الحروف فی الحروف این ه نوع است اول ضرب الحروف تهمینیه ۳ ضرب
 حروف مغزینیه ۳۲ و حروف بروجیه هم ضرب الحروف فی المعین الحروف یعنی در مینات آن ه حروف
 ممتدقه یا حروف مخلقه مع مینات ضرب کند و مخلقه از مینات تا نرساند یعنی با ف و رسا نده بعد از آن
 بیشترت برود بطون ه الف ه مینه را ضایح ای ق م تزل احد شریا تیه مدخل آن مسمی ۴
 ضایح د م ح بطون م زبریه مینه عددیه با الف با قاف عدده الف لام فیا الف قاف الف و ف
 مع مینه ه ۹ م حروف ه ص ت و م ق و جمالا الف بی ق ا عدده ح ف ت ف غ بطون ۹ و مع الف
 بقا عدد لغوی بی ح و ت رفیع الا و تاریخین مکتبه انی تسعه ه و ه ۹ حروف اولیه ط حروف جمیع ح
 ط و ت رفیع لغوی ت رفیع الا صفا را زین بطون آنچه حاصل شد ک ل س ع ص ف ح ط ف ح ل
 ه ای مسمی الف المکتبه طی ک س ب ی ن ع ازین بیج بطون آنچه شده حاصل ه س ی م ن س
 د ش ق ح ه ص ت س ی ح ک ل ر ض بطون ا ل ب ط ل الف مع مینات بیست و ن ا ب ل الف ک

۱
۱۱۳
این هم تحقیق و س
تا
۱۵۵
ل ح ن ق م س
۳

فخرتہ ۳۲ الف لام فالام الف مسمیة الف مرتبہ ۳۳ الف لام فالام الف مسمیة فالام الف لام الف مسمیة
 مسمیة الف لام فایم فایم الف لام فاعلی ہا الوضع وقت رسالہ بطون ۳۲ البسط تعداد مسمیہ ہدایت
 الف احدیثین ثمانین ثمانین بطون مسمیہ ایضا مثالہ ہجرت الف حاد ال تا لام ثانیان ثمانین
 لوف یا لون بطون ۱۲۴ اعداد اعراب بطون حروف حملہ الالف الف فتح کوسرہ و سکون مخارج
 بطون ۱۱۱ الف لام ایضاً
 ہن مثال رض ش ی ع تا مرتبہ ۲۴ ح ف ض س ش ض ظم ف مرتبہ ۳۰ ک ی ا ص و ظ
 س و خ بطون ۱۶ اتوم ابالف ب عد ح و ف ح و ی ب ان شامع ہدیہ التقریر ثلث حروف الاعداد ثمانین
 الف فتح الاذکار ال حروف ال بطون ۱۶ الف فتح الاذکار ال حروف ال بطون ۱۶ الف فتح الاذکار ال
 ال ص است بطون ۱۸ سن ل و ح و ن و و اخی الصاد و فی مخارج حروف ۱۹ اعداد حروف ۱۹ اعداد
 و یحیح ثمودہ باعداد بر ضرب کما بطون ۳۰ حروف ہا حروف تخلیق کرا کہ حروف ہا حروف ہا حروف ہا
 آواز حروف اصل ضرب کما ہا حروف ہا
 ترتیب ازواجی ثمانین ترتیب ہر مثل اول ثمانین ترتیب ہر ثمانین حروف ہا حروف ہا حروف ہا
 مات و ترتیب حروف ال و ف باجا دیگر و ثقل دوریہ و نیز ازواج باجا و بیشتر و مثالہ ترتیب ازواج حروف
 و طلاست و ترتیب ازواج طاب ح ح علی ہا الفیاس و جمع حروف بطون ۲۲ ہر ترتیب ازواج ہا حروف ہا
 یعنی از جمع عد و حروف حاصل کند اگر احتمال زیاد با اعداد مینہ ہر بطون مسمیہ ۳۲ تنزل از واجیہ نماید مثلاً
 دائرہ کشد از الف تنزل ازواج ض آ ی و خ و ن و ن آ ی علی ہا الوضع و جمع حروف بطون ۳۰ حروف ہا
 مقوم الحروف با ترتیب الاعداد مقوم کند و با مقوم بطون نماید مثلاً ہجای الف ب آ ر و ح و ق ہ حروف
 آیتہ ہادی تقریر و ادبی شکلی با مقوم با اعداد کن دین و و نوع ہست اول انگہ حروف اول کلکہ مقوم
 کند انگہ تمام حروف کلکہ مقوم نماید مثلاً اتم سید را عقیدہ نماید مثال ثانی الفنت کہ سیدہ را عقیدہ
 نماید بطون ۱۴ ازہ ثلث حروف مقوم دین مدہل جمع حروف باشد با مدہل حروف ہا حروف ہا حروف ہا
 مثلاً الف غل حروفی ای ق ح عدوی احدیثین ثمانین حروف ض و ش ل ی ن ح م

غیر مکرر حرف اعدا و بدین معنی صحیح است این ح بطول ۳۶ حرف نورانی و حرف نهایی آن
 بهم نوبت باشد ضرب نماید چون ظلمانی پانزده است و نورانی سیزده پس ده حرف دیگر ظلمانی است
 آن ضرب نماید بر ۳ مجال ثلثه هر حرف کتابی و کلامی و بابی چنانچه اول انفصیل آن بیان کرده و بطول
 ۳۶ است از آنجا که هر حرف و لب و لایحه نماید این بطول حرف گانه بهم رسیده چنانچه اول انفصیل
 که در نوشته مقرر گویند این حرف بهم رسیده هم آن دمی و سن کم که در هر طرف است از آنکه
 ۳۶ بطول است و بهم این مضروب نماید بر فتح صحیح است و حق در اول شرح نماید بعد از آن
 و شکاف نورانی ضمیمه و دریافت امور حالیه بنسب و سبب است و مطالب کتابت است و با کمال
 که در آن گذشته هم ترین حقایق و معجزات و حقایق منجربست قدما را در دانش و جهانی فطرت
 با کشف الهامات و احوال بلند بین و بقوا اعداد باب صدق و یقین نبوی که استخوان
 جفر آورده اند و بضابطه دقیق اشاره فرموده اند و نموده و آنچه خوب پیوسته و حقا این بحال
 آن اشیا یافته و اعتقاد اول دانش عالی شعاری آن خواهد شد هر چه که کمال و ضووع
 و غایب نبیند و داشته اند بگویند و تعلیم بفعل در بیان می آرد و اول اعمال هر باب گفتار است
 الحمد لله جل قلوبنا اعمارین بنور کمال بحال سرور و نور حقائق و حرف لایزال و اتصال بطول
 انقشربا ارایع این بحرف و سطور بالذکر اللوح حقائق البته بدان علم که الله تعالی اهد این
 که حصول نموده بیان کرد اما اینجا تمثیل و شرح میگردد که اصول سه عبارت بهم در تقب گنیت طالب
 صاحب طالع استخراج احوال نماید طریقی است که این خصله گنیت که بصدور و نور خندان که نام اصل
 آید پس بعد از آن گنیت که در زمان گنیت نماید تا آخر باب آنکه موفرات آن گنیت که در گنیت است
 آخر باب فقیه است ساسانی در سندی مثال می آرد مثال چون خود بطریق مذکور را از کافر ایرانی
 صدورات و موفرات گرفتن با تامل باید که در آن سطور که چه چیز حاصل شده است و کلمات گنیت
 از حاصل طالب حکایت کند و از گذشته و آینده مضروب یا مقلوب یا چون این تقدیمات هم که در کون
 بدانکه گنیت این بر آرد و تفسیر احکام از اضحی و حال حکما موی و چه با صدق است و سبب است

پنجاه بعضی بر آنند که کلکه از صد و حاصل میشود و متعلق از احوال گذشته طالب است و هر چه از دست
حاصل از احوال آینده و آنچه در قلب ماست حال اینده بر حال حالیم بود بر سخن باطل عقل و توفیق
صحیح است بعضی از علما اجزای آنند که مجموع هر کس از صد و نوات و موخرات بر پنج منقلب باقیست
بر زمان گذشته سائل است و این نیز از صواب خالی نیست زیرا که هر عاقل و ضوح تمام دارد که هر
که نصدوست اشارت بآینده باشد و هر چه منقلب است اشارت بگذشته میکند و هر چه با هم
سائل را بطرفی کند و از آن حروف بسط و را بطرفی نماید تا بهفت مرتبه و از بهفت تجاوز کند
چون اسم سائل را بهفت مرتبه بسط کند حروف خاصات را از آن بر دارد و کسی نماید پنج باب
اول نگاه دارد و بسط نکند که چه کلیمی آید البته از احوال و اطوار طالب سائل حکایت کند
و چه بود که بر همان بهفت مرتبه را بدون تکلیف در کسی ملاحظه نماید که طالب جواب کند اما اگر در
بجا آورد و در دو مواضع تامل کند بهتر خواهد بود و بعد از بسط احوال از بسط عدوی چنانچه
که سائل سئوال نیست مرتبه بسط عدوی کند بطرفی که در بسط حرفی بیان کرده است بنا بر احوال سائل کند
و بعد از آن بسط احوال است که احوال هم از آن معلوم گردد و در طرفی چنان است که
از بعضی بر سئوال هر چه گوید آن کلکه با اسم او طالع وقت بسط کند و آنجا حرف تحصیل کند و به بنید
در آن حرف که ام طالع غالب است بطریقی که غالب است بیماری را از آن طالع مرض حاصل شد
و این از جمله غرائب است و اعتبار تمام دارد زیرا که اطباء را حاد و شقی در نجی که برده اند و بعضی
مرض داشته اند و تعیین آن نهایت مشکل است و در آن اختلاف بسیار است از سخته چنانچه کلکه
عظیم است زیرا که چون ماده مرض معلوم گردد و علاج آن آسان شود چنانکه قول حکما است نما عیال
بماده المرض لا باخلافها و بعد از آنکه شفاخت احوال تهیه نیست که همین خصوص علاج کسالت
که بشود و علاج الاسهال است و اگر در نهایت متبلسط و طفریش است که سوال را با طالع وقت
او نما و طالع جمع کند و هر چه را کسی نماید و در وقت است تحصیل نماید و حاصل سئوال
الیتما لبعده و طوطو کسی که جواب شافی تواند بود و چون آید حاصل است که جواب این سوال

عربی را عربی و فارسی را فارسی و عبرانی را عبرانی و غیر اینها که از اتصال حروف است که در بعضی
 کتب صد و شصت و شش طرز ضبط کنند و بهر بسط آن اسم با حرف آن خاص نموده اند که گنجد چون
 سیصد و شصت و شش مرتبه جمال آید جمیع احوال مسائل است که اکثرین استخراج نیست که در این
 نوع استخراج در یاد از جمیع بطنها و قواعد مذکوره و ضوابط مذکوره است غیر طرز مذکوره که در این کتاب
 شد و اطلاق بر حصول خبر یافتند که از جمله من لطائف العلماء و آنچه از اصطلاح و غیره
 درین کتاب مذکور شده است اجتناب بود از آنچه مذکور و معارف لمبیب این مقدمه را بر مقدار
 و داشتن درین فن کافیه است فیصله الطالب الباقی با ارضیات الحما و جمیع ما در این کتاب است

تاسم

فوق حد یکدیگر بخوانیم که از قانون ترفع و تنزل عمل کنیم اکثر ترفع صفرین ی و باضعاف بت ترفع که
 و ترفع صفرین ساد و نصف و باضعاف دو و چهار ترفع صفرل و با هر دو بیند و با سقاط
 باضعاف دو و ثلث اول ترفع صفرم و ترفع صفرین ت و شش از هر دو ترفع صفرین و ن و ثانی
 اول دو ترفع صفرین ش و خمس او و باضعاف ی و ترفع صفرین و ترفع صفرین ن و ثلث او
 س و نصف او و سدس او الف از ترفع صفر ع و ترفع صفرین و س و س و او و باضعاف وی
 و با بیند و ثانی و نیز و با سقاط صفرین با زیر ج هم با هر دو بیند نون زری است که در
 و پنجیم است و بی متناهی است و باضعاف نون ت ترفع صفر ف و ترفع صفرین ن و س و س و س
 دو و ثانی و تنزل ج که ترفع بر ترفع او و با سقاط و ترفع صفر ص و ترفع صفرین ن و ن
 با بیند ای و ثلث او و با سقاط با زیر بیند ی و با سقاط صفر الف و ترفع صفرین ح
 و نصف او و خمس او ب که ترفع صفر و ترفع و ترفع صفرین ن و سدس او

این شنبه پنجم بگردن نیشین عتق تلمشین جمعه ۲۶۵ و مردوش ۵۰ فرغ غنچه نخل
 ۲۸۰ مردوش و رصیفه اورا ساقط صفا کراو ۱۰ و حرف می حرف شب شنبه بلفظ غنی شنبه
 اثنائش شنبه سبب اثنائش جمعه ۱۰۰ فی ارج نلشه و سطر اساقط کردیم صغیرا ۴۰ و مردوش ۴۰
 اساقط کردیم صغیرا ۲۰ و مردوش با سقاط مکرر حرف اوست هدرن فرغ غنی ری و
 قی زهم سبب این حرف سه شنبه است باقی شهار و دیگر یا بکار برود و استخراج جعفر و ترب مشه و بعد
 سوال ضرب کند و از داخل عمل نموده استخراج کند نوع دیگر است که حرف شب و روز را فرد
 بقول اهل تجسیم نموده فصل آرد و موکل روز پنجم است یوم الاحد و قیامیل ملک ندریب یوم الاحد
 جبرئیل ملک برین یوم اثنائش شمس ایل ملک جهر یوم الاربعه میکائیل ملک ترخان یوم آسمین
 حرف ایل ملک شوشس یوم جمعه مینا ایل ملک رابعه یوم السبت عزرائیل ملک میوان یوم شنبه علم
 حرف و ناطقه و صامتیه حرف و ناطقه است که نقطه داشته باشند و حرف صامتیه بلا نقطه حرفی که
 یک نقطه حرفی و از دست تمام آن بجز ضعیف است و اگر دو نقطه حرفی در دست تمام و در
 که یک نقطه حرفی و از دست او در دست او اگر دو نقطه حرفی در دست آن بهر دوای طبع است
 و اگر سه نقطه در دست است که در موالیه نلشه از دست سابع است بقول حکما سلف استخراج جعفر از
 نطقا کند جعفر را چهار نوع قرار داده اند آخر و صغیرا و پیش از آن نطقا و صغیرا از هر دو
 از حرف بی بیات و پیش را استخراج بجایال بودیم نظری این بطور سکون بندهایست از نطقا بی بیات
 وضع اول مطلب نویسد و نام مسائل و ساعت و بی بیات مسائل و منزل شمس محل از ابعاد و نطقا
 ضرب کند از آن چهار حرف حال آرد و شکار تسخیر که عدد او ۱۲ اقیهه ۳۱۵ احمد ۳۳۵ در هر ۳۱۹
 روز به ۱۱۱ از نقطه تسخیر که عدد او ۱۱۳ است از حرف آن غ غ است ۴۴ نقطه حال شد جمیع ایل عدد
 ۳۹ عدد از طرف اول غ غ چهارده نقطه را با این محل ضرب نموده پس جزوه ۹ و صغیرا ۱۱ و سطر ۳ و خان
 ۲۸ و ازین خانه ۹ خانه ستانند ۲۴ مطلب حاصل آید و نخست نطقا حرف را که ایان او نقطه است بمنزل
 خاک است که فوق طبع آن حرف است هر حرفی را که بالای آن نقطه است بمنزل آتش است که ایان طبع حرف است

و در هر روز
 یک روز

ترفع صفرین غنی در پنج کس و قوس دو باسقاط صفر و باضعاف هر یک ترفع صفرات و از هر یک
 نصف مگر در پنج کس می و سدهس هم که و عشر هم در آن ترفع صفرات باسقاط صفره قوس می و بیست
 که که و تصدیف قس بر ترفع صفر غنی و تنزل دو بازمینه اولی غ و باز بر زمینه که می و تصدیف اول
 به مثلث که غ با ترفع صفر و باز بر زمینه اولی فل و با اصلاح می و تو اخیر غ و ترفع صفر غنی
 بازمینه اول باسقاط صفر ط و تصدیف م و ربع که شش می ص ترفع صفر ط و باسقاط صفر ط بازمینه
 و با هر دو زمینه هم و چهارده تصدیف هم و شصت می ق ترفع صفر غ و باضعاف عددی و تصدیف
 ن و قوس که و شش می و بیست شش ترفع صفر صفرین غ و باضعاف عددی است و باسقاط صفر
 و باسقاط صفرین بیست و نه و بازمینه ج و تصدیف ق و بر پنج ن قوس م بیست که و شش می و ترفع
 صفرین پنج و باسقاط صفر ن و باسقاط صفرین ج و تصدیف ن ق و ثلث ق و روس ن و ثلث ق
 س و تقوم ت ترفع صفرین غ و تصدیف ض و زمینه ت او تصدیف م و ربع ق و تخا و بیست بازمینه
 صفرین هم که ترفع اضغاف ح و باسقاط صفر ن و باسقاط صفرین م و خمس ن و ق و تخا و بیست
 ترفع غ و تخا و بیست و باسقاط صفر س و باسقاط صفرین تصدیف ش و ثلث ر و روس اوق
 و ترفع از واجی غ و باسقاط صفرین ر و تصدیف ن ش و بر سبع ق و تخا و بیست ترفع حرفی غض
 ترفع از واجی غ و باسقاط صفر ح و تصدیف ت و ربع ر و بیست ق و تخا و
 ض و باز بر اول دو باز برین هم ط ترفع حرفی غ و باسقاط صفر ص و باسقاط صفرین ط و باز بر
 و ترفع صفری غ ترفع حرفی او تصدیف او ش و عشر اوق و خمس او و تخا و بیست غضاضه کلم
 تنزلات از واجیه و افزا و بیست که تنزل از واجیه عکس ترفع از واجیه است چنانکه بر لغی
 حصول طلب و استخراج ترفع را جعل می آرند همان وضع تنزل را جعل صورت و ترفع
 ط لقی در استخراج آن چنانست که ششم شخصی را عاقلانین ساخته چهار حرف علم را
 باعتبار یک از باب جمع کبر عظم استخراج نماید و تلفظ می کنند و می فرسای آن چهار حرف را
 گفتند اگر خوانند چنانست که در بیانها و چهار حرفی که استخراج کرده اند از کتب بلاغت است تا آن

سیاه کرده اند و کار ایشان با تمام رسیده چه مطابق مواجیه سنان است که قلب کردن بر این
والف را یا با یا بجای الف یا با یا بجای با الف آرزو در بر این است که مقابل نمودن بر وجهی گویند
و اساس را نظرت آوردن مواجیه گویند یعنی چهارده حروف اول که بعد از آن حرف نون که حرف
چهاردهم است اساس نامند و از حرف سین تا سین نظیره گویند و در هر مطلق حرف یازدهم
نظیره گویند و این نظیره چهارده و در هر پنج عبارتست برست اول در آنه کسی آید است
قری اجیدی است سیه م و آنه طبعی است چهارم در آنه واقع است بعد از آن چون مواجیه
حروف مطلق و مکتوبی و سوری است نوزده و او با اعتبار هر حرفی از مقصود که طرح ۲۸۸ یا
برگیند و از صفحه مقصود آنچه حاصل شود که بعد از آن در باب اول نظمی پاکینه در مطالب اول
بیرون آید چنانچه عبارت عربی را نویسی با و عدد با اعتبار عربی بگیرد نظمی عربی بر آید اگر
عبارت فارسی را نویسی با و عدد هم با اعتبار فارسی بگیرد نظمی فارسی بر آید اگر بعد از مقصود
۳۳ طرح کنی بر آید و اگر بعد از آن حرف بی که طرح کرده حرف بگیرد نظمی عربی بر آید و اگر
طرح کنی تصدیه بر آید و اگر ۱۲ طرح کنی مطلق بر آید و اگر ۲۸ طرح کنی مقصود بر آید و اگر ۳۳
طرح کنی فرد بر آید و اگر پنج طرح کنی تثنی بر آید و اثنی بر آید و اثنی بر آید و غیره
که در اینجا ذکر کرده باشند و اگر سندی گیری عبارتست هندی که بر آید و بهر زبانیکه سوال
خواهد شد بهر زبان جواب خواهد بر آمد فقط



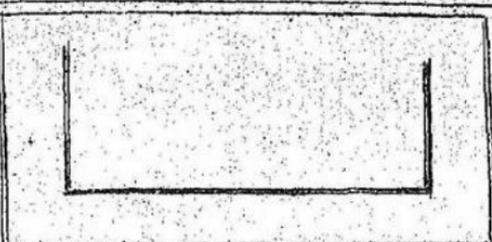
فانامه

بر کس که سوال کند اول در دو خوانده و مخانای این گشت اندر شانی در زبان عربی خوانده
 و نه نه طریقه و در هر حرف بالار با اوه حرف زیرین را زیرین نویسد تا عملی است پیدا شود فقط

بسم الله الرحمن الرحیم
 نه طریقه نه طریقه ۹۹ طریقه

م	ی	ا	ب	ل	ی	ف	ل	ی	س	ا	و	ا	ی
س	ی	ه	و	ت	ل	ل	س	ر	ه	س	خ	ل	س
ه	ص	ف	ج	ق	ی	ز	ت	ذ	و	ی	م	ص	ی
ر	ل	ع	ا	ی	ه	ن	و	ه	م	ی	ج	ل	ت
ظ	ل	ذ	ت	ه	ل	م	و	ا	ل	ا	ه	د	ر
م	ا	ل	م	ل	ا	پ	ا	ی	ر	ل	ا	ا	م
ش	و	ه	ع	ا	م	ت	ر	ن	ا	ه	ف	س	ح
ا	ا	ی	ر	و	ا	ی	س	ص	ل	و	ت	ا	م
ر	ا	و	ح	و	م	ت	ط	ا	و	ن	ا	ر	ا
و	ل	م	ع	ی	ب	ن	ل	ف	و	و	ر	ا	ج
ا	ع	ع	ص	ب	ا	ق	ص	ت	ل	ز	ت	و	ه
ب	ل	ر	ی	و	و	ل	ع	ص	ت	ا	ک	ا	ل
و	ن	ب	و	ل	ه	ل	ل	ا	س	ق	ر	ی	م
س	و	م	ر	ر	خ	س	ر	ح	ر	و	ض	و	ی
ی	ا	س	و	ل	ر	ر	ب	ر	ر	م	ن	ر	ق

میل حضرت ارواح است از اجزا
 و مایل کانیست از اجزا



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نزل کر ایست ز سخط قدیم
 بر نبی آورده سبق جبریل
 حسیب رسال بر تبین سخن
 فاتحه آن همه نام خداست
 اعظم اسماست که موقوف است
 یافته از جمله اسمها وجود
 دو نقش از پر تو نام حق است
 زیورستر سفره خوان است این
 هست بانه از همه جامع تمام
 راست چه برین گفته طلسم آمده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 وحی جلیل است بوجه جلیل
 بوده همین نزل تخریق زحوق
 هر چه منزل از کلام خداست
 هر آنچه بیان در کتب داو است
 هر چه پدید است همان مشهور
 کار که کون که بارونق است
 دفتر هر سوره قرآن است بیان
 عدد هر سطر نقش در کلام
 بسم که در هر خط اسم آمده

در هر حرفی از قرآن کلام خداست
 در هر کلمه از قرآن کلام خداست
 در هر جمله از قرآن کلام خداست
 در هر آیه از قرآن کلام خداست
 در هر سوره از قرآن کلام خداست
 در هر فصل از قرآن کلام خداست
 در هر جلد از قرآن کلام خداست
 در هر کتاب از قرآن کلام خداست
 در هر خط از قرآن کلام خداست
 در هر حرف از قرآن کلام خداست
 در هر نقطه از قرآن کلام خداست
 در هر خطه از قرآن کلام خداست
 در هر کلمه از قرآن کلام خداست
 در هر جمله از قرآن کلام خداست
 در هر آیه از قرآن کلام خداست
 در هر سوره از قرآن کلام خداست
 در هر فصل از قرآن کلام خداست
 در هر جلد از قرآن کلام خداست
 در هر کتاب از قرآن کلام خداست
 در هر خط از قرآن کلام خداست
 در هر حرف از قرآن کلام خداست
 در هر نقطه از قرآن کلام خداست
 در هر خطه از قرآن کلام خداست

بسم الله الرحمن الرحيم
 در هر حرفی از قرآن کلام خداست
 در هر کلمه از قرآن کلام خداست
 در هر جمله از قرآن کلام خداست
 در هر آیه از قرآن کلام خداست
 در هر سوره از قرآن کلام خداست
 در هر فصل از قرآن کلام خداست
 در هر جلد از قرآن کلام خداست
 در هر کتاب از قرآن کلام خداست
 در هر خط از قرآن کلام خداست
 در هر حرف از قرآن کلام خداست
 در هر نقطه از قرآن کلام خداست
 در هر خطه از قرآن کلام خداست

دعای مخصوصه حضرت ابوبکر
 در وقت غایت غم و اندوه
 در وقت غایت غم و اندوه

وز نور سپه باز میجوی همه
 بسته بروی خود ازین بایگاه
 شکر که باب است بسته نیست
 بل در پیشش خود هست باز
 بخشش ازین برگزینان فرج
 شعبم افزونه کند عاصی
 هرگز نگردد کارش در دستگار
 مانده پریشان دنیا سپاه
 دیده امید بران در شسته
 و ز اثر قضی ایمنه در دست
 در اصل شایسته رحمت کنی
 سر حقیقت بکشید از حیا
 کسوت عرفان بر سر برش
 صاف شود خطاش از کفر غیر
 یا تو میوی پرسته بودی صفتش
 مونس جانیش همه فکر تو باد
 عکس بر روی او آینه اش

ای در طفت تو رسیده همه
 بنده گران شومی فعل گناه
 که چه ازین در مظهر در شسته
 از تو با و باب خود است باز
 بچه خود توجه آید بوج
 ابر عطای تو چه بد بچگی
 جلوه حقوت چو شود آشکار
 جان عیبانی که بورطه گناه
 که چه بر شقی علم افزاشته
 که بر کات نظر در سلف
 خارش از ورطه رحمت کنی
 باشد از الطاف تو ای فی نیای
 خلعت تحقیق بیاید برش
 بر قدم صدق رود راه غیر
 غیر بگنجد بر روی دلش
 و در زبانش همه ذکر تو باد
 صاف تو آینه شود سینش

دعای مخصوصه حضرت ابوبکر
 در وقت غایت غم و اندوه
 در وقت غایت غم و اندوه

دعای مخصوصه حضرت ابوبکر
 در وقت غایت غم و اندوه
 در وقت غایت غم و اندوه

این حدیث در کتاب جامع بحکم است
این حدیث در کتاب جامع بحکم است

حسن گفتاش بگو و ساز کن
جای خوش و وصف صافی دلان
بارش در صفا و صفای
که گرام این خوش نشان قبول

فی النعت المنقبت

بسم الله الرحمن الرحيم
جسکوه اندر جو انگه نخل
نظاره شریف ز نور قوم شد
فهم چو در ایت ز نورش بکشد
سیر که درین دایره ناهیش است
لوت ام امی

نام نفاش جو حوضی و جلی
نام و نشانی که در مکان حکیمیت
مجله بنامت صید و دو تمام
از مجله صید و دو گوید و گنار
از دو و دو و دو و دو گویم سخن
است و دو و دو و دو و دو جمال

است درین عقده های نام
اسم محمد بنامید عیار
کشف ز نورش کرم اینجا بغن
چشم و در جا و در گویم و در آل

چشم و دلش را بصفا باز کن
بارش در صفا و صفای
که گرام این خوش نشان قبول
مخزن اسرار حق است از قدیم
ساخت عیان ببطجان دل
باطش از بنینه نفوس شد
نام محمد بد و نام کس
و آنچه درین برده نفاش است

است درین عقده های نام
اسم محمد بنامید عیار
کشف ز نورش کرم اینجا بغن
چشم و در جا و در گویم و در آل

است درین عقده های نام
اسم محمد بنامید عیار
کشف ز نورش کرم اینجا بغن
چشم و در جا و در گویم و در آل

است درین عقده های نام
اسم محمد بنامید عیار
کشف ز نورش کرم اینجا بغن
چشم و در جا و در گویم و در آل

درین صفت که درین صفت است
درین صفت که درین صفت است
درین صفت که درین صفت است
درین صفت که درین صفت است

ای که بر این آینه داومی نظر
واقعیت و در باش که آینه است
نقش هوا سخی که نموده در آن
حاضر و هم که بصیرت و ساد است
آینه که بهر و بروست
هر نفسی که از دل در خروج
از شقیقت چون نمائند گذر
هو بود از دل چو شود در تعلق
این بود سراسر سنجیل اگر
آینه است که سنجیل که بر بدن از غلا
که تو به علم نظر مدعا است
و سبب از خود شود آور نظر
لیک درین آینه خودین سبب
و دیده نه بیند خود و بیند بیان
چون نظرش نیست خود در آن سبب
هم نفس است سنجیل سگار
حاضر و هم باش که این هم نفس

در صفت آینه داومی
صاف بود در خند سینه است
باشند از آینه است آید عیان
هم دل و هم آینه اش با صفات
در دل او پر توانوار هست
از دو لبست چون که نماید خروج
هو بود از تو نشو می با خبر
با بود آن دم که شود در تعلق
باشند از دل بسنجیل نظر
در سمت پیش نظر که صاف
در برت آینه عالم نما است
تا ز بر و نیک شتوی با خبر
تا بشود جلوه جانانه فاش
دیدن خود باشد در خود در آن
دیدن اشیاش بود بی تعب
تا نظر او باش بیل و نهار
تیره سازی بود او هوس

درین صفت که درین صفت است
درین صفت که درین صفت است
درین صفت که درین صفت است
درین صفت که درین صفت است

این سندیجات اسرار دارد و از جمیع حروف نمودن ضرورت است با خاک بیابادی استیج خاک یا آب است
 ز آتش یا آب است می خاک بیابادی است آن آتش بیابادی است ق آتش یا آب است ش آتش یا آب است است ای
 باشد راه و زیاده است آتش بیابادی است ش آتش یا آب است ز آتش یا آب است ح آتش یا آب است و آتش
 آتش صی آتش بیابادی است ط آتش بیابادی است ع آتش یا آب است ح آتش یا آب است حرف صامت حرف الف
 آتش سده سده و خاکی سده سده آتش مرتبه دوم سده که بودی سده که بر ح خاکی نموات طبی دارد سده
 حرارت از دور عالم پیدا است سده سده حکیم حکیم و حقیقه سده طغای حرارت از حروف ح و در نظر ط
 ملک که بی نقد بود از دور سده است ل خاکی طریقت اصلی دارد هم آتش می ملک س آبی که از
 اخلاک برض جلیل بجا و قوت نبات نماید از جلیب آب ع خاکی عظمت و لطافت خاکی از هر سده
 و فرو رفتن اصل بودی است که ضعیف با و صبا از نو خیز و خاکی است اینی دشوار از نو پیدا است هم
 ختالیق بحروف بعون الله الملك الودود نور و هم علم روحانیت حروف و جسمانیته بد اکثر روحانیه
 حروف طبع اوست که با عراب تفریق طلیح و از اعراب طبعیده روحانیه چرست پس نشات طبع با عراب
 است و اعراب روحانیت حروف بود و حروف خوانده نمیشود الا با عراب چنانچه که ذکر شد جسم مگر از
 سقیم روح و جسمانیته آن و سحرانیه بحروف در خلل میگردد و از ایام حروف قرار داد اند و عدد هم
 باطن و قوی حرفت پس روحانیه اعراب طلیح باشد و جسمانیته اعداد آن بود و هم علم با آنکه
 حروف صمدانیت است که بجا و معاد حروف با آنها باشد پس حروف صمدانیت حروف اهر من باشد
 مشغول است از کتب سلف که این پنج حروف در لوح محفوظ قرار گرفته است باقی حروف از اعراب حروف کمال که این
 پنج حرفت از الف ب ت ث ج ط ظ ف ق ک ل می این یازده حرفت الف است که طلیح
 از الف است از جمیع حروف و در حروف حروف این نه حروف از جمیع حروف است از هر پس این حروف
 است این شش حرف از اعراب این است پس این حروف ده گانه از حروف همین شکل مختلفه است
 است و هم علم بنیات بیات الف و بینب ا و بینب ج می هم و بینب د ال و بینب ه ا و بینب
 ا و و بینب ا و و بینب ج ا و بینب ط ا و بینب می ا و بینب کاف ا و و بینب لام ا هم و بینب می می هم

حروف روحانیه

حروف صمدانیه

حروف حروف

Handwritten notes at the top of the page, including the title 'الفبای عربی' (Arabic Alphabet) and introductory text about the structure of the book.

بعد الف نقطه اولت گرفت در رخم بسم بجای الف با و بود و در و چارست و ده یا نه دو باشد سه بجد صد صالح پیش حل سین بود تلاسم بر بسم است سه حرف تمام هشتت سه بار از زده آرد خبر هستت زین عقده میان اسم داشت مدخل این عقده پنج صواب هستت ده و یک جمل حرف بود	نقطه اولت بر شرافت گرفت صدر فشین شد بو ای الف آن عدد و چارست و ده و بره صدی راعقه بود پیش عدد بسم زده چار در آیین بود هشتت بود این سه بفظ کلام شصت پیش از صدوی آید پر جلوه گزین هر ظهور صفات بجمل اند بود و حساب هو اندالذی لا اله الا هو
--	--

بسم

بسم اندرا الرحمن الرحیم حرف مقدر که درین بسم است ظا بنون و فی در بطون حرف زبر نوزده و بیست ظا بنون است برسم زبور پانزده کبریت در پنج و فرق	شده زافات صفات و یکم نوزده است اول بنامی که است سی و یک از چند در سکون سی و یک نون است که بیست خاتم جمع حسرواقت نوز گشت در و لشتن کونین عرق
---	--

Extensive handwritten marginal notes on the left side, providing detailed explanations and examples for the concepts discussed in the main text, such as the classification of letters and the structure of the Bismillah.

Handwritten notes at the bottom of the page, continuing the discussion on the Bismillah and its components.

کشف مخدومین و مخطوط
بازرسی نامی در دست کوهن
زیر حالت سرخان پنج

در مغاصه توتیه متنا
بسیار اول بر لفظین
بازرسی کسک لاجال

یا رقم با بود آن جمله سطر
یا نه که بر وزن دودوست حرف
یا که بود حسد بود در بر
یا که حرفش ز بر و بینات
جمع نقاشش که بر وزن حرف
هفتده است که پنجاه حرف
چون ز بر و بیند را در رقم
بجمله ز جوشش بود حرف پنج
این عدد وقت فریضه نماز
در عهد و نقطه پنجاه حرف
و طفت خدا بین که پنجاه پنج
حق کند این پنج به پنجاه حساب
اجرت پنجاه و هفت زین عمل
باین مقن شوی از لطف دوست
چون تو کردی عبادت لول
و جرت پنجاه نمازت و هر
روی گروان ز در پی نیاز

بی رقم با بود آن حرف
یا که دویست است بر وزن شگرت
یا بودش ز رابط با دویست
آمده پنجاه چوست صلات
بل بدلیق که از و عین حرف
هست میوید ابراهیل و قوف
غیر نکر ز بنویس قسم
نقطه آن بر عدد پنج گنج
هفتده آید که کفالتش بساز
رکعت اوقات بود پس شگرت
او جیست آمد که نغیثن بر پنج
بخشده از مویه پنجاه صواب
یک دهرت فرود و در جیسل
کاشچه تواری همه از لطف او
پنج به پنجاه کند از تو قبول
راه مبر منزل رازت و هر
تا ببری راه مبر حد راز

بازرسی کسک لاجال
بسیار اول بر لفظین
بازرسی کسک لاجال
بسیار اول بر لفظین
بازرسی کسک لاجال
بسیار اول بر لفظین

بازرسی کسک لاجال
بسیار اول بر لفظین
بازرسی کسک لاجال
بسیار اول بر لفظین
بازرسی کسک لاجال
بسیار اول بر لفظین

عقل از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد
 از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد
 از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد

و مویست بجای آورده اند و این طریقی خاص است بمنی بر چند لایه
 و شش در این فکر هرگز نیستیم نوعی قرار داده اند و اندام بصورت

خواهی از اعمال بزرگان سبقت
 دل نفسی محمد امین را ز کون
 گوید از آنها سبقت را صحیح
 ما شود آن مدعیات دوست
 ذکر اسمی بسبب کشف است
 هست و در اسرار عظام کرام
 چون تو بدانی شود هیتت
 لازم شرط است که باشد بجا
 حالت آن است نیا بگفت
 اسمی از اسمی توان کرد ذکر
 هیچ تصرف توانی نمود
 نامه نشود آنچه ترا مدعا است
 فاعل فعل حق و باید مراد
 کس نشود پرده هستی خلاف
 عکس جی روح آید و آینه جسم

ای تبه کار اساسه حق
 گوش دل ز بهر سبقت باز کن
 تا که عیانی بیایستی صحیح
 کا چیز هر نوع ترا مدعا است
 آن همه در تحت اسمی نهان است
 مکی و جزو سلفا صدم تمام
 بعضی اسماء و مضامین آن
 یکا یقین دان که درین جا
 مظهر جلوات شدن هیتت
 ما نشوی متعدد ذکر و فکر
 ما نشوی مظهر آن در شهود
 حکم تصرف بخواه خدا است
 هر که خواهد که شود با سداد
 باید شوق مینه صفت بود صفت
 نامه کند جلوه در او نور هم

عقل از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد
 از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد
 از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد

عقل از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد
 از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد
 از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد

عقل از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد
 از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد
 از نظر خود را در نظر می‌گیرد
 از نظر دیگران را در نظر می‌گیرد

این کتابی که قاعدت در میان ما
 است که در این کتابت شایسته
 است که از انجا که در این کتاب
 است که از انجا که در این کتاب

سازد و در تمام حروف
 این کو بهر اسم در حقیقت
 جمع کن اعداد حروفش تمام
 باز تمام کن که بیانی و لغوی
 سر عدد از هر حرفش همین
 این بجهان جمع کن ذکر نام

توضیح هر روز اعداد را بعد از قرار
 ا س ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
 س ی ع ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ ی ع ی ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ
 مرتبه شصت و هفتم ۱۲۰۰۰

ا س ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
 س ی ع ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ ی ع ی ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ
 مرتبه هشتاد و نه ۱۰۰۰۰۰

ا س ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
 س ی ع ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ ی ع ی ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ
 مرتبه نهم ۱۰۰۰۰۰۰

سازد و در تمام حروف	این کو بهر اسم در حقیقت	جمع کن اعداد حروفش تمام	باز تمام کن که بیانی و لغوی	سر عدد از هر حرفش همین	این بجهان جمع کن ذکر نام
توضیح هر روز اعداد را بعد از قرار					
ا س ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن					
س ی ع ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ ی ع ی ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ					
مرتبه شصت و هفتم ۱۲۰۰۰					
ا س ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن					
س ی ع ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ ی ع ی ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ					
مرتبه هشتاد و نه ۱۰۰۰۰۰					
ا س ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن					
س ی ع ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ ی ع ی ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ					
مرتبه نهم ۱۰۰۰۰۰۰					
ا س ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن					
س ی ع ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ ی ع ی ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ					
مرتبه نهم ۱۰۰۰۰۰۰					
از جدول اسم آنچه بخوای کار					
سازد و در تمام حروف					

توضیح هر روز اعداد را بعد از قرار
 ا س ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن
 س ی ع ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ ی ع ی ف ی ح ی ق ی ر ی ش ی س ی ت ی ث ی ج ی خ ی ع ی ط ی خ
 مرتبه شصت و هفتم ۱۲۰۰۰
 مرتبه هشتاد و نه ۱۰۰۰۰۰
 مرتبه نهم ۱۰۰۰۰۰۰
 از جدول اسم آنچه بخوای کار
 سازد و در تمام حروف
 این کو بهر اسم در حقیقت
 جمع کن اعداد حروفش تمام
 باز تمام کن که بیانی و لغوی
 سر عدد از هر حرفش همین
 این بجهان جمع کن ذکر نام

در بیان که در متن است
 در متن است که در بیان
 در بیان که در متن است
 در متن است که در بیان

از وزن است و خواسته
 حرف زرا و ستاد بیاید
 فطقی عیانی ترخش در عیانی
 خدست او را و عمل باید پیش
 یا بد از او ستاد شمعین بر از
 تا طقه است بیان رموز
 فطقی بیاید که نسبتا بی بیان
 بشنود او را ستاد تو این ذکر
 لیک تو را ستاد سبق یا دیگر
 نقد نمایش نماید عیانی

اما بنماییش بسیار
 چو زرا ستاد و بیاید
 کرم درین نسخه نموده بیان
 لیک مریدی که عمل شاید
 راست نیاید عمل از نسخه باز
 صامت است زبانی از رموز
 نسخه بود صامت و رموز آن
 یعنی اگر گشتی افسرده فکر
 گر چه بود نسخه لیبی دل پذیر
 نسخه بر او ستاد و سخنان تما از آن

در بیان که در متن است
 در متن است که در بیان
 در بیان که در متن است
 در متن است که در بیان

اعمال این علم ترغیب را ناچار بعضی از مصلحات کامران کردین
 علم ذکر فرموده اند مطلع می باشد مثل آنجا و مفهوم و آهوس عزرا کردین
 علم از جمله مستن است و آنجا و مفهوم آنست درین اعمال که سعی معرفتی
 باشد چون اول قدیم و آهوس درین امر او را سما است که بعد و معرفتی
 مثل کایت یک باشد چون حسان و ستان اگر بعضی ازین گفته اند که آهوس
 یا فتن مناسب است میانه دو اسم بعد در حرف و حرکات و کلمات این

در بیان که در متن است
 در متن است که در بیان
 در بیان که در متن است
 در متن است که در بیان

